

”نظریه توطئه“ و فقر روش‌شناسی

در تاریخنگاری معاصر ایران

عبدالله شهبازی

در سال‌های اخیر مفهومی نوین به واژگان سیاسی ایران افزوده شده: ”نظریه توهمندی“؛ مفهومی دارای کاربرد وسیع، قابل تعمق و بحث‌انگیز! ”تئوری توطئه“ به واژه‌ای گسترده و همه‌جایی بدل شده بی‌آنکه منظور از آن و نیز دامنه کاربرد آن روشن باشد. ظاهراً واژه‌ای تازه به واژگان جدلی فرهنگ سیاسی ایران افزوده شده؛ واژه‌ای که هیچ حد و مرزی نمی‌شناسد؛ از بحث‌های روز سیاسی داخلی و خارجی تا مباحث نظری در زمینه ”توسعه“ و سرانجام در ارائه یک روش‌شناسی خاص به تاریخنگاری معاصر، همه جا صحنه حضور اوست.

نخست به کاربرد ”نظریه توهمندی“ در مباحث نظری - جدلی، روز توجه کنیم. آقای دن بر بد کربل سروی ”نظریه توهمندی“ را چنین نعرات می‌داند:

در تاریخ فلسفه سیاسی یک نظریه به نام ”نظریه توطئه“ وجود دارد. فیلسوفان سیاسی به ما آموخته‌اند که از منحط‌ترین بینش‌های سیاسی این است که آدمی تصور کند جهان و تاریخ به دست چند نفر توطئه‌گر می‌چرخد. وجود توطئه‌گران در جهان را نمی‌توان انکار کرد، اما فرق است میان این که بگوئیم توطئه‌گران

”نظريه توطنه“ و فقر روش‌شناسي در تاریخنگاری معاصر ايران

يکی از عوامل موثر حیات جمعی هستند و میان این که بگوئيم همه چیز حیات سیاسی به دست توطنه‌گران و به تدبیر سوء آنان می‌چرخد.^۱

دکتر سروش، در طرح مسئله، منکر وجود و حتی حضور <موثر> توطنه‌گران و نقش آنان در تحولات اجتماعی نیست. طبق این تصویر، قطعاً کسانی که <همه چیز حیات سیاسی> را به گردش سرانگشتان جمعی توطنه‌گر نسبت می‌دهند از بینش عمیق عاری‌اند. ایشان در ادامه، هواداران ”نظريه توطنه“ را، <عمولاً>، یا <مارکسیست> می‌داند یا <فاشیست>:

عمولاً صاحبان و مدافعان این نظریه یا به مکتب‌های مارکسیستی تعلق دارند و یا به مکتب‌های فاشیستی. (یعنی همه کسانی که هوس قدرت و سلطه دارند و دیگران را فرمانبردار خود می‌خواهند و معتقدند که آدمیان از خود حرف و شعور ندارند و کارهای نیستند یا کارهای نباید باشند، نظرآ و عملآ نظریه واحدی را ترویج می‌کنند که عبارت است از هیچکاره بودن همگان و همه کاره بودن چند صحنه‌گردن و توطنه‌گر). جایتکاران و سرنشته‌داران اصلی تاریخ این‌ها هستند که عمولاً فراماسون‌ها و یهودیان و لیبرال‌ها از کار در می‌آیند، یعنی درست همه آن‌هایی که فاشیست‌ها با آن‌ها دشمن‌اند.^۲

آقای ناصر ایرانی نیز نگاهی کم و بیش مشابه دارد. او می‌نویسد:

مدخله جویی‌ها و توطنه‌گری‌های قدرت‌های بزرگ در ایران چندان رواج داشت که این اعتقاد در ذهن ایرانیان ریشه دواند که در هر دگرگونی سیاسی انگشت قدرت‌های بزرگ در کار است و ”نظريه توطنه“ عده‌ترین مبنای تحلیل ما از رویدادهای سیاسی و اجتماعی ایران و جهان قرار گرفت... می‌توان گفت هر ایرانی اندکی دائمی جان ناپلثون است.^۳

آقای ایرانی، در ادامه، به نقد برخی دیدگاه‌ها در مسئله فروپاشی اتحاد شوروی می‌پردازد و چنان تصویری از دنیای پس از ”جنگ سرد“ به دست می‌دهد که گویی در آن دیگر ”تطهه“ جایی ندارد.

۱. عبدالکریم سروش، ”روشنفکری و دینداری“، آینه‌اندیشه، سال دوم، شماره ۹-۸، دی ۱۳۷۰، ص ۲۸.

۲. همان مأخذ، ص ۲۹.

۳. ناصر ایرانی، ”ایران در جغرافیای آینده“، نشر دانش، سال دوازدهم، شماره اول، آذر- دی ۱۳۷۰، ص ۲. (تأکید از ماست).

اين استدلال‌ها معقول می‌نمود اگر جهان همچنان در دوران جنگ سرد درجا می‌زد و همان ايدئولوژي و رفشارها و قواعد جنگ سرد بر روابط بين المللی حاكم بود، و نيز کهنه‌تر از اين، اگر جهان هنوز در دوران استعماری و سياست‌های توطئه‌آمييز پنهانی آن به سر می‌برد و نظريه توطئه را می‌شد به نوعی توجيه کرد. حقیقت این است که ما ايرانيان از هر چيز نو هراسناکيم و ترجیح می‌دهیم حتی الامکان از مرزهای مألف فراتر نرویم.^۴

به عبارت ديگر، نويسنده گمان می‌برد که با فروپاشی اتحاد شوروی و پيان ”جنگ سرد“، دوران ”سياست‌های توطئه‌آمييز“ سپری شده و در ”جهان فارغ از توطئه“ امروزين ما باید قواعد جديد بازي بين المللی را بیاموزیم.

امروزه، دامنه تسری و کاربرد جدلی- خطابی اين مفهوم گستره‌ای شگفت يافته است. برای نمونه، زمانی که محققی دنیادیده و زحمتکش اثري انتقادی ارائه می‌دهد و سفرنامه ناصرخسرو را مجعل معرفی می‌کند، و اين امر در میان صاحب‌نظران پژواکی معقول می‌يابد،^۵ روزنامه‌نگاری جوان نويسنده را، به دليل انتساب جعل سفرنامه به کارگزاران كمپانی هند شرقی بریتانیا و با اهداف استعماری، متاثر از حنظیرات سیاسی

۴. همان مأخذ، ص. ۳.

۵. نقد آقای فيروز منصوری بر سفرنامه ناصر خسرو (فيروز منصوری، نگاهی نو به سفرنامه ناصرخسرو، تهران: چاپخش، ۱۳۷۲) در محافل پژوهشی بازتاب جدی داشت. آقای جلال متینی در مجله /يران‌شناسي (چاپ خارج از کشور) نوشت: «تاکنون برخی از محققین خارجی و ايراني به سفرنامه ناصرخسرو خرده‌ها گرفته‌اند. از جمله به ياد دارم در زمانی که در دانشکده ادبیات تهران تحصیل می‌کردم نيز در باب اصالت سفرنامه به صورت موجود آن اظهار تردید می‌شد. اينک فيروز منصوری... سفرنامه را از جهات مختلف مورد بررسی قرار داده و سرانجام به صراحت اظهار نظر کرده است که سفرنامه ناصرخسرو کتابی است صد در صد مجعل که از آن تنها دو نسخه خطی در دست است که در حوالهای ۱۸۷۴ و ۱۸۷۷ میلادی در هند قلمی شده و از رسم الخط غلط و املای نادرست کلمات و قراییني ديگر اين گمان حاصل می‌شود که نويسنده‌گان نسخه مزبور از فارغ‌التحصیلان موسسات آموزشی كمپانی هند شرقی بوده‌اند.» (ص ۴) موضوع قابل توجه آن است که بجز اين دو نسخه جديد از سفرنامه دستنويسی ديگر در دست نیست و در كتاب‌های قدیمی نيز به سفرنامه ناصرخسرو مطلقاً اشاره‌ای نشده است... ذکر همه موارد نادرست و مشکوک سفرنامه در اين مختصر نمی‌گنجد؛ علاقمندان باید كتاب را با دقت بخوانند و ببيند جاعلان چه کارها که نکرده‌اند. فيروز منصوری اظهار نظر می‌کند که جعل اين كتاب، در اوآخر قرن نوزدهم ميلادي در هند، برای مقاصد سیاسی خاص بوده است.» (مجله /يران‌شناسي، سال ششم، ۱۳۷۳، شماره ۴، ص ۸۸۵)

”نظريه توطئه“ و فقر روش‌شناسي در تاریخنگاری معاصر ايران

رواج یافته در دهه‌های اخیر^۶ (یعنی ”تئوري توطئه“) می‌خواند.^۷ و حتی آنگاه که سياستمداري دلسوز و خوشنام در مقام يك انديشمند، نه رجل سياسي، در محفلی از دانشجويان به ارائه ديدگاه‌های خود در زمينه پيامدهای مخاطره‌آميز اين نگرش می‌پردازد، نويسنده‌ای ظاهرًا جوان و تازه آشنا با مفاهيم سياسي، وي را آماج حملات سخت و نامرivot قرار می‌دهد و او را متهم می‌کند که نخست‌وزير سابق هنوز در حال و هوای نخست‌وزيري خود به سر می‌برد و نسبت به تحولات جديد جامعه ايران نه چندان خوشبین است و نه چندان علاقه‌اي به آن دارد. اين نويسنده مدعوي است که ”تئوري توطئه“ هماره بهانه‌اي در دست حکومت‌های استبدادي و فاشيستي بوده است تا با ترسانيدن توهدهای مردم از خطرات خارجي، مخالفان داخل خود را حبا اين توجيه که مرتبط با بیگانگان هستند< قلع و قمع کنند.

چنان‌که ديديم، اين شيوه نگرش ظاهرًا حضور ”توطئه“ را در ”دوران استعمارى“ و ”جنگ سرد“ می‌پذيرد. ولی در عمل، چنان‌که خواهيم ديد، بدینگونه نیست. اين گونه نگرش‌ها نگاه ”اندرزگونه“ خود را به تاريخ دو سده پسین ايران نيز تعليم می‌دهد و خواستار بازسازی تاریخنگاري معاصر ايران در فضای پس از دوران ”جنگ سرد“ است. با توجه به چنین رویکردهایی، که می‌تواند به اشاعه برخی پيش‌فرض‌های نادرست در تاریخنگاري بينجامد، می‌کوشيم تا مدون‌ترین نظریات مطرح شده در زمينه ”نظريه توهم توطئه“ و کاربردهای آن را در تاریخنگاري معاصر ايران مورد بررسی قرار دهيم.

سر کارل رایموند پوپر احتمالاً نخستین انديشه‌پرداز دنياي غرب است که ”نظريه توهم توطئه“ را ارائه کرد و آن را به حربه‌اي نظری عليه کسانی بدل نمود که به نقش دسيسه‌های الیگارشي سلطه‌گر معاصر در تحولات دنياي امروزين توجه دارند. پوپر اين گونه نگرش‌ها را چنین توصيف می‌کند:

هرچه در اجتماع اتفاق می‌افتد نتایج مستقیم نقشه‌هایی است که افراد یا گروه‌های نیرومند طرح ریزی کرده‌اند. این نظر بسيار گسترش پیدا کرده است. هر چند من در آن شک ندارم که گونه‌ای ابتدائي از خرافه است. كهن‌تر از

۶ همشهرى، ۲۶ شهریور ۱۳۷۴، ص ۱۱.

۷. احمد زيدآبادی، ”مرزهای واقعیت و خیال در ذهن میرحسین موسوی“، جامعه، دوشنبه ۱۸ اسفند ۱۳۷۶، ص ۱۱.

تاریخیگری است... و در شکل جدید آن، نتیجه برجسته دنیوی شدن خرافه‌های دینی است. باور داشتن به خدایان هومری، که توطئه‌های آن‌ها مسئول تقلبات جنگ‌های تروا بوده، اکنون از میان رفته است ولی جای خدایان ساکن [کوه] اولومپوس هومری را اکنون ریش‌سفیدان فهمیده کوه صهیون یا صاحبان انحصارها یا سرمایه‌داران یا استعمارگران گرفته است.^۸

پوپر این سخنان را در سال ۱۹۴۸ میلادی در مجمع عمومی دهمین گردهمایی بین‌المللی فلسفه در آمستردام بیان داشت؛ درست در زمانی که ریش‌سفیدان فهمیده کوه صهیون^۹ به شدت درگیر تحركات پنهان بمنظور اعلام موجودیت دولت اسرایيل (ژانویه ۱۹۴۹) بودند.^۹

یکی از نخستین اشاعه‌دهندگان ”نظريه توطئه“ در تاریخنگاری معاصر ايران آقای یرواند آبراهامیان، نویسنده ايراني مقيم ياليات متوجهه آمریكا، است. ايشان، که به ادعای خود در هشت سال پیش دست‌اندرکار پژوهش مفصلی بود در همین زمينه، در تابستان ۱۹۹۰ در حضور جمعی از ايرانيان مقيم آمریكا سخنانی ايراد کرد که متن آن در یکی از نشریات فارسي خارج از کشور به چاپ رسيد.^{۱۰}
تعريفی که آبراهامیان از ”نظريه توطئه“ به دست می‌دهد تصویری است کاملاً مطلق‌گرایانه از دیدگاهی بسيط و سطحي:

این تصویر چنین است که ايران صحنه‌اي است که بازيگران آن از سوي قدرت‌های خارجي کنترل می‌شوند و نقشی که به عهده گرفته‌اند یا کلماتی که بر

۸. کارل پوپر، حاسها و بطاها، ترجمه احمد آرام، تهران: انتشار، ۱۳۶۳، ص ۴۲۵.

۹. پوپر خود به خاندان‌های عضو الیگارشي یهودی تعلق دارد و لذا دفاع او از ”ریش‌سفیدان فهمیده کوه صهیون“ عجیب نیست. تبار او به ول夫 پوپر می‌رسد که در اوایل سده هفدهم میلادی ثروتمند و ریاخوار بزرگ شهر کراکو بود. او همان کسی است که سباستیان میچنکسی، استاد فلسفه دانشگاه کراکو، در رساله آئينه پادشاهی لهستان وی را به عنوان ”يهودي خونغوار“ معرفی نمود. در حوالی نیمه سده هیجدهم یکی از اعقاب ول夫 پوپر فوق، که این نیز ول夫 پوپر نام داشت، از سوی فرانتس اول، امپراتور روم مقدس و شوهر ماري ترز ملکه اتریش، متصدی گرداوري ماليات کشور بوه بود. سرکارل رایموند پوپر از جانب مادری به خاندان زرسالار لاندائو تعلق دارد که چون پوپرها از خاندان‌های نامدار عضو الیگارشي یهودی است.

۱۰. یرواند آبراهامیان، ”فکر توطئه‌چینی در فرهنگ سیاسي ايران“، کنکاش (چاپ خارج از کشور)، دفتر هفتم، تابستان ۱۳۶۹، صص ۹۵-۱۰۴.

”نظريه توطئه“ و فقر روش‌شناسي در تاریخنگاری معاصر ايران

زبان می‌رانند نیز از خارج تعیین شده است. این قدرت‌های خارجی گویا قادر مطلق، کاملاً مسلط و واقعیت به همه جزئیات هستند و همه حرکت‌های روی صحنه به فرمان آن‌ها صورت می‌گیرد. بازیگران، یعنی ایرانیانی که در صحنه سیاست‌اند، فقط مثل عروسک خیمه‌شب بازی دست‌آموز و دست به فرمان نیروهای خارجی عمل می‌کنند. آنچه روی می‌دهد نه از روی تصادف، نه بر حسب ابتکار لحظه‌ای و نه از اراده مستقل افراد نتیجه می‌شود. همه چیز از قبل طراحی شده، نمایشنامه روی کاغذ آمده و کارگردان و مولف اصلی آن، همان قدرت‌های خارجی، سرنخ‌ها را به دست دارند. با این دیدگاه کاری که برای تفسیرگر سیاسی می‌ماند این است که معلوم کند کدام قدرت خارجی کدام بازیگر روی صحنه را در اختیار خود دارد. من این شیوه تفکر را ”شیوه پارانویایی“ (تشویش و هراس از توطئه مخفی دیگران علیه خود) در فرهنگ سیاسی ایران نام گذاشته‌ام.^{۱۱}

با این تعریف می‌توان موافق بود. قطعاً چنین تفکر ساده و عامیانه‌ای نمی‌تواند مورد پذیرش هیچ محقق جدی باشد. و بی‌شک چنین نگاهی در اندیشه سیاسی معاصر ایران، و نیز در تاریخنگاری معاصر ایران، حضور دارد. ولی زمانی که آقای آبراهامیان به ذکر مصاديق می‌پردازد، چارچوب مطلق‌گرایانه فوق را بر برخی پدیده‌های تاریخ معاصر ایران چنان تطبیق می‌دهد که گویی ”عامل توطئه“ در این حوادث هیچ نقشی نداشته است؛ و در نتیجه گویی ایرانیانی که در این حوزه قلم زده‌اند همگی به نوعی ”پارانویای سیاسی“ مبتلا بوده‌اند؛ هیچ واقعیت عینی آنان را بر نینگیخته است و در نگاه بدینسانه آنان هیچ هسته‌ای از واقعیت مندرج نیست.

نمونه بارز این انطباق نامعقول را در مسئله نقش کانون‌های اطلاعاتی غرب در فعالیت حزب توده ایران، در سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۳۲، می‌یابیم.

پس از سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰، حزب شوروی‌گرای توده در ایران تأسیس شد. سیر فعالیت این حزب یکی از پیچیده‌ترین پدیده‌های تاریخ معاصر ایران است که به رغم انبوه نوشتار و اسناد منتشره در این حوزه هنوز تحلیل جامعی درباره آن صورت نگرفته است. این فرضیه کاملاً معقول است که در دوران ”جنگ سرد“ و با توجه به حضور فعال کانون‌های اطلاعاتی غرب در ایران، به عنوان یکی از خطوط مقدم و

۱۱. همان مأخذ، صص ۹۵-۹۶.

استراتژيک جبهه مقابله با گسترش کمونیسم، اين حزب آماج جدی‌ترین فعالیت‌های اطلاعاتی و توطئه‌گرانه سرويس‌های غربی باشد. اهمیت ژئوپولیتیک ايران در آن سال‌ها بر هیچ تحلیل‌گر سیاسی پوشیده نیست. اگر این پیش‌فرض را متفقی بدانیم درواقع بدان معناست که در تحلیل رویدادهای معاصر ایران هیچ جایگاهی برای سرويس‌های اطلاعاتی غرب قائل نباشیم.

عملکردهای بعضًا ضد و نقیض حزب توده، مانند نقش آن در تضعیف دولت دکتر محمد مصدق و بویژه انفعال آن در ماجراهای کودتا و کشف سریع و ساده سازمان نظامی آن، موجب پیدایش فرضیه‌هایی شده و فقدان تحلیل مستند و علمی از این حوادث طبعاً برخی اغراق‌ها و سطحی نگری‌ها را نیز اشاعه داده است. این امر طبیعی است و روش‌شن است تا زمانی که تحقیق جدی و مبنی بر اسناد معتبر درباره این حوادث صورت نگیرد زمینه برای تحلیل‌های مبنی بر داده‌های موجود شفاهی و کتبی و شایعات همچنان فراهم خواهد بود.

پژوهشگر تاریخ معاصر ایران نمی‌تواند با نگاه پارانویایی و ساده‌اندیشانه‌ای که سرنخ حزب توده را، به رغم وابستگی آن به اردوگاه کمونیسم، به دست ”انگلستان“ می‌بیند موافق باشد؛ ولی نمی‌تواند بر این فرضیه نیز چشم پوشد که بی‌شک سرويس‌ها و کانون‌های اطلاعاتی غرب برای نفوذ در حزب توده تلاش جدی داشته‌اند، بعضًا در این زمینه موفق بوده‌اند و بعضًا تحرکات این حزب را به سمت اهداف خود سوق داده‌اند. این فرضیه‌ای کاملاً منطقی است که داده‌های عینی کافی برای جدی گرفتن آن در دست است. و اتفاقاً همین داده‌ها، و اغراق و سطحی نگری و فقدان روش‌شناسی علمی در تفسیر آن، نگاه پارانویایی فوق را آفریده است. بنابراین، محقق تاریخ معاصر ایران نمی‌تواند یکسره بر فرضیات رایج در این زمینه، هرچند اغراق‌آمیز، چشم پوشد و وظیفه اوست که در پی تبیین ریشه‌های پیدایش و گسترش این نگاه بدینانه و سنجش میزان صحت و سقم آن باشد.

تا زمانی که اسناد کافی برای ارزیابی ماهیت برخی رویدادهای مهم تاریخ معاصر ایران در دست نباشد، راه برای انواع تحلیل‌ها و فرضیه‌سازی‌های معقول و نامعقول، واقع‌گرایانه و پنداریافانه، هموار خواهد بود. فقدان اسناد قدرت‌های خارجی در این زمینه مانع اصلی دستیابی به تصویر واقع‌گرایانه از رویدادهای دو سده اخیر ایران است.

”نظريه توطئه“ و فقر روش‌شناسي در تارixinنگاري معاصر ايران

در مرکز اسناد ملي بریتانیا^{۱۲} اسناد عملیات پنهانی در ایران در دسترس محققان نیست. برای نمونه، هم اکنون در مرکز اسناد فوق حدود ۱۴ هزار برگ سند سال ۱۹۲۱ میلادی مربوط به سفارتخانه تهران (زمان کودتای رضاخان و سید ضیاءالدین طباطبائی) در دسترس محققان است. این فقط اسناد مربوط به وزارت امور خارجه است. اسناد وزارت جنگ، وزارت مستعمرات و وزارت امور هندوستان و حکومت هند باید جداگانه بررسی شود. در این زمان، امور اطلاعاتی ایران توسط حکومت هند اداره می‌شد و مکاتبات دولتی انگلیس در این زمینه صراحت دارد. به علاوه، بخشی از اسناد سال ۱۹۲۱ وزارت امور خارجه، طبق ضوابط تأخیر در انتشار اسناد خاص، هنوز در دسترس عموم قرار نگرفته است. و مهم‌تر از همه، بخشی از همین اسناد علنی شده مخدوش است و قسمت‌های اطلاعاتی آن در اصل سند کاملاً سیاه شده و سند، اگر نسخه‌ای دیگر از آن موجود نباشد، برای همیشه معدوم شده. نمونه‌ای از این اسناد مخدوش فقط در جعبه شماره FO 371/6405 (شامل ۲۱۸ برگ سند) عبارت است از سند شماره ۸۸ (گزارش سیاسی که ۶ سطر اخبار اطلاعاتی آن کاملاً سیاه شده و ناخوانانست) و اسناد شماره‌های ۹۳، ۱۰۴ و ۱۶۱ که هر سه نیمه مخدوش است.^{۱۳}

بهره‌گیری از اسناد اطلاعاتی در تارixinنگاري پدیده‌ای کاملاً نو و مولود فضای سیاسی دو دهه اخیر است. مبارزه پژوهشگران برای دستیابی به اسناد اطلاعاتی بریتانیا از دهه ۱۹۸۰ آغاز شد و در دهه ۱۹۹۰ برخی اسناد پنهان به تدریج در دسترس آنان قرار گرفت. نگارنده در سال ۱۳۶۹ شرحی درباره پیشینه این امر به دست داد و چنین نوشت:

در پرتو چنین فضای نوینی است که برای نخستین بار در تاریخ بریتانیا به تدریج زوایایی از تاریخ پیچیده و پنهان سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی و فنی انگلیس آشکار می‌شود و خود سرویس‌ها مجبور می‌شوند برای استثار گذشته خود به تدوین و نشر تاریخ‌های رسمی دست بزنند.^{۱۴} معهذا، این ”گلاسنوت“ انگلیسی

12. Public Record Office

.۱۳ بررسی نگارنده در مرکز اسناد ملي بریتانیا.

.۱۴ از جمله باید به کتاب‌های ”بیجل وست“ در زمینه تاریخ سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا اشاره نمود.

”بیجل وست“ نام مستعار روپرت الason (Rupert Allason) است. (*The Economist*, July 24th-30th 1993, p.37)

تنها در آغاز راه است و هنوز تا افشاری اسناد مداخلات اطلاعاتی بریتانیا در سایر کشورها، و بویژه در ایران، فرسنگ‌ها فاصله دارد.^{۱۵}

در هفت سال گذشته، این ”گلاسنوست انگلیسی“ به کندي به پيش مى‌رود. در اواسط ژوئيه ۱۹۹۳ برای نخستين بار اجازه داده شد تا از چهره رئيس سازمان امنيت انگلیس (MI-5) برای درج در مطبوعات تصويری متشر شود. اکنون ایتالیجنس سرویس بریتانیا(MI-6) ”وجود“ دارد و بخلاف گذشته دولت انگلیس منکر موجودیت آن نیست؛ و نام رئیس آن، سر کالین مک‌کل،^{۱۶} در مطبوعات درج می‌شود. ارائه اسناد اطلاعاتی به مرکز اسناد ملي بریتانیا نیز از سال ۱۹۹۳ آغاز شده است. ولی، همانگونه که پيش‌بینی می‌شد، این روند هنوز نيز *حتا افشاری اسناد مداخلات اطلاعاتی بریتانیا در سایر کشورها، و بویژه در ایران، فرسنگ‌ها فاصله دارد.* اسنادی که تاکنون به سازمان اسناد ملي بریتانیا ارائه شده، شامل برخی از اسناد اطلاعاتی - امنیتی مربوط به سال‌های ۱۹۰۹-۱۷۹۱ است که بيشتر مسائل مالی سرویس‌های بریتانیا را بيان می‌دارد و به شماره‌های ۱-HD تا ۴-HD در دسترس محققان است. بقیه اسناد علنی شده عبارتند از: برخی از اسناد مربوط به عملیات ویژه نظامی در جنگ دوم جهانی، قتل عام افسران لهستانی توسط ارتش سرخ در سال ۱۹۴۳، کودتای ۱۹۴۸ چکسلواکی، انقلاب ۱۹۴۹ چین، آغاز جنگ کره در ۱۹۵۰ و مرگ استالین در ۱۹۵۳.^{۱۷}

بی‌تردید، اسناد انگلیس غنی‌ترین مجموعه موجود در جهان برای پژوهشگران تاریخ معاصر است و بی‌تردید تاریخنگاری معاصر ایران به این مجموعه سخت نیازمند است؛ ولی قطعاً این مجموعه ”معجزه“ نمی‌کند و با توجه به پنهانکاری سنتی ”انگلیسی‌ها“ نمی‌توان انتظار داشت که اسناد رازآمیز‌ترین تحولات دو سده اخیر ایران را در طبق زرین به مورخ اهدا کند؛ ولی محقق سختکوش، هشیار و دقیق می‌تواند از درون اسناد موجود به ”اسرار“ مدفون گذشته نقب زند.

۱۵. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم: جستارهایی از تاریخ معاصر ایران، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۶۹، صص ۲۰-۲۱. مجله آکرونومیست سه سال بعد، در شماره ۲۴-۳۰ ژوئیه ۱۹۹۳، واژه ”گلاسنوست انگلیسی“ را برای توصیف همین پدیده به کار برد.

۱۶. Sir Colin McColl

۱۷. بررسی نگارنده در مرکز اسناد ملي بریتانیا.

”نظريه توطئه“ و فقر روش‌شناسي در تاریخنگاری معاصر ايران

معروف است که آمریکایی‌ها در انتشار اسناد اطلاعاتی و امنیتی خود از سیستم بازتری برخوردارند؛ ولی در عمل حتی در اینجا نیز ارائه اسناد با دقت صورت می‌گیرد و هیچگونه گشاده‌دستی در کار نیست. برای نمونه، در شرایطی که اسناد اطلاعاتی آمریکا درباره برخی از حوادث بغرنج دوران ”جنگ سرد“ انتشار یافته، اسناد ”سیا“ درباره حوادث سال‌های ۱۳۳۰-۱۳۳۲ ایران سرنوشتی عجیب داشته است.

در سال ۱۹۹۳، جیمز ولزی، رئیس وقت آژانس مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا)، انتشار قریب‌الواقع اسناد مربوط به نقش ”سیا“ در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ایران را وعده داد. طبق این وعده، اسناد فوق باید در سال ۱۹۹۴ انتشار می‌بافت. مدت‌ها گذشت و خبری نشد. اخبار بعدی حکایت از آن داشت که به علت فشار کارکنان عملیاتی ”سیا“، که خود را حافظ ”اسرار“ تاریخی می‌دانند، انتشار این اسناد به زمانی نامعلوم موکول شده است. دو سال بعد، در یک گزارش خبری منتشره در نیویورک تایمز چنین می‌خوانیم:

مقام‌های سیا، با وجود گذشت بیش از دو سال، کماکان با عدم اطمینان از زمان دقیق انتشار این اسناد سخن می‌گویند. پریبا، که از سال ۱۹۶۲... تحلیل گر اسناد محترمانه است، همراه با یک تیم کارشناسی ویژه در حال بررسی این اسناد است. وی گفته است که ۶۰ هزار صفحه از پرونده خلیج خوک‌ها و ۲۰ هزار صفحه از پرونده گواتمالا مورد مطالعه قرار گرفته و سانسور شده است و احتمالاً طی سال جاری انتشار خواهد یافت. به گفته وی، بررسی پرونده‌های مربوط به ایران مدت بیشتری طول خواهد کشید... پریبا ابراز امیدواری کرده است که اقدام‌های لازم برای انتشار اسناد سیا هرچه سریع‌تر انجام شود... جان دویچ، رئیس جدید سیا که از حامیان انتشار سریع این اسناد است... نیروهای انسانی و دستگاه‌های کپی‌برداری را دو برابر کرده و [بودجه آن را] به نزدیک دو میلیارد دلار رسانیده است. وی همچنین قابلیت تاریخ‌دانان خارج از سیا را، که در ارتباط با کنار گذاردن اسناد محترمانه فعالیت می‌کنند، دو برابر کرده است.^{۱۸}

نيويورك تايمز در پايان مى نويسد: <عدد اندکی در اين آژانس [در زمينه انتشار اسناد] جدي هستند، اما موانع عمده‌ای وجود دارد که مانع چيره شدن آن‌ها شده است.> اين <موانع عمده> در راه مكتوم داشتن اسناد عمليات مخفی دوران ”جنگ سرد“، از

جمله استناد مربوط به ايران، چيزی نیست جز تمایل روزافزون محققان و افکار عمومی به آگاهی از حوادث پنهان آن دوران.

معهذا، و پس از گذشت چهار سال انتظار، سرانجام خبر حیرت‌انگيز امحاء اين استناد منتشر شد. در مه ۱۹۹۷ روزنامه نیویورک تایمز خبر داد که استناد سیا درباره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ايران از میان برده شده و هیچگاه در اختیار محققین قرار نخواهد گرفت. نیویورک تایمز می‌نويسد:

یک مورخ آمریکایی که برای برسی يازده مورد عملیات سری سیا، از جمله کودتا در چند کشور، به مقربین سازمان رفته بود، استناد کودتای ۲۸ مرداد را، که توسط سیا طرح و اجرا شده بود، در جای خود ندید. مقام‌های سیا پریروز تایید کردند که این استناد را به این دلیل که قفسه‌ها را پر کرده بود آتش زده‌اند. این خبر بهت و حیرت محافل سیاسی و مورخان را برانگیخته است که سال‌ها در انتظار انتشار استناد مربوط به موفق‌ترین کودتای سیا بودند که در ايران انجام شد... سخنگوی سیا از این که استناد تاریخی کودتای ۲۸ مرداد از میان رفته تلویحاً اظهار تاسف کرده است.^{۱۹}

با اين توضيحات، زمانی که ادعای آقای آبراهامیان را در هشت سال پيش می‌خوانيم که گوibi ايشان <حدود ۲۰ سال> در استناد انگلیسي تحقیق کرده و سندی درباره نفوذ سرویس‌های اطلاعاتی غرب در حزب توده نیافته است؛ و بالاتر از آن میزان اطلاع این سرویس‌ها از فعالیت حزب توده را کمتر از یک فرد عادي <آگاه از سیاست> یافته است باید حیرت‌زده شویم. این حیرت از جمله ازاین‌روست که این محقق تاریخ معاصر ایران پس از <سال‌ها کار با استناد آرشیوهای خارجی> هنوز این نکته بدیهی را درنیافته که استناد سرویس‌های اطلاعاتی را در میان استناد دیپلماتیک نمی‌توان یافت و گزارش غلط و غیر دقیق فلاں کارمند کم‌دانش سفارت آمریکا یا انگلیس را نمی‌توان دال بر میزان اطلاع کانون‌های اصلی درگیر در عملیات مخفی در ایران دانست. و عجیب‌تر این که ايشان، در این دوران طولانی، هیچ قرینه‌ای دال بر سانسور استناد در آرشیوهای انگلیس نیافته‌اند! آبراهامیان این یافته عجیب خود را مصدقی باز بر سیطره تفکر ”تطئیه“ بر اندیشه ایرانی می‌داند:

من حدود بیست سال روی بایگانی‌های دفتر امور خارجه انگلستان تحقیق کرده و در این جستجوها همیشه کنجدکاو بوده‌ام که بدامن نوع همکاری یا حتی نفوذ

داخلی انگلیسي‌ها در سازمان‌های سیاسی ایران دقیقاً چه بوده است. در این تحقیقات هیچ نوع همکاری با حزب توده دیده نمی‌شود که این برای من تعجبی نداشت. اما تعجب این که حتی مدارکی در مورد نفوذ مخفیانه در تشکیلات حزب توده هم وجود ندارد. کارمندان انگلیسی، در اسناد خصوصی و محترمانه، غالباً از این شکایت می‌کنند که هنوز نتوانسته‌اند به داخل کادرهای اصلی حزب توده نفوذ کنند با آن که همه سعی‌شان را هم کرده بودند.

سازمان‌های اطلاعاتی آمریکایی هم در این زمینه کوشش‌هایی مشابه کردند بدون آن که به جایی برسند. یکی از مواردی که می‌تواند نشان‌دهنده شیوه عملکرد توطئه‌گرانه شبکه‌های جاسوسی آمریکایی و نیز عدم موفقیت آنان باشد، یادداشت اخیراً منتشر شده‌ای است که در سال ۱۹۵۰ درباره رهبری حزب توده نوشته شده است... بر اساس این مدارک بسیار محترمانه، رهبران واقعی حزب توده افراد شناخته‌شده‌ای چون اسکندری، یزدی، بهرامی و دیگران بودند بلکه یک هسته مخفی کوچک از کمونیست‌های کهنه‌کار که در سوروی مخفی بودند حزب را اداره می‌کردند و این هسته تشکیل می‌شد از سلطان‌زاده، مرتضی علوی (برادر بزرگ علوی) و محمد فخری شاعر. تصور کنید در سال ۱۹۵۰ هر فرد آگاه از سیاست می‌دانست که فخری در سال ۱۹۴۰ در زندان رضاشاه کشته شده و سلطان‌زاده و مرتضی علوی در تصفیه‌های استالینی همان سال‌ها از میان رفته بودند. تئوری توطئه باعث می‌شود که قدرت خارجی آگاه به همه چیز بنظر برسد، حال آن که در حقیقت نآگاهی آن‌ها نسبت به ایران نمی‌توانست بیشتر از ۲۰ این باشد.

آبراهامیان با همین روش، نتیجه‌گیری مغشوش از اصلی کاملاً معقول و منطقی، به خاطرات ارشید حسین فردوست، که ظاهرآً دغدغه اصلی او در ارائه این نظریات است، می‌پردازد. او در یک پاراگراف کوتاه فهرستی از ”توطئه‌پندرای‌های“ فردوست را ردیف می‌کند و در این میان برخی از مباحث بغرنج و قابل بررسی در تارixinگاری معاصر ایران را با صدور یک حکم قاطع چند سطري به ”پارانویا سیاسی“ منسوب می‌کند.

به رغم آبراهامیان، فردوست نیز به **»بیماری توطئه«** مبتلاست زیرا در خاطرات خود **»ایجاد تشکیلات فراماسونی در ایران«** را به **»انگلیسی‌ها«** متنسب کرده، رضا شاه را **»در اصل بهائی«** دانسته، مدعی شده که **»حزب توده در سال‌های ۱۹۵۰ پنهانی به داخل**

جبهه ملي رسوخ کرده بود و خود جبهه ملي نيز مخفيانه با آمريكا رابطه داشته است.^{۲۱} و بالاخره، فردوست به <پارانويای توطئه> مبتلاست زيرا مدعى است <دوسـت قدـيمـيـ شـاهـ،ـ اـرنـسـتـ پـرونـ سـويـسـيـ،ـ درـوـاقـعـ مـامـورـ مـخـفـيـ انـگـلـيـسـيـ هـاـ بـودـ.> آبراهاميان مـيـ اـفـزـايـدـ:ـ لـامـاـ اـگـرـ درـ اـينـ زـمـينـهـ بـهـ بـاـيـگـانـيـهـ اـنـگـلـيـسـ رـجـوعـ كـنـيمـ درـ مـيـ يـاـيـيمـ كـهـ فـرـدـ سـويـسـيـ فـقـطـ مشـاـورـ شـاهـ بـودـ وـ انـگـلـيـسـيـهـاـ اـصـلـاـ اـعـتمـادـيـ بـهـ اوـ نـداـشـتـندـ.>

اين هنـرـ عـجـيبـ استـ كـهـ درـ چـنـدـ سـطـرـ بـتوـانـ،ـ بـدـونـ اـرـائـهـ اـسـنـادـ وـ تـحـلـيلـ كـافـيـ وـ بـاـ يـكـ اـنـسـابـ صـافـ وـ سـادـهـ بـهـ <نظـريـهـ تـوطـئـهـ>،ـ بـرـ چـنـينـ مـبـاحـثـ مـهـمـيـ يـكـسرـهـ خطـ بطـلـانـ كـشـيـدـ.ـ لـذـاءـ،ـ نـاـگـرـيـرـيمـ بـرـايـ دـسـتـيـابـيـ بـهـ درـكـيـ صـحـيـحـ اـزـ مـفـهـومـ <نظـريـهـ تـوطـئـهـ>ـ اـينـ مـسـائلـ رـاـ مـورـدـ بـرـرسـيـ قـرـارـ دـهـيـمـ:

۱. بهره‌گيري از فراماسونري به عنوان يك ابزار سياسـيـ وـ فـرـهـنـگـيـ گـسـترـشـ نـفـوذـ استـعـمـارـ غـربـ درـ خـاـورـدـورـ،ـ هـنـدـوـسـتـانـ،ـ اـيرـانـ وـ قـلـمـرـوـ خـلـافـتـ عـشـمـانـيـ،ـ اـزـ جـملـهـ درـ كـشـورـهـاـيـ عـربـيـ،ـ مـسـئـلهـاـيـ كـامـلاـ جـدـيـ استـ وـ باـورـ بـهـ <دـسـتـ پـنهـانـ>ـ استـعـمـارـ غـربـ درـ گـسـترـشـ فـرـامـاسـونـرـيـ درـ شـرقـ اـخـتـصـاصـ بـهـ اـيرـانـ نـدارـدـ.ـ بـرـايـ نـمـونـهـ،ـ مـسـئـلهـ فـرـامـاسـونـرـيـ عـشـمـانـيـ،ـ پـيـونـدـ آـنـ باـ زـرـسـالـارـانـ يـهـوـديـ سـالـونـيـكـ وـ دـوـنـمـهـاـ (ـجـدـيـدـاـلـاسـلامـهـاـ)،ـ وـ نقـشـ اـيـنـانـ درـ سـرـنـگـونـيـ حـكـومـتـ عـشـمـانـيـ وـ بـرـكـشـيدـنـ مـصـطـفـيـ كـمـالـ (ـآـتـاـتـورـكـ)ـ درـ تـارـيـخـنـگـارـيـ تـرـكـيـهـ هـنـزـ نـيـزـ نـيـزـ مـورـدـ بـحـثـ استـ.

متـأسـفـانـهـ،ـ درـ زـمـينـهـ تـارـيـخـ فـرـامـاسـونـرـيـ درـ اـيرـانـ وـ اـرـتـبـاطـ آـنـ باـ كـانـونـهـاـيـ استـعـمـاريـ غـربـ تـاكـنـونـ پـژـوهـشـ جـدـيـ صـورـتـ نـگـرـفـتـهـ وـ هـمـيـنـ اـمـرـ بـهـ آـشـفـتـهـ گـوـيـيـ درـ اـينـ حـوزـهـ دـامـنـ زـدـهـ استـ.ـ درـ تـارـيـخـنـگـارـيـ مـعاـصرـ اـيرـانـ پـيـشـينـهـ فـعـالـيـتـ فـرـامـاسـونـرـيـ بـهـ مـيـرـزاـ مـلـكـ خـانـ مـحـدـودـ مـيـشـودـ وـ وـيـ بـهـ عـنـوانـ بـنـيـانـگـذـارـ وـ رـهـبـرـ نـخـسـتـيـنـ سـازـمـانـ مـاسـونـيـ اـيرـانـ مـطـرحـ مـيـگـرـددـ.ـ اـيـنـ مـسـئـلهـ وـ بـسـيـارـيـ اـزـ مـسـائلـ بـغـرـنجـ دـيـگـرـ <عـصـرـ سـپـهـسـالـارـ>ـ هـنـزـ درـ هـالـهـاـيـ اـزـ نـاـشـنـاخـتـگـيـ قـرـارـ دـارـدـ.ـ اـزـ جـملـهـ،ـ نقـشـ مـانـكـجـيـ لـيمـجيـ هـاتـريـاـ (ـ1813ـ1890ـ)،ـ مـأـمورـ رـزـيـدانـتـ (ـمـقـيمـ)ـ حـكـومـتـ هـنـدـ بـرـيـتـانـياـ درـ اـيرـانـ،ـ وـ رـابـطـهـ نـزـديـكـ اوـ باـ شـاهـزادـهـ جـلالـالـدـينـ مـيـرـزاـ (ـپـسـرـ پـنـجـاهـ وـ هـشـتـمـ فـتـحـعلـيـ شـاهـ وـ نـوـيـسـنـدـهـ نـامـهـ خـسـرـوـانـ وـ اـسـتـادـ اـعـظـمـ <فـرـامـوـشـخـانـهـ>ـ،ـ مـيـرـزاـ يـعقوـبـ اـرـمنـيـ (ـپـدرـ مـيـرـزاـ مـلـكـ خـانـ)ـ وـ بـرـخـيـ نـخـبـگـانـ درـيـارـ

.۲۱. هـمانـ مـأـخذـ،ـ صـ ۱۰۱ـ.

.۲۲. بنـگـرـيدـ بـهـ:ـ رـحـيمـ رـئـيسـ نـيـاـ،ـ اـيرـانـ وـ عـشـمـانـيـ،ـ تـبـرـيزـ:ـ اـنتـشـارـاتـ سـتوـدهـ،ـ ۱۳۷۴ـ،ـ سـهـ جـلدـ؛ـ بـويـژـهـ بـهـ تـرـجمـهـ تـرـکـانـ جـوانـ اـرنـسـتـ رـامـسـائـورـ منـدـرـجـ درـ جـلدـ سـومـ كـتابـ فـوقـ وـ نـيـزـ كـتابـشـناـسيـ آـنـ.

”نظريه توطئه“ و فقر روش‌شناسي در تارixinگاري معاصر ايران

قجر و نقش فراماسونري هند در پيدايش فراماسونري در ايران هنوز مورد توجه محققان ايراني قرار نگرفته است. همچنان كه در زمينه نقش آقا محمد مهدى ارباب اصفهانى (نيای خاندان فروغى) و حاج محمد معين التجار بوشهرى (نيای خاندان بوشهرى) در پيدايش و گسترش كشت و تجارت ترياك در ايران و پيوند نزديك آنان با امپراتوري مالي ساسون، كه يكى از مهم‌ترین کانون‌های توطئه‌گر سياسى و مالى شرق در نيمه دوم سده نوزدهم و دهه‌های نحسين سده بيستم بهشمار مى‌رود،^{۲۳} فعل و انفعالات بسيار بعرنج و پنهان مالى و سياسى اين عصر هنوز پژوهش جدي صورت نگرفته است.

فقر تارixinگاري معاصر ايران، فقدان تکنگاري‌های علمي و مستند و اشاعه برخى فرضيات و اوهام در اين حوزه، كه طبعاً با سطحی نگري‌ها و پنداربافی‌ها نيز همراه است، نمى‌تواند توجيه مناسبى برای حذف صورت مسئله و انكار پايه‌های عينى اين فرضيات و باورهای رايچ باشد.

برخلاف آنچه گفته مى‌شود، فراماسونري در اروپا و آمريكا هنوز نيز در هاله‌ای از ابهام و پوشيدگى قرار دارد. درباره لزهای ماسونى، كه اکثريت مطلق ماسون‌ها را در بر مى‌گيرد، سخن فراوان گفته شده، ولی توجه به محافل عالي ماسونى، جمع بسته نخبگان بلندپایه، نيز تنها از دهه ۱۹۸۰ آغاز شده است. در سال ۱۹۸۳ استفن نايت در كتاب جنجالى خود به اين محافل پنهان توجه نمود. او نوشت:

در انگلستان گروهي از نخبگان فراماسون وجود دارد که گراند لژ متحده بر آنان نظارتی ندارد. اينان برادران موسوم به درجات عالي هستند که حتی اکثريت فراماسون‌ها تصوري از وجود آنان ندارند. بيشتر ماسون‌ها تا سه درجه ارتقاء مى‌ياند و با نيل به مقام استادى تصور مى‌كنند که در بالاترين پله نرdban ماسونى ايستاده‌اند... بخش اعظم اين "استادان"، که خيل كثير ماسون‌ها را تشکيل مى‌دهند، از وجود سى درجه بالاتر كاملاً بى خبرند؛ هيچگاه به اين مسیر وارد نخواهند شد و هيچگاه حتی سخن درباره آن نخواهند شنيد.

استفن نايت سپس به شرح سازمان پنهان "آئين اسکاتى كهن" مى‌پردازد؛ شبکه‌اي بغايت پوشide از نخبگان عالي مقام انگليسى که در سراسر بریتانيا در درجات بالاي سى و يکم آن تنها ۶۵۵ نفر عضويت دارند و تنها ۷۵ نفر داراي درجه سى و سوم هستند.

^{۲۳} بنگرید به: [عبدالله شهرavi،] "ساسونها، سپهسالار و ترياك ايران"، مطالعات سياسى، كتاب اول، پايز ۱۳۷۰، صص ۱۲۵-۱۳۹.

استفن نایت فاش کرد که، برخلاف شبکه عادی فراماسونری، شورایعالی درجه سی و سوم در کترول نظامیان بلندپایه است. نظامیان عضو این شورا عبارتند از فیلدمارشال لرد آلساندر توئیس، که در دوران جنگ دوم جهانی فرماندهی نیروهای بریتانیا در خاورمیانه و مدیترانه را به دست داشت، ژنرال سر لئونارد اتکینسون، ژنرال سر هارولد ویلیامز و ژنرال سر ادوارد والتهال. این افراد قریب به دو دهه است که در آین شورا حضور دارند و تا سال ۱۹۸۲ ”بزرگ فرمانروای با اختیار“، یعنی عالیترین مقام ماسونی درجه سی و سوم در انگلستان و رئیس شورایعالی، ژنرال سر هربرت رالف‌هون بود.^{۲۴} این ”کشف“ استفن نایت در شرایطی صورت می‌گرفت که تنها تا سال ۱۹۲۶ قریب به ۵۴۰۰۰ عنوان کتاب و مقاله در زمینه فراماسونری نشر یافته بود و ادعا می‌شد که تمامی ابعاد فراماسونری آشکار و در دسترس همگان است؛ و به‌گفته یک مورخ ماسون <تنها راز فراماسونری این است که در آن هیچ رازی وجود ندارد.>^{۲۵}

استفن نایت ۱۸ ماه پس از انتشار این کتاب جنجالی به شکلی نامتعارف در سن ۳۳ سالگی درگذشت و این امر شایعات گسترده‌ای را دال بر دخالت محافل عالی ماسونی در مرگ او بر سر زبان‌ها انداخت.^{۲۶}

24. Stephen Knight, *The Brotherhood*, London: Grafton, 1985, pp. 38-45.

<طبق آین کهن اسکاتلندي (اسکاتی)... سیر ماسون دارای سی و سه پایه است که از پایه نخست (کارآموزی) آغاز می‌شود. ماسون سپس به درجه دوم (کاریاری) ”سر“ داده می‌شود و پس از آن به درجه سوم (استادی) می‌رسد. ماسون‌هایی که به این سه پایه تعلق دارند، خیل عظیم ماسون‌ها را تشکیل می‌دهند... ولی سیر ماسونی در پایه ”استادی“ متوقف نیست و این تنها مدخلی است برای ارتقاء در هرمی که به اوج، یعنی به پایه سی و سوم و مقام ”بزرگ بازرس کل“، منتهی می‌شود. این بخش از تشکیلات ماسونی، که متكلف سیر ماسون از درجه چهارم به درجه سی و سوم است، ناشناخته‌ترین آن است و هدایت آن دیگر با گراندیڑها نیست، بلکه با ”شورای طریقت“ ماسونی است... درباره تشکیلات ماسونی درجات عالی در ایران تاکنون [تا سال ۱۳۷۰] سندی منتشر نشده و اصولاً بسیاری از پژوهشگران تصویر نیز از آن ندارند... این ناشناختگی به معنای عدم وجود تشکیلات عالی ماسونی در ایران نیست، بلکه شواهدی در دست است که احتمال فعالیت آن را از گذشته دور مطرح می‌سازد.> ([عبدالله شهبازی،] ”بهام در تاریخنگاری فراماسونری ایران“، مطالعات سیاسی، کتاب اول، پاییز ۱۳۷۰، صص ۴۲-۴۱)

25. William Whalen, *Christianity and American Freemasonry*, Bruce, Milwaukee, 1958.

26. Martin Short, *Inside The Brotherhood*, London: Grafton, 1989, p. 9.

”نظریه توطئه“ و فقر روش‌شناسی در تاریخنگاری معاصر ایران

آیا به راستی، چنان‌که ادعا می‌شود، ”توهّم توطئه ماسون‌ها“ یک القاء مارکسیستی است؟

اگر از این زاویه به کاوش در منابع مارکسیستی بپردازیم، برخلاف پیش‌فرض اولیه، توجه مارکسیست‌ها به پدیده فراماسونری را اندک خواهیم یافت. نگارنده در میان کتاب‌های ناشرین شوروی سابق به زبان انگلیسی، تنها یک اثر درباره فراماسونری می‌شناسد که آن نیز در دوران گورباقف، نه استالین یا برژنف، به چاپ رسیده است.^{۲۷} ممکن است کتاب‌های دیگری نیز در این زمینه منتشر شده باشد، ولی یقیناً محدود و انگشت‌شمار است و قابل مقایسه با کتاب‌ها و مقالات کثیر منتشره در غرب درباره فراماسونری نیست. در کتاب فوق، هیچ اشاره‌ای به پژوهش‌ها و انتشارات شوروی در این زمینه دیده نمی‌شود و منابع همه غربی است. اتفاقاً لولی زامویسکی، نویسنده، اثر خود را تحت تأثیر کتاب استفن نایت نگاشته است. به عبارت دیگر، انتشار این اثر را باید از پیامدهای فضای باز سیاسی دوران گورباقف و متأثر از فرهنگ سیاسی غرب دانست.

کتاب زامویسکی خواندنی است. زامویسکی می‌نویسد که برای جلوگیری از انتشار تحقیق استفن نایت به او رشوه پیشنهاد شد و زمانی که نپذیرفت مورد تهدید قرار گرفت. ناشران قراردادهای متعدد انتشار کتاب او را پس از امضای لغو می‌کردند و زمانی که سرانجام کتاب منتشر شد در حجم وسیع خریداری و از دسترس عموم خارج گردید.

همچنین، هیچ نوشه مفصلی از حزب توده (کتاب یا مقاله)، بجز یک مقاله کوتاه چهار صفحه‌ای از احسان طبری، که در فضای پس از انقلاب اسلامی ایران و بدون ذکر نام نویسنده منتشر شد، در زمینه فراماسونری نمی‌یابیم. نورالدین کیانوری، آخرین دبیر اول حزب توده در ایران، در خاطرات خود می‌نویسد:

ما در بحث فراماسونری واقعاً وارد نشدیم زیرا اطلاعاتمان در این زمینه فوق العاده کم بود. این جریان برای ما جریان ناشناخته و پیچیده‌ای بود. این جریان بسیار مخفی بود... بنابراین، اگر ما درباره فراماسونری مطلبی ننوشته‌ایم علت فقط بی‌اطلاعی ما از این جریان بود.^{۲۸}

27. Lolly Zamoisky, *Behind the facade of the Masonic Temple*, Moscow: Progress Publishers, 1989.

.۲۸. خاطرات نورالدین کیانوری، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱، ص ۴۱۵.

مى دانيم که رژيم‌های کمونيستي و فاشيسم هيتلري فعالیت‌های ماسونى را ممنوع اعلام داشتند. طبیعی است آن نظام‌های سیاسی که فعالیت احرب آشکار را برنمی‌تابند به طریق اولی به سازمانی پنهانی و رازآمیز، که اتهام وابستگی آن به کانون‌های عالی دنیاى سرمایه‌داری غرب بر سر زبان‌هاست، اجازه فعالیت ندهند. آیا این امر می‌تواند توجیهی باشد براین که هر معتقد به ”توطنه ماسونی“، درست یا نادرست، واقعی یا وهم‌آسود، یا حتی هر مخالف فراماسونری را **(فاشیست)** و از زمرة کسانی بخوانیم که **ஹوس قدرت** و سلطه دارند و دیگران را فرمانبردار خود می‌خواهند و معتقدند که آدمیان از خود حرف و شعور ندارند و کارهای نیستند یا کارهای نباید باشند؟^{۲۹} و بالاتر از آن هرگونه توجه پژوهشی به این حوزه را **(پارانوئیك)** و **(غیرعلمی)** و حتی **(دسيسه دستگاه‌های امنيتی)** بدانيم؟^{۳۰}

۲۹. سروش، همان مأخذ.

۳۰. احمد اشرف در مقاله ”توهم توطنه“ (**گفتگو**، شماره ۸، تابستان ۱۳۷۴، صص ۴۵-۷) با استناد به **حمایت دستگاه امنیتی** رژیم پهلوی از کتاب فراماسونری اسماعیل رائین **تلاش‌های پژوهشی** در این زمینه را تخطیه کرده و چنین نتیجه گرفته است: **دستگاه‌های دولتی ایران و دستگاه‌های امنیتی** کشور نیز در پخش شایعات بی‌اساس و توطنه‌پردازی نقش عمده‌ای داشته و دائمًا در تلاش بوده‌اند که اذهان مردم را از امور واقعی به امور واهی منحرف کنند. (همان مأخذ، ص ۳۹) نگارنده هشت سال پیش، در مقاله ”بهام در تاریخنگاری فراماسونری ایران“، ماجراجی انتشار کتاب رائین را بیان داشت و نقش اسدالله علم و سرتیپ علوی کیا را در این ماجرا نشان داد. تحلیل اینجانب از ”معماى“ انتشار کتاب فوق چنین بود: تحولات جهانی در سال‌های ۱۳۴۷-۱۳۴۸، تقارن دولت‌های نیکسون و هیث در آمریکا و انگلیس، به عنوان راستگرترین باندهای سیاسی نماینده مجتمع‌های زرسالار غرب، شرایط مناسب را برای **(تحکیم سلطنت پهلوی و اوج سلطنت مطلقه)** آن فراهم ساخت. یکی از پایه‌های استقرار این نقش جدید داخلی و منطقه‌ای **(فروپختن بساط گراندیش‌های ماسونی پیشین و ایجاد یک تشکیلات متمرکز و کاملاً مطیع بود)** که با ایجاد لژ بزرگ ایران به ریاست جعفر شریف امامی (اسفند ۱۳۴۷) تحقق یافت. انتشار کتاب رائین در همین زمان و با این هدف صورت گرفت و سازمان‌های مختلف ماسونی را مروع ساخت. (**مطالعات سیاسی**، کتاب اول، ص ۵۸) در عین حال، کتاب رائین تحرکات قبلی رژیم پهلوی را در تبلیغات ضد انگلیسی، که در زمان دولت شش ساله حزب کارگر بهره‌بری هارولد ویلسون توسط رائین و دیگران آغاز شده بود، تداوم می‌بخشید. (همان مأخذ، زیرنویس ص ۵۸) در یک گزارش ”محرمانه“ مورخ ۱۳ ژوئن ۱۹۷۲ به زبان انگلیسی، که فاقد عنوان است و تنها نام مستعار EW:GKY (جرج کندی یانگ) را در زیر دارد و محتملاً برای ادوارد هیث یا لرد ویکتور روچیلد تهیه شده، نویسنده مذاکرات خود و شاه را، در یک جلسه خصوصی سه نفره با حضور سر شاپور ریپورتر، شرح داده است. شاه در این ملاقات نارضایتی خود را از مندرجات برخی مطبوعات

←

”نظریه توطئه“ و فقر روش‌شناسی در تاریخنگاری معاصر ایران

خلاصه کنیم: ”توّهم“ توطئه فراماسونری یک ”توّهم“ همه‌جایی است و ربطی به ”مارکسیسم“ و ”فاشیسم“ ندارد و همانقدر ایرانی است که انگلیسی.

۲. این ادعای آقای آبراهامیان را، که گویا فردوست رضا شاه را <در اصل بهائی> معرفی کرده، می‌کاویم:

فردوست از علاقه رضاشاه به زرتشتیگری سخن گفته^{۳۱} و درباره پیوند با بهائی‌گری نیز تنها از حسن رابطه رضاشاه با بهائیان سخن گفته است نه بیشتر. عین گفته فردوست چنین است: «اصولاً رضاخان نیز با بهائیت روابط حسنه داشت تا حدی که اسدالله صنیعی را، که یک بهائی طراز اول بود، آجودان مخصوص محمد رضا کرد.»^{۳۲} نه در خاطرات فردوست و نه در مصاحبه‌های تلویزیونی او ادعای آقای آبراهامیان دیده نمی‌شود.

۳. آقای آبراهامیان یکی دیگر از دلایل ”پارانویای سیاسی“ فردوست را این ادعا می‌داند: **»حزب توده در سال‌های ۱۹۵۰ پنهانی به داخل جبهه ملی رسوخ کرده بود و خود جبهه ملی نیز مخفیانه با آمریکا رابطه داشته است.«**

در بخش نخست، چنین مطلبی در خاطرات فردوست مندرج نیست؛ هرچند اگر وی از رسوخ حزب توده در جبهه ملی در سال‌های ۱۹۵۰ سخن گفته بود، این ادعا باورنکردنی و در نتیجه مصدقی از ”بیماری توطئه“ تلقی نمی‌شد. حزب توده قطعاً در رهبری جبهه ملی نفوذ نداشت، ولی رسوخ آن در سطوح پائین و میانی جبهه ملی، و سایر سازمان‌های سیاسی آن دوران، از اهداف این حزب بود؛ برای تحقق این منظور شبکه‌هایی تأسیس کرد و در این راه گام‌هایی برداشت. فرض کنیم حزبی که به درون گارد شاهنشاهی نفوذ کرد و اعضای آن در صفوف سازمان‌های اطلاعاتی ارتش پهلوی حضور داشتند، در تشکیلات جبهه ملی نیز عناصری را داشت. چرا این فرضیه باید ”توّهم“ و ”بیماری“ تلقی شود؟!



بریتانیا علیه حکومت خود ابراز می‌دارد و اعلام می‌کند: در حالیکه در مشی سیاسی و اقتصادی ایران در قبال بریتانیا تغییری رخ نخواهد داد، مطبوعات ایران رویه مشابهی را در مورد بریتانیا پیش خواهند گرفت.» (تهران، مرکز اسناد موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، مجموعه سر شاپور ریپورتر، سند شماره ۱۹-۱۲۹/۶۲۲۴ الف).

^{۳۱}. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد اول: خاطرات ارشید سابق حسین فردوست، ص ۷۲.

^{۳۲}. همان مأخذ، ص ۳۷۴.

اما عین گفته فردوست، که آبراهاميان برای القاء سریع نظرات خویش آن را به گونه‌ای مسخ شده و ”عامه‌فهم“ ارائه داده، چنین است:

فردوست شروع حرکت جبهه ملی در سال ۱۳۲۸ را با حمایت <آمریکایی‌ها> می‌داند.^{۳۳} این نظری کاملاً جدی است که بسیاری از محققان تاریخ معاصر ایران بر آن صحه گذارده‌اند. ولی قطعاً این بدان معنا نیست که دکتر محمد مصدق را ”مهره“ آمریکا بدانیم؛ همانگونه که نقش انکارنایپذیر امپریالیسم آمریکا در توطئه علیه دولت مصدق (از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تا ۸۲ مرداد ۱۳۳۲) نمی‌تواند دال بر همسوئی سیاست‌های آمریکا و انگلیس در مسئله نفت ایران در سال‌های ۱۳۳۱-۱۳۲۰ باشد.

ظاهراً آن گفته فردوست که توسط آبراهاميان به شکل فوق مسخ شده، خاطره وی از فعالیت‌های گراتیان یاتسویچ، مسئول ایستگاه سیا در تهران در اوایل دهه ۱۳۴۰ است. فردوست می‌نویسد روزی یاتسویچ به دیدار وی آمد و گفت: «ما علاقه زیاد به جبهه ملی داریم زیرا از عناصر تحصیل کرده و پیشوپ تشکیل شده و رو به توسعه است. ولی مسئله ما این است که می‌خواهیم بدانیم آیا حزب توده در آن رسوخ کرده یا نه؟> یاتسویچ به کمک دفتر ویژه اطلاعات، به ریاست فردوست، در این زمینه تحقیق می‌کند.

نتیجه بررسی این شد که حدود ۳۰ درصد لیست یاتسویچ توده‌ای از آب درآمدند. طبق قرار، نتیجه را به تدریج به یاتسویچ دادم و او از حضور عناصر توده‌ای تعجب کرد و گفت که بررسی را به مرکز (آمریکا) فرستادم و آن‌ها دستور داده‌اند که هیئت مدیره جبهه ملی سریعاً عناصر توده‌ای را تصفیه کند و ضمناً هر چند سال یک بار این بررسی تکرار شود تا نفوذی‌های بعدی مشخص شوند. آمریکا برای این خدمت یک نشان به یاتسویچ اعطا کرد که روزی به دفتر آورد و با خوشحالی به من نشان داد و گفت که مرکز از شما تشکر کرده است.^{۳۴}

این گفته فردوست جدی است و ربطی به ”توهم“ و ”پارانویا“ ندارد. هم حمایت دولت دمکرات آمریکا از جبهه ملی دوم مسئله‌ای جدی است و هم نفوذ عناصر

.۳۳ همان مأخذ، ص ۱۶۸.

.۳۴ همان مأخذ، ص ۳۳۹.

”نظريه توطئه“ و فقر روش‌شناسي در تاریخنگاری معاصر ايران

”توده‌ای“ به صفواف آن.^{۳۵} در جلد دوم ظهرور و سقوط سلطنت پهلوی (پيوست‌های ويراستار بر خاطرات فردوست)، بر اساس اسناد متعدد که تحریکات و آشوب‌ها علیه دولت اميني و نقش عناصر سابق توده‌ای مرتبط با محافلي چون رسيديانها و غيره را در اين حوادث نشان می‌داد، اين پديده چنین تبيين شده است:

[اسدالله] علم در حالی که از سويي توسط عوامل خود به تحریک و تشجيع عناصر ملي گرا و چپ علیه دولت اميني دست می‌زد، از سوي ديگر از کانال ياتسویچ و مطبوعات داخلی و خارجي به بزرگنمایي خطر حزب توده و کمونيسم می‌پرداخت و جبهه ملي دوم را ساخته و پرداخته توده‌اي ها قلمداد می‌کرد و عناصر توده‌اي سابق تحت پوشش خود را به عضويت در جبهه ملي ترغيب می‌نمود... در اين سال‌ها حزب توده فاقد شبکه جدی در داخل کشور بود و عناصر مورد اشاره فردوست در الواقع اعضای حزب توده در سال‌های ۱۳۲۰- ۱۳۳۲ محسوب می‌شدند که در اين زمان عملاً از فعالیت سیاسی بریده و تحت پوشش علم قرار داشتند و در مواردی منابع اطلاعاتي شبکه اينتلیجننس سرويس و سواچ بودند.^{۳۶}

۴. و بالاخره آقای آبراهاميان واضح‌ترین دليل بر <پارانويای سیاسی> در اندیشه فردوست را اظهارات وي درباره ارنست پرون می‌داند؛ کسی که فردوست از معذود دوستان ديرين او بود و طبعاً خاطرات وي در اين زمينه باید به عنوان منبعی دست اول مورد توجه هر پژوهشگر جدي قرار گيرد.

فردوست حضور پرون در مدرسه لُر روزه و نزديکی او به محمد رضا پهلوی در اين دوران را طرح سازمان یافته از سوي سرويس اطلاعاتي بریتانيا می‌داند.^{۳۷} رابطه غيرعادی محمد رضا پهلوی و ارنست پرون ادعای فردوست نیست؛ شایعه‌اي است ديرپا که در مطبوعات پس از شهریور ۱۳۲۰ فراوان به آن توجه شده و تمامی فعالی

^{۳۵} اسنادي در دست است که طبق آن، درست در همین زمان دکتر شاپور بختيار، عضو شورای عالي جبهه ملي، سخنرانی تندی ايراد کرد و خواستار اخراج ”توده‌اي ها“ از صفواف اين سازمان شد. اين اسناد مؤيد صحت و اهميت اظهارات فردوست است.

^{۳۶} همان مأخذ، ج ۲، ص ۳۱۱.

^{۳۷} همان مأخذ، ج ۱، ص ۱۸۸.

سياسي ايران در دوران پهلوی با آن آشنايی كامل دارند.^{۳۸} اين امر چندان ”پارانويا“ بنظر نمي‌رسد و آن را، حداقل به عنوان يك فرضيه، ”زميني“ نيز مي‌توان ديد. چرا کانون‌های سياسي استعماری که در پی گسترش نفوذ خود در مناطق حساس و استراتژيک جهان بودند نباید به اين اقدام مبادرت ورزند؟ چنین فرضيه‌اي کاملاً معقول است مگر اين‌كه ما منکر هرگونه پيچيدگي و دورانديشي در عمليات پنهان کانون‌های سياسي و اطلاعاتي دنياي معاصر باشيم و سازوکار تحولات سياسي جهان امروزین را در فعل و انفعالات آشكار و ساده خلاصه کنيم.

اثبات ”حقوقی“ اين نكته که آيا پرون از آغاز، از زمان اشتغال در مدرسه له روزه، مأمور اطلاعاتي بود يا نه، کار ساده‌اي نيسست و نيازمند استاد و مدارک دقيقی است که شاید هيچگاه به دست نيايد. در اين زمينه محقق، ناگزير باید به قرائن و شواهد تاريخي استناد کند. در اين ”برهوت“ فقدان استاد روشنگر درباره دوران اوليه زندگي پرون، خاطرات فردوست می‌تواند سندي ارزشمند و يگانه تلقى شود زيرا به يکي از ”سه يار غار“ آن روز مدرسه له روزه (محمد رضا پهلوی، پرون و فردوست) تعلق دارد. بهرروي، اگر درباره اين دوره از زندگي پرون خاطرات فردوست سندي منحصر بفرد است، در زمينه نقش اين چهره بغايت مرموز تاريخ معاصر ايران در پيدايش و گسترش سازمان ماسوني لژ پهلوی، که بوسيله محمد خليل جواهري تأسיס شد، توطنه‌های او عليه دولت دکتر مصدق و بالاخره ارتباط او در سال‌های جنگ دوم جهانی و پس از آن با سرويس اطلاعاتي بریتانيا کمترین کمبودي از نظر سند وجود ندارد.

رابطه پرون با رابين زينر، مأمور MI-6 در ايران و استاد بعدی دانشگاه آكسفورد، مسئله‌ای آشكار است که در خاطرات کريستوفر وودهاوس، نماينده MI-6 در ايران در زمان عمليات براندازی دولت مصدق، نيز مندرج است.^{۳۹} ويليام راجر لويس می‌نويسد:

زينر از طريق شخصی که در پشت پرده مغز متفسک شاه بود، يعني يك سويسي به نام ارنست پرون، از رويدادهای داخلی دربار اطلاعات دست اول کسب می‌کرد. پرون نيز مانند زينر عاشق شایعات بود... [زينر] به افراط مشروب می‌نوشيد... او بقيه اعضای سفارت را بالذت ترياك کشیدن آشنا کرد. چندان طاقت جنبه‌های تاريک‌تر و وحشتناک‌تر عمليات جاسوسی را نداشت. در حفظ

۳۸. از جمله بنگرید به: Mohammad Pourkian, *Ernest Perron*, Berlin: Druck und Werbung Ghamgosar, 1979.

۳۹. سی. ام. وودهاوس، عمليات چکمه، ترجمه فرخناز شکوری، تهران: نشر نور، ۷۶۳۱، ص ۲۰.

”نظريه توطئه“ و فقر روش‌شناسي در تاریخنگاري معاصر ايران

اسرار فاقد انضباط بود... بنابراین، وقتی در پائیز ۱۹۵۲ از کار برکنار شد،
کریستوفر وودهاوس، نماینده MI-6 در سفارت، به چورجه متاسف نشد.^{۴۰}

زینر بعدها به تدریس تاریخ ادیان در دانشگاه آکسفورد پرداخت و در اواخر عمر،
در بی ماجرای کیم فیلی، در مطان اتهام همکاری با سرویس اطلاعاتی سوروی قرار
گرفت و به رغم تبرئه از این اتهام دلشکسته دنیا را ترک گفت. پیتر رایت در خاطرات
جنجالی و مهم خود فرجام زینر را چنین بیان می‌دارد:

من پرونده پرسنلی زینر را مطالعه کردم. در دوران جنگ او مسئول ضد
اطلاعات MI-6 در ایران بود. کار او مشکل و خطرناک بود... او برای انجام آن
کار کاملاً مناسب بود. به لهجه مردم محلی حرف می‌زد و بخش اعظم زندگی او
در دنیای پریشان و پر از آدمکشی ضد خرابکاری گذشته بود... بعد از پایان
جنگ وظیفه او بسیار ترس آور بود... زینر می‌بایست در پشت خطوط آن‌ها
[روسها] به کار ادامه دهد و دائمًا در این ترس باشد که مبادالو رفته و... کشته
شود... بعد از جنگ زینر شغل اطلاعاتی را ترک کرد و در دانشگاه آکسفورد به
تدریس باستان‌شناسی ایران پرداخت... رشته‌هایی که آکسفورد را به سرویس
اطلاعاتی انگلستان پیوند می‌دهد بسیار محکم است... زینر مرد کوچک اندامی
بود که پ्रطاقت بنظر می‌رسید و رفتارش به رفتار دانشمندان گیج و پریشان حواس
می‌مانست.^{۴۱}

پیتر رایت اتهام وابستگی زینر به سرویس اطلاعاتی سوروی را با او مطرح کرد و
وی ”دلشکسته“ از خود دفاع نمود.

بعد از این همه کارهایی که کرده بود و تمامی خطرهایی که پذیرفته بود،
سال‌ها بعد به جاسوسی متهم شد. این موضوع او را به سرعت آزرد. اشک از
چشمانش سرازیر شد... آشفته شدم و دست و پایم را گم کردم... در کریسمس
آن سال، زینر تبریک دوستانه‌ای برای من فرستاد و طولی نکشید که بدروود حیات
گفت. من که هنوز از وارد آوردن اتهام به او ناراحت بودم، تاج گلی برای مراسم

۴۰. جیمز بیل، ویلیام راجر لویس (گردآورنده)، مصدق، نفت، ناسیونالیسیم / ایرانی، ترجمه عبدالرضا
هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران: نشر نو، ۱۳۶۸، صص ۳۷۴-۳۷۸.

۴۱. پیتر رایت، شناسایی و شکار جاسوس، ترجمه محسن اشرفی، تهران: اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۶۷،
صفحه ۳۷۶-۳۷۸.

تدفین او فرستادم اما هر گز نتوانستم نگاهش را، وقتی از او در مورد جاسوس بودنش پرسیدم، فراموش کنم.

تصادفاً توصیف فردوست از شخصیت پرون تشابه روحی وی را با زینر و نیز تشابه سرنوشت پسین هر دو را نشان می‌دهد. فردوست می‌نویسد:

اصلًا پرون فرد دهن لقی بود و انگلیسی‌ها این خصوصیت او را می‌شناختند...
مجموعه رفتارهای پرون سبب شد که به تدریج ارزش خود را در نزد انگلیسی‌ها از دست بدهد و این اواخر دیگر اهمیت سابق را نداشت... پرون پرحرف و دهن لق بود و لذا این اواخر روابطش با رده‌های پائین سفارت بود.^{۴۲}

اطلاع اخیر فردوست با گفته ویلیام راجر لویس انتباقي دارد و نشانه آن است که پس از خروج زینر از ایران پرون موقعیت پیشین را از دست داده بود. بنابراین، گفته‌های فردوست درباره پرون، برخلاف تصویر ساده‌ای که آقای آبراهامیان ارائه داده است، وَهمَ الْوَدِ وَغَيْرُ وَاقِعِی نیست؛ اظهاراتی است که ارزش توجه و تتبیع جدی پژوهشی را دارد.

یکی از آخرین و شاید مفصل‌ترین تحلیل‌ها در زمینه ”نظريه توطئه“ به احمد اشرف تعلق دارد.^{۴۳}

آقای احمد اشرف نیز صورت مسئله را معقول و منطقی طرح می‌کند. او نیز منکر ”توطئه“ نیست و ظاهراً ”تگاه بیمارگونه“ به پدیده‌های اجتماعی را مَدَّ نظر دارد:

توَهْمٌ توطئه نوعی بیماری روانی فردی و اجتماعی است... کسی که به ”توَهْمٌ توطئه“... مبتلاست تمام وقایع عمدۀ سیاسی و سیر حوادث و مشی وقایع تاریخی را در دست پنهان و قدرتمند سیاست‌پیگانه و سازمان‌های مخوف سیاسی و اقتصادی و حتی مذهبی وابسته به آن سیاست می‌پندارد... این که می‌گوییم ”توَهْمٌ توطئه“ نوعی بیماری است بدین معنا نیست که اساساً هیچ توطئه‌ای در هیچ موردی در کار نیست و آنچه توطئه خوانده می‌شود همه از باب خواب و خیال و توَهْم است.^{۴۴}

.۴۲. ظهرور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد اول، صص ۱۶۹، ۱۹۱.

.۴۳. احمد اشرف، ”توَهْمٌ توطئه“، گفتگو، شماره ۸، تابستان ۱۳۷۴، صص ۴۵-۷.

.۴۴. همان مأخذ، ص ۷.

”نظريه توطئه“ و فقر روش‌شناسي در تاریخنگاری معاصر ایران

احمد اشرف پس از بحث کوتاه نظری در زمینه ”توّهم توطئه“ در ایران و انتساب آن به برخی ریشه‌های فرهنگی، مانند ثنویت کهن ایرانی (تقسیم جهان به دو بخش نیک و بد)، مصادیقی از آن را ذکر می‌کند. ولی وی نیز، مانند آبراهامیان، در بیان مصادیق، برخی تحولات قابل تعمق در تاریخ معاصر ایران را با برخی ”توّهم“‌های به واقع بیمارگونه می‌آمیزد و ملغمه‌ای به دست می‌دهد که نتیجه آن چیزی جز نفی حضور هرگونه ”توّهمه“ جدی خارجی در تحولات معاصر ایران نیست؛ به رغم این‌که آقای اشرف جا به جا بر وجود ”توّهمه‌ای واقعی“ تأکید دارد. او در بررسی خود، خان ملک ساسانی و محمود مهران اصلی اشاعه ”توّهم توطئه“ در ایران معاصر می‌شناسد.^{۴۵}

در تحلیل احمد اشرف همه چیز سخت به هم آمیخته است تا نظریه او را درباره بیماری توطئه‌پردازی ”ما ایرانیان“، که گویا ریشه کهن در فرهنگ ایرانی- ایرانی دارد، به انبات رساند:

ریشه‌های تاریخی این توّهم به اساطیر آفرینش ایران از دوران باستان می‌رسد... ”ایران“ همزمان با ”ایران“ زاده می‌شود و از همان روز هدف توطئه بیگانگان قرار می‌گیرد. توّهم توطئه بیگانگان برعلیه ایران از همان آغاز پیدایش ایران زمین در ژرفای تفکر ایرانی جای می‌گیرد... ایران همراه دو همزاد توطئه‌گر زاده می‌شود. سرگذشت ایران، داستان دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌ها و توطئه‌چینی‌های بی‌امان و پیگیر این همزادان است.^{۴۶}

در سال‌های اخیر انتساب همه چیز به ”کانون فرهنگی“ ایرانی- اسلامی رواجی شگرف یافته است؛ گویی ”ما ایرانیان“ از سرشت ویژه‌ای هستیم و هر پدیده‌ای، هر چند معمول در جوامع دیگر، برخاسته از گوهر یگانه ماست؛ ”بدی“ در ”ذات“ ماست و از آن گریزی نیست. پیشتر ”بابک بامدادان“ و اینک احمد اشرف!^{۴۷}

.۴۵ همان مأخذ، صص ۱۳-۱۶.

.۴۶ همان مأخذ، صص ۲۸-۲۹.

.۴۷ بنگرید به: ”دین و دولت در اندیشه سیاسی“، مطالعات سیاسی، کتاب دوم، پاییز ۱۳۷۲، صص ۱۹۱-۱۶۰.

.۳۲۵

بهزعم آقای اشرف، يکي از اين توئههات توطنه‌پردازانه مشکوك شمردن ماجراي پيدايش و عملکرد ”كميه ملی ايران در برلن“ است که جبهه‌بربری تقى‌زاده در جريان جنگ اول جهانی برای مبارزه بر ضد انگلستان تاسيس شده بود.^{۴۸}

ظاهرًا اولين کسی که با قطعیت فعالیت کميته برلين را طرحی انگلیسي خواند، احمد خان ملک ساساني است. خان ملک کاملاً به اهمیت مسئله، حتی در مقیاس بین‌المللی، واقف بود ولی متأسفانه فرست نیافت در این باره بیشتر بنویسد، یا اگر چیزی نوشته نگارنده نیافته است. خان ملک ساساني می‌نویسد حسینقلی خان نواب <در تمام مدت جنگ بین‌المللی اول وزیر مختار ايران در برلن بود. برای چه انگلیسها در موقع جنگ ایشان را به برلن فرستادند يکي از مسائل مهم سیاست بین‌المللی است که در جای خود نوشته شده است.>^{۴۹}

کسانی که امروزه ”كميه برلين“ را يك پدیده ”مشکوك“ می‌دانند چنین نظری دارند:

با شروع جنگ جهانی اول، استعمار انگلیس به تجدید سازمان سرویس اطلاعاتی خود دست زد و ”اداره ششم اطلاعات نظامی“ (MI-6) شبکه‌های جاسوسی گسترده ماوراء بخار بريتانيا را تحت پوشش گرفت. ايران، به دليل اهمیت استراتژیک آن و نیز به دليل نفوذ وسیعی که آلمان به سرعت در آن کسب می‌کرد، و عامل اصلی آن نفرت مردم از روسیه و انگلیس بود، طبعاً يکی از مهم‌ترین عرصه‌های فعالیت اینتلیجنس سرویس انگلستان در مرحله جدید فعالیت آن به شمار می‌رفت. يکی از مهم‌ترین ابعاد این فعالیت، نفوذ پنهان شبکه جاسوسی انگلیس در حرکت‌های ملیون ايراني و نهادهای دولتی و نظامی آلمان (و سایر سفارتخانه‌های خارجی) در ايران بود. به همین دليل است که در دوران جنگ اول جهانی از سویی شاهد حضور افرادي چون حسینقلی خان نواب و سید حسن تقى‌زاده در برلن و ”ملی“ و ”آلمانوفیل“ شدن اين چهره‌های سرشناس بريتانيا هستيم و از سوی ديگر عناصری چون احمدعلی سپهر (مورخ‌الدوله) را در سمت منشی اول سفارت آلمان در تهران فعال می‌باییم.^{۵۰}

.۴۸. اشرف، همان مأخذ، ص ۱۳.

.۴۹. خان ملک ساساني، دست پنهان سیاست انگلیس در ايران، تهران: چاپ دوم، بابک، ۱۳۵۴، صص

.۹۹-۹۸

.۵۰. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۷۲.

”نظريه توطئه“ و فقر روش‌شناسي در تاریخنگاری معاصر ايران

تصور نمی‌رود طرح موضوع، به گونه فوق، چندان غیرواقعي و ”بیمارگونه“ باشد. بهرروي، حداقل آقای اشرف باید اين مسئله را به عنوان فرضيه‌اي قابل بررسی می‌پذيرفنتد. اگر اين بررسی صورت می‌گرفت آنگاه روشن می‌شد که تردید در اصالت عملکرد ”کميته ملي“ مستقر در برلین ”توهم“ و ”خواب و خيال“ نیست.

حضور برخی عناصر ميهمندوست و اصيل در ”کميته برلین“ را نمي‌توان منكر شد؛ ولی اين به معنای نقی ماهيت مشکوك مجرای فوق نیست. توجه کnim که، علاوه بر تقی زاده، بنيانگذار دیگر ”کميته برلین“ رضا افشار است که دارای پيشينه و کارنامه کاملاً آلوده‌اي است:

میرزا رضا خان افشار (شقيق زاده، دارا) همزمان با نهضت جنگل پيشکار ماليه گيلان بود. او به همراهی با انقلابيون پرداخت و در ”کميته اتحاد اسلام“ مسئوليت مالي را به دست گرفت. در اين زمان، او از عوامل ايجاد تفرقه در ميان سران نهضت بود. به نوشته ابراهيم فخرائي، وي در بحبوحه گرفتاري‌هاي مالي نهضت ۴۸۰ هزار ريال پول‌هاي جمع آوري شده از مردم برای مصارف جنگي را برداشت و به تهران گريخت.^{۵۱} افشار با اين پول به کسب و تجارت پرداخت و ثروتی اندوخت؛ در سپتامبر ۱۹۱۳ برای تحصيل به نيوپورك رفت و قريباً به ۱۶ ماه (تا آخر دسامبر ۱۹۱۴) در آمريكا با عليقلی خان نبيل الدوله، کاردار نبيل الدوله و تقی زاده محشور بود.^{۵۲} چنان‌که می‌دانيم، عليقلی خان نبيل الدوله، کاردار ايران در واشنگتن، از سران بهائيان و از نزديکان عباس افندي (عبدالبهاء) است. وي، که از خانواده سپهر کاشي و از خويشاوندان مورخ الدوله سپهر است، در آغاز در سفارت انگليس در تهران اشتغال داشت و پس از مهاجرت به آمريكا، به نوشته اسماعيل رائين، در فراماسونري آمريكا ”مقام شامخ“ يافت.^{۵۳} محمود محمود نيز در اين زمان در آمريكا حضور داشت. اختلاف محمود و تقی زاده، که منشاء بدبيني شدید تمامی دوران پسيين زندگى محمود به تقی زاده است، از همين زمان آغاز شد. معلوم نیست محمود، آن

۵۱. ابراهيم فخرائي، سردار جنگل، تهران: جاويدان، چاپ يازدهم، ۱۳۶۶، ص ۹۷؛ حسن مرسلوند، زندگينامه رجال و مشاهير ايران، تهران: الهام، ۱۳۶۹، ج ۱، صص ۲۴۱-۲۳۹.

۵۲. سيد حسن تقی زاده، زندگي طوفاني، خاطرات سيد حسن تقی زاده، به کوشش ايرج افشار، تهران: علمي، ۱۳۷۲، ص ۴۸.

۵۳. اسماعيل رائين، فراموشخانه و فراماسونري در ايران، تهران: مولف، [زمستان ۱۳۴۷] ج ۲، ص ۱۵۲؛ ج ۳، صص ۴۶۴-۴۶۵.

جوان پرشور فرقه دمکرات نواب- تقى زاده، در اين سفر چه ديد که تا بدین حد روح او را آزد؟^{۵۴}

بهنوشته احمدعلی سپهر (مورخ‌الدوله)، يك هندی به نام چاتوبادایا،^{۵۵} که در برلین کميته‌ای برای فعالیت به سود آلمان در شرق تشکیل داده بود، تقى زاده را به آلمانیها معرفی کرد و در نوامبر ۱۹۱۴ کنسول آلمان در نیویورک با تقى زاده تماس گرفت.^{۵۶} در اين انتخاب آلمانیها، علاوه بر معرفی کميته هندی مستقر در برلین، مورخ‌الدوله سپهر نیز در تهران نقش اساسی ایفا کرد. سپهر می‌نويسد:

رئيس اداره امور شرق آلمان تلگرافاً توضیحاتی راجع به سوابق تقى زاده از تهران خواست. فن کاردوف، شارژ‌دادر آلمان، جواب تلگراف را به نگارنده محول داشت و من آنچه از ایام طفولیت از مراتب وطن‌پرستی و آزادیخواهی و فداکاری تقى زاده شنیده بودم به روی کاغذ آوردم.^{۵۷}

تقى زاده رضا افشار را به عنوان همکار خود برگزيرد و در ۳۱ دسامبر ۱۹۱۴ بهمراه وی راهی آلمان شد. رضا افشار بعدها مدعی شد که برای راهاندازی کميته برلین مبلغ سه ميليون مارک اعتبار در اختیار تقى زاده قرار گرفت.^{۵۸} تقى زاده منکر اين ادعا بود.

^{۵۴} نام صحیح فرد فوق ویرندرانات چاتوبادیا (V. Chattopadhyaya) است.

^{۵۵} احمدعلی سپهر، ایران در جنگ بزرگ، تهران: چاپ جدید، نشر ادیب، ۱۳۶۳، ص ۵۵؛ تقى زاده، همان مأخذ، صص ۴۸۱-۴۸۰.

^{۵۶} سپهر، همان مأخذ، صص ۵۵-۵۶.

^{۵۷} نشریه دانشکده ادبیات تبریز، دوره ششم، شماره چهارم، اسفندماه ۱۳۳۳، صص ۴۳۵-۴۴۷. رضا افشار از عوامل موثر در صعود سلطنت پهلوی است. او در سال ۱۳۰۳ ش. به عنوان نماینده ارومیه به مجلس پنجم راه یافت و در تصویب ماده واحده انقراض سلطنت قاجاریه نقش داشت و به همین دلیل در مجلس موسسان (۱۳۰۴) نیز حضور یافت. در دوران سلطنت رضا شاه، او در آغاز نماینده ادوار ششم و هفتم مجلس بود و سپس، در ۱۳۰۷، به حکومت گیلان منصوب شد. این اقدام نارضایتی بی‌نتیجه مردم گیلان را برانگیخت. (فخرایی، همان مأخذ، ص ۹۷) افشار در ۱۳۱۰ حاکم کرمان و در ۱۳۱۱ مسئول راهسازی کشور و کمی بعد استاندار اصفهان شد. در همین سمت، در آبان ۱۳۱۲ با اعلام توطئه قتل شاه توسط بختیاری‌ها، برکاری و مرگ جعفرقلی خان سردار اسعد و عده‌ای از سران بختیاری را سبب شد. رضا افشار در سال ۱۳۱۵ به دلیل سوء استفاده مالی از خدمات دولتی بر کنار گردید و پس از شهریور ۱۳۲۰ مجدداً به صحنه آمد. او در زمان نگارش مقاله فوق نماینده مجلس هیجدهم بود.

^{۵۸} تقى زاده، همان مأخذ، ص ۴۸۳.

”نظريه توطئه“ و فقر روش‌شناسي در تاریخنگاری معاصر ايران

انتصاب حسينقلی خان نواب در سمت وزير مختار ايران در برلين نيز به توصيه تقى زاده صورت گرفت؛ زيرا، به نوشته سپهر، مى خواست سفارت ايران به دست‌های مطمئن سپرده شود.^{۵۹} آيا آقای اشرف پدیده‌ای به نام ”عملیات فریب“ را در دوران جنگ اول جهانی يك ”واقعیت تاریخی“ نمی‌داند؟!

بالاخره، و مهم‌تر از همه، به زعم احمد اشرف اين تصور ديرپا و عميق ايرانيان که در **»سقوط قاجاري و ظهور پهلوی«** قدرت‌های خارجي نقش داشتند (يکی از مضامين محبوب توطئه‌پردازان است).^{۶۰} بدینسان، بحث بسيار جدی کودتاي ۱۲۹۹ و نقش کانون‌های خارجي در آن به اين شيوه، با صدور يك حكم کوتاه و قاطع، مختومه اعلام می‌شود!

اشرف منکر حمایت **»دو جناح از حکومت بریتانیا«** (حکومت هند و ارتش انگلیس) از کودتاي ۱۲۹۹ نیست. ولی به زعم ايشان، رضا خان شخصیت مستقل خود را داشت و به عبارت دیگر قزاقی زیرک بود که از علاقه قدرت‌های خارجي به سود خویش بهره جست و آنان را به بازي گرفت؛ اگر انگلستان نبود رضاخان کودتاي خود را به کمک آلمان محقق می‌ساخت:

این که رضاخان آن روز و رضاشاه بعد عامل بی اراده بریتانیا بود و هر کاري که می‌کرد به فرمان ”از ما بهتران“ صورت می‌گرفت، بی شک از مضامين توهم توطئه است... حال آن که رضاخان يك بار دیگر در سال ۱۹۱۷ به ابتکار خودش طرح کودتايی را با حمایت امپراتوري آلمان ریخته بود.^{۶۱}

مأخذ آقای اشرف برای صدور اين حکم خاطرات ابوالقاسم کحالزاده است.^{۶۲} آقای اشرف، که در برخورد به برخی مسائل سخت شکاک و نقاد است و حاضر نیست مسئله‌ای معقول و قابل تأمل را حتی به صورت فرضیه بپذیرد، در اين ادعای گزار و مهم به هر مأخذی، بدون کاوش ابتدائي در اصالت دعاوى آن، تمسک می‌جويد؛ و اين عجیب است.

۵۹ سپهر، همان مأخذ، ص ۵۶.

۶۰ اشرف، همان مأخذ، ص ۱۶.

۶۱ همان مأخذ.

۶۲ ابوالقاسم کحالزاده، ديده‌ها و شنيوه‌ها، به کوشش مرتضى کامران، تهران: فرهنگ، ۱۳۶۳.

كتاب فوق، به نقل از کحالزاده، مدعی است که گویا وی در اکتبر ۱۹۱۷ (يعنى دقیقاً همان زمان که رضا خان وارد ارتباط مستقیم با اردشیرجی ریپورتر، مأمور رزیدانت اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا، شد) واسطه تماس رضا خان با رودلف ژمر، شارژدارف آلمان در ایران، بود و رضاخان در این ملاقات، در حضور کحالزاده، خواستار کمک دولت آلمان به وی برای کودتا و پایان بخشیدن به هرج و مرج و فعالیت <جاسوسان انگلیس> شد.^{۶۳}

ابوالقاسم کحالزاده این خاطرات را در واپسین سال‌های حکومت پهلوی تنظیم کرد و از سال ۱۳۵۳ در مجله گوهر، به مدیریت مرتضی کامران، انتشار آن آغاز شد. تنظیم این خاطرات به درخواست دکتر نصرت‌الله کاسمی بود.^{۶۴} آیا چنین ادعای ”شاذ“ را - که قریب به ۶۰ سال پس از حادثه، در اوج حکومت مطلقه محمدرضا پهلوی و برای درج در یک نشریه وابسته به دکتر منوچهر اقبال و در فضای مدیحه‌سرایی‌ها و صله‌دادن‌های آنچنانی تنظیم شده - می‌توان به جذگرفت؟! چرا کحالزاده این ”اطلاع مهم تاریخی“ را در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰، که ایشان مدیرکل انتشارات و تبلیغات کشور بود و نقش انگلیسی‌ها در صعود رضا خان به عنوان یک اصل بدیهی در هر نشریه‌ای جاری شده می‌شد، هیچگاه مطرح نساخت؟!

ابوالقاسم کحالزاده پسر دکتر حسین خان کحال است. دکتر حسین خان کحال از اعضای سرشناس لژ بیداری ایران و از همکاران سید ضیاء‌الدین طباطبائی در روزنامه شرق بود و یکی از پسران وی (سرتیپ ابوالحسن آهنین) از دوستان نزدیک سید ضیاء. ابولقاسم کحالزاده در سال‌های جنگ اول جهانی، در زمانی که پدر او ریاست کل اوقاف را به دست داشت، منشی دوم سفارت آلمان در تهران بود و با آن پیشینه و وابستگی‌های خانوادگی منطقاً وضعی مشابه سپهر داشت. سپهر می‌نویسد: <کحالزاده با وجود جوانی خدمات ذیقیمتی به ملیون و آزادیخواهان نموده و بعدها در مقامات قضایی و اداری دولت ایران به مشاغل برجسته ارتقا یافته است.>^{۶۵}

^{۶۳} بنگرید به: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، صص ۱۴۷-۱۴۸. درباره خاطرات کحال زاده به همان مأخذ، زیرنویس صص ۸۹-۸۰، مراجعه شود.

^{۶۴} گوهر، سال پنجم، شماره ۱۱-۱۲، بهمن - اسفند ۱۳۵۶، ص ۸۷۰.

^{۶۵} سپهر، همان مأخذ، ص ۲۷۷.

”نظریه توطئه“ و فقر روش‌شناسی در تاریخنگاری معاصر ایران

کحالزاده در سال‌های پس از کودتای ۱۲۹۹ در راه خلع سلطنت قاجاریه و توسعه اقتدار رضا خان می‌کوشید و با این هدف روزنامه پژوهش را در تهران منتشر نمود. <هتاکی> و <بیرویگی‌های> او، به‌تعییر ملک‌الشعراء بهار، به‌گونه‌ای بود که در اواخر میزان ۱۳۰۱ منجر به اعتراض علماء و تکفیر وی و غارت دفتر روزنامه توسط مردم شد.^{۶۶} درباره وضع کحالزاده و خانواده او، نامه عارف قزوینی به محمد رضا هزاره (مورخ ۷ آبان ۱۳۱۱) کاملاً گویاست:

... حالا دلم می‌خواهد این آقای کحالزاده مستطلق عدليه را به سرکار معرفی کنم تا بدانيد با اين آشتاني به روحيات و اخلاق عمومي و با شناسايي اين اشخاص به من چه مي گذرد. اين آقای کحالزاده، پسر دكتر حسين خان کحال [است]. پدرش را نديده ولی از اشخاص مطلع شنيده بودم آدم خوب آزادیخواهی بوده است. برای اين که زنش نسبت به او بی‌وفا بوده، اين بیچاره ترک آمیزش با همه کرده، از منزل بیرون نیامده و بقدره خون به دل خود ریخته تا بالاخره دق کرده از حمت زندگی و ننگ همسر بد آسوده می‌شود.^{۶۷}

حسنعلی خان، عمومی این آقای کحالزاده، که علت بداخلاقی و بی‌وفایی زن مزبور بود، در دوره سوئیها داخل اداره ژاندارمری شده، به درجه سلطانی رسید؛ ولی طبع پست و فطرت بد او را وادار به دزدی‌های بیشرانه کرد. بعد از آشکار شدن و محاکمه او را محکوم به حبس تاریک با اعمال شاقه کردند. چندین سال در حبس نظمیه بود. اغلب او را می‌دیدم با لباس دو رنگ با سایر دزدها برای ساختن راه عباس آباد همه روزه از خیابان لاله‌زار عبور می‌دادند.

^{۶۶} ملک‌الشعراء بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، تهران: چاپ سوم، جیبی، ۱۳۵۷، ج ۱، صص ۲۵۴-۲۵۵.

^{۶۷} همسر دکتر حسين خان کحال در سال ۱۳۲۸ ق. مدیر مجله دانش بود که، به‌زعم برخی، نخستین نشریه منادی <بیداری توده نسوان> در ایران محسوب می‌شود. (محمد صدره‌اشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، اصفهان: کمال، چاپ جدید، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۶۶) گوئل کهن می‌نویسد: <روزنامه دانش به دست زنی روشنفکر و آگاه به دانش نوین، و در جهت تشوییر افکار و شناخت حقوق و آزادی‌های زنان ایران، بیان گذارده شد. خانم دکتر کحال، به عنوان نخستین زن روزنامه‌نگار ایران، تحول تازه‌ای در سیر ثورنالیسم کشور پدید آورد.> (گوئل کهن، تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، تهران: آگاه، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۳۸۶)

و اين آقاي... [کحالزاده] هم يك جوان جاسوس اجنبى پرست رسوايى است که از هيج کار روپرگردان نبوده، وقتی که در خراسان بودم از طرف ... السلطنه [قامالسلطنه] به عنوان جاسوس به خراسان آمده، مرحوم كلتل محمد تقى خان او را گرفته چند روزی حبس نمود، بعد اسباب استخلاص او فراهم شده او را رها کردند. حال اگر بخواهم به معرفى آقاي... [کحالزاده] پيردازم، چون طولاني تر از اين خواهد شد، نه حوصله شرح دادن دارم و نه مى خواهم سرکار را سرگردان کنم. البته اگر انشاء الله موفق به نوشتن اين واقعه خونين شدم برای آگاهى عموم فروگزار از جزئيات يا هيج يك از آنجه را که عهدهدار نوشتن آن باشم نخواهم کرد.^{۶۸}

کحالزاده پس از شهریور ۱۳۲۰ مدتی مدیركل انتشارات و تبلیغات کشور بود و در زمان دولت رزم آرا نام وی در فهرست کارمندان فاسد دولت (معروف به ”بند جيم“) منتشر شد.

مضامين و مصاديق درست و غلط در نوشته احمد اشرف سخت بهم آميخته است و هيچ معياري برای تشخيص ”توطئه“های واقعی از ”توهمند توطئه“ در دست نیست. اشرف مکرراً وجود توطئه را می‌پذيرد، ولی در عمل يك تنه کار صدها پژوهشگر سختکوش را که باید به بازسازی تاریخ پیچیده دو سده اخير ايران همت گمارند آسان می‌کند؛ در جدی‌ترین مباحث بغرنج پاسخ‌های قاطع به دست می‌دهد و يکسره اين تحولات را از هر گونه تأثير کانون‌های استعماری برکنار می‌داند.

از مصاديق درست، توجه او به وصيت‌نامه جعلی پطر كير و خاطرات مجعلوں ابوالقاسم لاهوتی و كينياز دالگورکی است. ولی اشرف توجه نمی‌کند که اتفاقاً پيدايش و اشاعه چنین جعليلاتی - که موارد مشابه ديگر نيز هم در سده نوزدهم و هم در سده بیستم دارد - خود بيانگر نقش جدي ”توطئه“ در تحولات معاصر ايران است. پديده عجيب در نوشته اشرف، نگاه ”ساده‌اندیشانه“ او به نقش امپرياليسم آمريكا در تحولات ايران در سال‌های جنگ جهانی دوم و پس از آن است. بهزعم اشرف، عملکردن اطلاعاتی، سياسی و فرهنگی آمريكا در اين دوران ”خودسرانه“ و تنها و تنها محصول

^{۶۸} ناشر سند نام فوق را حذف و به جاي آن سه نقطه گذارده است. با توجه به متن سند کاملاً روشن است که نام حذف شده همان ”کحالزاده“ است که در آغاز سند نيز ذکر شده.

^{۶۹} سيد هادي حائری، عارف قزوینی شاعر ملي ايران، تهران: جاویدان، ۱۳۶۴، صص ۵۴۵-۵۴۶.

”نظريه توطئه“ و فقر روش‌شناسي در تاریخنگاري معاصر ايران

”بُلْهُوسي“ جرالد دوهر (که آقای اشرف بمنظور ساده کردن تصویر و القاء راحت مطلب به خواننده وی را مأمور ”دون پایه“ سفارت آمریکا معرفی می‌کند) بود؛ و واشنگتن نیز از این عملیات اطلاعی نداشت!

دخلالت مستقیم سفارت آمریکا در امور داخلی ایران به گونه‌ای خودسرانه از سوی یکی از مأموران کوچک و بُلْهُوس سفارت به نام جرالد دوئر، وابسته عشايري که هوس ایفای نقش ”لورنس عربستان“ را در سر داشت، در اواخر دهه ۱۳۴۰ آغاز شد. داستان اعمال دوئر و حقارت برخی از دولتمردان ایران، که به او اجازه این اعمال خودسرانه را – که واشنگتن هم از آن بی اطلاع بود – می‌دادند، نمونه‌ای است از موارد متعدد و شرم‌آور رفتار مقامات ایرانی در آن زمان. این شخص، که به بیماری خودنمایی مبتلا بود... از جمله انتصاب رزم آرا به نخست وزیری را نمونه‌ای از اقدامات خود قلمداد می‌کرد. درواقع، رزم آرا با استفاده از همین خودنمایی دوئر او را مورد استفاده قرار داده و به مقامات مملکتی اينظور وانمود کرده بود که آمریکا از نخست وزیری وی پشتيباني می‌کند.^{۷۰}

مُلْحَص كلام آقای اشرف اين است که نفوذ و رسوخ ”توطئه گرانه“ آمریکا در تحولات ايران زمان جنگ جهانی دوم و پس از آن چيزی بيش از يك ”توههم“ زايده اذهان ”توطئه پردازان ايراني“ نیست؛ و سرآغاز پيدايش اين ”توههم“ عملیات ”خودسرانه“ و ”خودنمايانه“ جرالد دوهر، وابسته عشايري سفارت آمریکا در تهران، است. به رغم اين ادعا، آقای اشرف در ادامه بحث فهرستي طولاني از تمehيدات توسعه طلبانه آمریکا در ايران به دست می‌دهد و برای خواننده دقیق این پرسش را به جد مطرح می‌سازد که اگر تمامی این اقدامات توسط ایالات متحده آمریکا در ايران صورت گرفته پس چرا هرگونه تصور از توطئه اين قدرت امپرياليستی را باید ”توههم آمیز“ و ”بیمارگونه“ دانست؟! آيا به راستی آمریکا، به رغم دربار پهلوی، از دولت رزم آرا حمایت نمی‌کرد و اقدامات دوهر در اين زمينه خودسرانه بود؟! اين پرسشی است که هر محقق آشنا با اسناد موجود پاسخ آن را بهتر می‌داند. اشرف چنین ادامه می‌دهد:

عملیات دوئر، که با گسترش نفوذ آمریکا در خاورمیانه و جایگزینی خلاء قدرت بریتانیا همزمان بود، سبب شد که در محافل توطئه پرداز تهران عامل تازه‌های

به سفارتخانه‌های انگلیس و شوروی اضافه شود. به خصوص آنکه آمریکا با دائر کردن اداره مستشاری در ژاندارمری و ارتش و توسعه ”اصل چهار“ تروم و کمک‌های اقتصادی پایگاه‌هایی برای اعمال نفوذ در ایران تدارک دیده بود. از همین زمان بود که آمریکایی‌ها وارد توطئه‌پردازی و ”توطئه‌چینی“ در ایران شدند.^{۷۱}

بهرروی، بهنوشته احمد اشرف، آمریکایی‌ها ”شبکه بدامن“ را ایجاد کردند. این مهم نیست که کارگردان اصلی عملیات براندازی دولت مصدق در ایران (عملیات چکمه) سر شاپور ریپورتر بود یا کس دیگر؛ این امر قطعاً در آینده روشن‌تر و مستندتر از امروز خواهد بود. مهم این است که آقای اشرف نیز به نقش گسترده این شبکه معترف است. او نیز به تهیه و نشر جعلیات توسط این شبکه، سیطره آن بر طیف وسیعی از مطبوعات و نقش کلیدی آن در تبلیغات سیاسی این دوران اشاره می‌کند و همه را ”واقعی“، نه ”توهم“، می‌بیند. ولی در این زمینه نیز گفته‌های وی آکنده از تناقض است:

آقای اشرف از سویی به چاپ کاریکاتورهای تحریک‌کننده و توهین‌آمیز علیه دکتر مصدق در مطبوعات وابسته به ”شبکه بدامن“ اشاره می‌کند و می‌نویسد: *(تقرباً تمام کاریکاتورهایی که علیه مصدق در فاصله سی ام تیر ماه و بخصوص نهم اسفند ماه ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در جراید تهران به چاپ می‌رسید از واشنگتن وارد می‌شد)* و توسط ”شبکه بدامن“ منتشر می‌گردید.^{۷۲} ولی در چند سطر بعد مدعی می‌شود که گردانندگان ”شبکه بدامن“، که گویا کسان دیگری بجز شاپور ریپورتر و اسدالله علم بودند (و البته ایشان نامی از آنان نمی‌برد و به هیچ مأخذی ارجاع نمی‌دهد)، *(اساساً برای مبارزه علیه حزب توده استخدام شده بودند و در ماههای آخر بهناچار وارد عملیات بر ضد نهضت ملی گردیده و مایل به شرکت در عملیات کودتای ۲۸ مرداد نبودند.)*^{۷۳} با این تعبیر، روشن نیست که ”شبکه بدامن“، به رغم عدم تمایل گردانندگان آن به مشارکت در مبارزه علیه مصدق، چگونه از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ *(مقالات‌ها و مطالب گوناگون و حتی کاریکاتورهایی علیه مصدق)* را در *(میان نشرياتی که جيره‌خوار سفارت بودند)*^{۷۴} توزيع می‌كرد؟!

.۷۱ همان مأخذ، صص ۲۴-۲۳.

.۷۲ همان مأخذ، صص ۲۵-۲۴.

.۷۳ همان مأخذ، ص ۲۵.

.۷۴ همان مأخذ، ص ۲۴.

به نوشه آقای اشرف، ”توطئه‌چینی“ آمریکاییان ادامه می‌یابد و با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به اوج خود می‌رسد. این توطئه‌ها واقعی و عریان است ولی معلوم نیست چرا تحلیل آن توسط ایرانیان از سوی آقای اشرف ”توّهم“ خوانده می‌شود؟! به ادامه تحلیل ایشان توجه کنیم:

از این زمان، همراه گسترش نفوذ واقعی آمریکا در ایران، توّهم توطئه‌های آمریکایی در ایران نیز رواج پیدا کرد. بخصوص پس از روی کار آمدن دولت امینی و اصلاحات ارضی، که مورد حمایت محافل آمریکایی بود، توّهم توطئه آمریکا در همه امور رواج گرفت. نخست وزیری منصور نیز که با فشار آمریکایی‌ها صورت گرفته بود پیش از توّهم قدرت مطلقه آمریکا در ایران انجامید و سفارت آمریکا قبله حاجات جاه طلبان سیاسی شد. چنان‌که به گفته مارتین هرتز، وابسته سیاسی سفارت آمریکا، برگزیدگان سیاسی ایران در دوران بعد از مصدق به افسانه قدرت فائقه آمریکا در ایران اعتقاد پیدا کرده و تصور می‌کردند که نخست وزیران ایران را دولت آمریکا انتخاب می‌کند.^{۷۵}

تا اینجا مرز میان توطئه واقعی و ”توّهم توطئه“ روشن نیست. به فهرست آقای اشرف از ”توّهم“‌های آمریکا توجه کنیم:

جرالد دوهر وانمود می‌کرد که رزم آرا را سفارت آمریکا، به رغم تمایل شاه، به قدرت رسانیده است و درواقع نیز چنین بود. آمریکاییان پروژه گسترده ”بدامن“ را، از سال ۱۹۴۸، به وسیله عوامل سرویس اطلاعاتی بریتانیا در ایران راه اندازی کردند و سالیانه یک میلیون دلار بودجه آن را متقابل شدند. از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تا کودتای ۲۸ مرداد (تقریباً تمام کاریکاتورهایی که علیه مصدق در جراید تهران به چاپ می‌رسید) و **(مقالات‌ها و مطالب گوناگون)** با همین مضامون توسط ”شبکه بدامن“ تهیه و توزیع می‌شد. آمریکاییان، به کمک سرویس اطلاعاتی بریتانیا، کودتای ۲۸ مرداد را سازمان دادند. آمریکاییان دولت علی امینی را به قدرت رسانیدند و طرح توسعه والت ویتمن روستو را در قالب اصلاحات ارضی تحقق بخشیدند و تمامی پیامدهای عمیق مخرب آن را بر ساختار اجتماعی و اقتصادی ایران تحمیل نمودند. آمریکاییان حسن‌علی منصور را بر مستند نخست وزیری ایران جای دادند و سفارت آمریکا، همچون سفارت بریتانیا، به ”قبله حاجات“ رجال سیاسی ایران بدل شد.

.۲. همان مأخذ، ص ۲۵.

به اين فهرست می‌توان بسياري از حوادث ريز و درشت را، که نقش ”آمريکايان“ در آن بطور مستدل نمایان است، افروز. تمامی اين تحولات واقعیت‌های تاریخي است و در تمامی اين تحولات توطئه‌های واقعی را می‌توان رديابي کرد. اکنون چرا اگر کسی همین سياهه را ردیف کند به بیماری ”توههم توطئه“ مبتلاست و از حشویت فرهنگی دیرپای ايراني > متأثر است؟! اين تنافق در اندیشه احمد اشرف تداوم دارد.

او در ادامه بحث از توههم توطئه فراماسونري، يهوديت و بهائيان در روانشناسي ايراني تحليلي مبسوط به دست می‌دهد^{۷۶}، ولی در عين حال معترف است که باور ايرانيان به ”توههم ماسونها“ داراي مبانی عيني است:

این سوء ظن شدید به چند سبب بوده است: یکی این که در هیچ کشوری نسبت فراماسونها در ترکیب سرآمدان جامعه به اندازه ايران (به خصوص از نیمه قرن حاضر تا دوران انقلاب) نبوده است. دوم این که در هیچ کشوری به اندازه ايران برخی از فراماسونها ارتباط سازمان خود را با ”از ما بهتران“ با اغراق زياد تبلیغ نمی‌كردند؛ و در هیچ کشوری به اندازه ايران بخشی از فراماسونها در عمل سرسپرده سفارت بریتانیا نبوده‌اند.^{۷۷}

اشرف سپس به ”توههم توطئه يهوديان و بهائيان“ می‌پردازد و از جمله اين گفته خان‌ملک ساساني را، که گرويدن جمعی و وسیع يهوديان ايران در يك مقطع زمانی معين به بهائي گرى را «از دسيسه‌های انگلیس» می‌داند، جلوه‌اي دیگر از ”توههم توطئه“ قلمداد می‌کند.^{۷۸}

نوشته‌های خان‌ملک ساساني شباهتی به پژوهش‌های جدید مستند ندارد، ولی اين نوشته‌ها بازتاب تجربه نسلی است که از نزدیک شاهد عینی بسياري از وقایع بوده، اين تجربه را لمس کرده و با آن زیسته؛ و بنابراین بدینی او را باید موجه و معقول انگاشت. در اين نگاه، اغراق و ساده‌اندیشي و غلبه برخی پيش‌فرض‌ها بر واقعیات و عدم شناخت عميق سازوکار پیچیده عملکرد کانون‌های خارجي و سیاست بين‌المللي معاصر و بي توجهی به نقش عوامل متتنوع اجتماعي وجود دارد. ولی هیچ محقق جدي نمی‌تواند به اين داوری‌ها بي اعتنا باشد، از رديابي منشاء اين بدینی‌ها غفلت کند و يکسره خط بطلان بر اين تجربه كشد؛ و بدتر اين که آن را به نوعی بیماری روانی

۳. همان مأخذ، صص ۳۲-۳۷.

۴. همان مأخذ، صص ۳۳-۳۴.

۵. همان مأخذ، ص ۳۶.

منتسب کند. گروش جمعی و غیر عادی یهودیان ایران، و ایضاً زرتشتیان، در یک بُرهه زمانی کوتاه به بهائی گری قطعاً حادثه‌ای قابل تعمق است و زمانی که این تحول را با گرایش سران جامعه بهائیت به استعمار بریتانیا همزمان می‌یابیم نمی‌توانیم خان ملک ساسانی را به خاطر این بدینی شماتت کنیم. و این بدینی تنها از آن خان ملک ساسانی نیست.

برای یافتن ریشه‌های ”توهم توطئه یهود“ در ایران شاید، و فقط برای نمونه، اشاره‌ای کوتاه به کارنامه ول夫 در ایران گویا باشد:

سر هنری دراموند ول夫 (۱۸۳۰-۱۹۰۸) نوه دیوید ول夫 و لرد ارفورد دوم^{۷۹} است. دیوید ول夫 یک حاخام یهودی ساکن آلمان بود که به مسیحیت گروید. جوزف ول夫، پسر او، عضو کلیسا انجلستان شد و به تحصیل زبان‌های شرقی در حوزه علمیه کمبریج پرداخت و برای تبلیغ مسیحیت در میان یهودیان مصر، بین النهرين، کریمه، افغانستان و هند آغاز به سفر کرد. او پس از بازگشت به لندن، با دختر لرد ارفورد ازدواج کرد و مجدداً به سفر پرداخت. در خراسان به اسارت ترکمن‌ها درآمد ولی به کمک عباس میرزا آزاد شد. سپس به میان جامعه یهودیان بخارا رفت. در دوره دوم زمامداری گلاستون، دراموند ول夫 و لرد راندولف چرچیل (پدر سر وینستون چرچیل) نماینده پارلمان و هم پیمان بودند.^{۸۰} ول夫 پس از یک دوره پر جوشِ فعالیت سیاسی به دیپلماسی روی آورد و سفير بریتانیا در تهران و سپس در مادرید شد. او ۹ سال در مادرید بود تا بازنشسته شد و به جرگه معاشران دائم ادوارد هفتم، پادشاه انگلیس، پیوست.^{۸۱}

ولف از زمان ورود به ایران (آوریل ۱۸۸۸) کوشید تا ایران را به سوی *لیبرالیسم اقتصادی* بکشاند؛ یعنی دولت ایران *آزادی داد و ستد* را به رسمیت شناسد و این *آزادی* را تأمین و تضمین کند و راه را برای مشارکت سرمایه‌داران اروپایی در ایران

6. Earl of Orford

۷. درباره رابطه لرد راندولف چرچیل، پدر سر وینستون چرچیل، با روجیلدها و کمک‌های مالی لرد روجیلد به راندولف چرچیل و نیز رابطه سر هنری دراموند ول夫 با این کانون بنگرید به: R. F. Foster, *Lord Randolph Churchill, A Political Life*, Oxford: Clarendon Press, 1981.

8. Anthony Allfrey, *Edward VII and his Jewish Court*, London: Weidenfeld & Nicolson, 1991. pp. 59- 61.

هموار سازد.^{۸۲} اقدامات ول夫 در ایران به انعقاد قراردادهای مهمی انجامید که اعطای امتیاز کشتیرانی در رودخانه کارون به کمپانی لینچ و با مشارکت حاج معین التجار بوشهری (اکتبر ۱۸۸۸) و امتیاز بانک شاهی برای کمپانیهای ساسون و شرودر^{۸۳} و گلین میلز،^{۸۴} و با مشارکت اولیه و ناچیز بارون پل جولیوس رویتر یهودی (ژانویه ۱۸۸۹)، از مهم‌ترین آن‌هاست. به گفته گریوز، از برکت راه آبی کارون، بریتانیا پایگاه سیاسی و اقتصادی استواری به دست آورد و علاوه بر گسترش تجارت با ایران به فعالیت در ایلات جنوب نیز پرداخت.^{۸۵} امتیاز بانک شاهی، که سه ماه پس از امتیاز کارون تحقق یافت، سبب شد که انحصار نشر اسکناس ایران در دست کمپانی شرودر قرار گیرد.

بانک شاهی شعبه‌ای از مجتمع بانکی شانگهای- هنگ‌کنگ بود. این مجتمع هنوز نیز پابرجا و یکی از عظیم‌ترین موسسات جهان‌وطنی مالی در پایان سده بیست به شمار می‌رود. نسلهای گذشته ایران از بانک شاهی خاطره‌ای نامطبوع به یادگار گذارداند. از جمله، مجdal‌الاسلام کرمانی می‌نویسد:

چه بسیار امتیازات خانه‌برانداز به دولتین مجاورتین داده شد [که] هزار مرتبه ضرر آن‌ها زیادتر از امتیاز انحصار دخانیات بوده، از قبیل امتیاز طبع پول کاغذی معروف به اسکناس که به بانک انگلیس داده شد. و فی الواقع از همان تاریخ ثروت ایران به باد رفته و هرچه طلا در این مملکت از تاراج اعراب باقی مانده بود، یا از ممالک دیگر مثل هندوستان بهمراه نادرشاه و قشون ایران آمده بود، با کمال میل و رغبت تقديم ملت نجیب نوع پرست بریتانیای عظمی گردید...^{۸۶}

شیخ ابراهیم زنجانی نیز تعبیر مشابهی دارد:

انگلیسان... بانکی به اسم بانک شاهنشاهی در ایران تشکیل گردند. آه، این بانک تا ایران را به خاک نشانده و بکلی این آب و خاک را به تصرف انگلیسان نداده محال است از گریان ایران دست بکشد. از محramان انگلیسان و مهم‌ترین وطن فروشانی که به نفع انگلیس به ضرر ایران کار می‌کند مکرر شنیدم که

۹. هما ناطق، بازرگانان در دادو ستد با بانک شاهی و رئی تنبکو، تهران: توسع، ۱۳۷۳، ص ۱۸

10. Henry Shroeder & Co.

11. Glyn Mills

12. Rose Greaves, *Persia and the Defense of India, 1884- 1892*, London: 1952, p. 129.

۱۳. احمد مجdal‌الاسلام کرمانی، تاریخ اتحاط مجلس، اصفهان: دانشگاه اصفهان، ۱۳۵۱، صص ۱۳۵-۱۳۶

”نظریه توطنه“ و فقر روش‌شناسی در تاریخنگاری معاصر ایران

گفته‌اند انگلیسان می‌گویند برای بردن ایران هیچ اقدام لازم نیست فقط گرسنه
ماندن‌شان کافی است.^{۸۷}

در مدت طولانی این امتیاز شوم، که در شومی برادر امتیاز استخراج نفت
جنوب بود، چه بلا به سر دارایی ایرانیان از این بانک شاهنشاهی آمد و چه
میلیونها ثروت ایران را به مفت به انگلستان ریخت و چگونه امتیاز بازار و ترقی و
تنزل نقود و سود و زیان معاملات را به دست گرفته از این راه ثروت مملکت را
برد، کسی قادر به حساب نیست.^{۸۸}

سر هنری دراموند ول夫 از دوستان و شرکای بارون موریس دو هرش است. هرش
از نسل سوم یک خانواده متغیر یهودی در باواریا است. او در چهل سالگی موفق شد
امتیاز احداث نخستین راه‌آهن عثمانی (راه‌آهن بالکان- قسطنطینیه) را از دولت عثمانی
بگیرد. آنتونی الفری ماجرای گرفتن این امتیاز را «ماجرایی سرشار از خدده، زور، رشوه
و فریب» می‌خواند. بدینسان، هرش توانست «یکی از ابیوه‌ترین ثروت‌های تاریخ» را،
به تعبیر الفری، گرد آورد. هرش در شش سال آخر عمر خود بیشتر این ثروت را در راه
استقرار یهودیان شرق اروپا در شمال آمریکا و آرژانتین صرف کرد. وارثین هرش دو
پسر نامشروع او بودند: یکی از آنان به نام بارون دو فارست^{۸۹} در انگلیس تحصیل کرد و
عضو پارلمان بریتانیا از حزب لیبرال شد. او صمیمی‌ترین دوست وینستون چرچیل و
مورد نفرت جرج پنجم (پادشاه انگلیس) بود.^{۹۰}

به راستی، پس از آشنازی با چنین داستانی آیا می‌توان «ما ایرانیان» را به افسانه‌سازی
و پنداشی در زمینه «توطنه یهود» متهم کرد؟! نمونه‌های چنین «توطنه»‌هایی در تاریخ
دو سده اخیر ایران فراوان وجود داشته و به شکل مبهم و نادقيق و گاه اغراق‌آمیز در
نوشتار سیاسی برخی مطلعین و معمرین انعکاس یافته است. معهذا، و به رغم آن
نمودهای آشکار، که دقیقاً به عملکرد شناخته شده پلی‌توكراسی یهودی غرب باز
می‌گردد، ایرانیان، و تمامی مسلمانان، هیچگاه مانند اروپاییان به «ضدیهودی گری» دچار

۱۴. تهران، آرشیو موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، مجموعه اسناد شیخ ابراهیم زنجانی، مجموعه
شماره ۳۰، ص ۱۱۷.

۱۵. همانجا، مجموعه شماره ۳۴، ص ۳۳۶.

16. Baron de Forest

17. Allfrey, ibid, pp.12, 59.

نشدند و به دليل تسامح و سعه صدر ذاتي فرهنگي خود صحنه‌های آنتی‌سميتیسم سنتی غرب را نیافریدند.

معمولًا گفته می‌شود که بهائي گرى در آغاز مورد حمایت حکومت تزاری روسیه بود و به همین دلیل عشق‌آباد به کانون فعالیت این فرقه بدل شد. در این زمان استعمار بریتانیا از فرقه ازلی حمایت می‌کرد که مرکز آن در قبرس قرار داشت. گسترش نفوذ استعمار بریتانیا در فلسطین، مرکز بهائی گرى، سرآغاز پیوند بهائیان با انگلیس انگاشته می‌شود.

این ادعا، باور نسلی است که خود از نزدیک شاهد بسیاری مسائل بوده است. برای نمونه، سید ابوالحسن حائری زاده طی سخنانی در مجلس هیجدهم مشاهدات دوران نوجوانی خویش را در یزد چنین بیان می‌دارد:

خدا رحمت کند مرحوم مستشارالدوله صادق را... می‌گفت هر وقت خارجیها یک خواب‌هایی می‌بینند برای ما یک مشت دین درست می‌شود در ایران... حالا بازار به اسم حزب و مسلک و مرامنامه گرم است، آنوقت هم بازار دین‌سازی رواج بود. خارجی‌ها برای استفاده خودشان، که ستون پنجم خود را تقویت کرده باشند، از این حرف‌ها درست می‌کردند... بچه بودم مرا بردند یزد. چهار پنج سال قبل از مشروطیت بود. مرحوم جلال‌الدوله حکومت یزد بود. آن موقع باز یک جنجال و هیاهویی شد. به عنوان این که با بابی کشتن، عده‌ای را کشتند. خود من آنجا توی کوچه‌ها که می‌رفم یک خانه‌ای بود که بیرق روس‌ها بالایش بود. می‌گفتند منزل ”آگند“^{۹۱} [دولت روسیه است]. او یکی از فامیله‌ای سید علی محمد باب بود که آن‌ها را به نام افنان [می‌گفتند].^{۹۲} در اغلب شهرستان‌ها آنچه من تحقیق کردم عوامل غیرمستقیمی که روسها و یا انگلیسها داشتند همینها بودند... بهائي‌ها ستون پنجم روسها بودند. [در عشق‌آباد] مشرق‌الاذکار داشتند و کمک‌شان می‌کردند و تاجر باشی‌ها یشان و وکیل باشی‌ها یشان از آن‌ها بود. یک عده دیگر هم مال انگلیسها بودند. بعد از این که انقلاب روسیه شد... آن‌ها مثل این که ضعیف شد دستگاه‌شان، لذا یک ارباب دیگری برای خودشان پیدا کردند و رفتند ستون پنجم یک دولت دیگری شدند.^{۹۳}

18. agent

۱۹. منظور حاج میرزا محمود افغان است.

۲۰. مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره هیجدهم، جلسه ۱۶۰ (۲۹ مهرماه ۱۳۳۴)، صص ۵-۶.

احمد کسروی می‌نویسد:

جنبیش بایی گری را در ایران روس یا انگلیس پدید نیاورده و خود نتوانستندی آورد. ولی پس از پدید آمدن ناچاری می‌بوده که آنان به سودجویی از آن پردازنند. آنچه دانسته‌ایم بهاء در تهران با کارکنان سیاسی روس بهم‌بستگی می‌داشته. و این بوده چون به زندان افتاد روسیان به رهاییش کوشیده و از تهران تا بغداد غلامی از کنسولخانه همراهش گردانیده‌اند. پس از آن نیز دولت امپراتوری روس در نهان و آشکار هواداری از بهاء و دسته او نشان می‌داده. این است در عشق‌آباد و دیگر جاه‌آزادی به ایشان داده شد.

از آن سو انگلیسیان به‌نام همچشمی که در سیاست شرقی خود با روسیان می‌داشتند، به میرزا یحیی صبح ازل، که از بهاء جدا گردیده دسته دیگری به‌نام از لیان می‌داشت، پشتیبانی می‌نموده‌اند. بویژه پس از آن که جزیره قبرس، که نشیمنگاه ازل می‌بود، به دست ایشان افتاده که دلبستگی‌شان به او و پیروانش بیشتر گردیده.

چاپ کتاب نقطه‌الكاف، که پروفسور براون به آن برخاسته و آن ”مقدمه“ دلسوزانه‌ای که نوشت، اگرچه عنوانش دلسوزی به تاریخ و دلبستگی به آشکار شدن آمیغ‌های تاریخ است، ولی انگیزه نهانیش پشتیبانی از ازل و از بایان می‌بوده. سال‌ها چنین می‌گذشته و از دو دسته آن یکی پشتیبانی از روسیان می‌دیده و این یکی از هواداری انگلیسیان بهره می‌جسته، و این پشتیبانی و هواداری در پیشامدهای درون ایران نیز بی‌هناش نمی‌بوده، تا هنگامی که جنگ جهانگیر گذشته پیش آمده. چون در نتیجه آن جنگ از یکسو دولت امپراتوری روس با سیاست‌های خود برافتاد و از میان رفت و از یکسو دولت انگلیس به فلسطین، که عکا کانون بهائی گری در آنجاست، دست یافت. از آن سوی تا این هنگام میرزا یحیی مرده و دستگاه او بهم خورده و از لیان چه در ایران و چه در دیگر جاهای سنت و گمنام گردیده بودند. این پیشامدها آن حال پیش را از میان برده است.^{۹۴}

هم ادعای صادق صادق، هم خاطرات حائزی‌زاده و هم گفته کسروی جدی است. باید بیفزاییم که سرآغاز پیوند بهائیان با استعمار بریتانیا را باید پیش از پایان جنگ اول جهانی (۱۹۱۸) دانست. نخستین اردوگاه‌های مهاجرین یهودی در فلسطین در سال ۱۸۸۳ با حمایت بارون ادموند روچیلد فرانسه ایجاد شد، و در سال ۱۹۰۲ تراست مستعمراتی فلسطین، با هدف ”عمران و توسعه صنعتی و بازرگانی فلسطین“ اعلام

.۲۱. احمد کسروی، بهائیگری، تهران: کتابفروشی پایدار، بی‌تا، صص ۱۲۱-۱۲۲.

موجوديت نمود. بنابراين، سال‌ها قبل از صدور اعلاميه بالفور (۱۹۱۷) کانون‌های صهيونisti در فلسطين به برنامه‌ريزي هاي توطنه‌گرانه خود مشغول بودند. در بررسی حوادث ايران، قرائني در دست است که سرآغاز پيوند‌های بهائي‌گري را با برخى کانون‌های استعمارى غرب به دهه ۱۸۷۰ می‌رساند. بهرروي، سفر سال‌های ۱۹۱۰-۱۹۱۳ عباس افندى به اروپا و آمريكا را باید نقطه عطفی در اين رابطه دانست. در اين باره بيشتر توضيح خواهيم داد.

با پایان جنگ اول جهانی، در سال ۱۹۲۰ شورای عالي متفقين قيموميت فلسطين را به دولت بريتانيا داد و سر هربرت ساموئل (۱۸۷۰-۱۹۶۳) به عنوان نخستين کميسر عالي فلسطين در اين خطه مستقر شد. ساموئل از انديشمندان و فعالان برجسته و نامدار صهيونism است. او به خانواده معروف ساموئل -مونتاج تعلق دارد. نقش جدي اين خانواده در تاريخ سياسي و مالي معاصر بريتانيا با ادوين ساموئل آغاز می‌شود: ادوين ساموئل (متوفى ۱۸۷۶) از سرمایه‌داران مالي انگليس بود که به اتفاق برادر کوچکش، ساموئل مونتاج، موسسه صرافي و تجاري ساموئل و مونتاج را تاسيس کرد.^{۹۵} اين کمپاني بعداً در ۱۸۵۳، به "ساموئل مونتاج و شركا" تغيير نام داد. خانواده ساموئل از آغاز در تجارت جهانی ترياك درگير بود و ثروت انبوه خود را از اين طريق اندوخت. به همين دليل، در سال ۱۸۸۲ ساموئل مونتاج سفری به چين کرد و طرحی به اين دولت ارائه داد.^{۹۶} طبق اين طرح، کمپانيهای "انگليسي" انحصار خود را بر تجارت ترياك در سراسر جهان برقار می‌کردند و در مقابل درآمد دولت‌های چين و هند بريتانيا را نيز تأمین می‌نمودند. ساموئل ادعا می‌کرد که اگر انحصار ترياك صادراتي هند به او واگذار شود، از هر صندوق ترياك يکصد تائل درآمد خالص به دولت چين تحويل خواهد داد. رابرт هارت، رئيس کل گمرکات دريایي بريتانيا، از طرح ساموئل حمایت می‌کرد. سرانجام، وزارت امور خارجه چين با ذكر اين نكته که «هدف از

22. *Encyclopaedia Judaica*, Jerusalem: Keter, 1971, vol. 2, pp. 264- 265; vol. 14, pp. 798- 800.

۲۳. ساموئل مونتاج به چيني ها به عنوان "يک مقام رسمي" دولت بريتانيا معرفی شد. معهذا، ديويد اوئن در پژوهش خود درباره تاريخ تجارت ترياك بريتانيا (پيان‌نامه دانشگاه ييل، ۱۹۳۴) او را تنها <يک شواليه حادثه‌جوي مالي> می‌داند.

”نظريه توطئه“ و فقر روش‌شناسي در تاریخنگاری معاصر ایران

افزایش مالیات ایجاد درآمد بیشتر برای دولت چین نیست، بلکه تضعیف تجارت تریاک است.^{۹۷} به بحث فوق پایان داد.

ساموئل مونتاج در سال ۱۸۹۶ بارونت و در سال ۱۹۰۷ بارون شد و لرد سوایتلینگ نام گرفت. پسر او، بهنام ادوین مونتاج، در سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۲۲ در کابینه دیوید لوید جرج، وزیر امور هندوستان بود. ادوین مونتاج بهمراه سر روفوس اسحاق یهودی (نایب‌السلطنه هند)، سر فیلیپ ساسون (منشی مخصوص لوید جرج) و سر وینستون چرچیل (وزیر جنگ) عوامل اصلی کودتای ۱۲۹۹ ایران در دولت بریتانیا به شمار می‌روند.^{۹۸}

سر هربرت ساموئل، پسر ادوین ساموئل و پسرعموی ادوین مونتاج، که از حمایت جناح ”صهیونیست‌های نصاری“ در دولت بریتانیا- از جمله سر وینستون چرچیل و سر فیلیپ ساسون- برخوردار بود، توجه خاصی به بهائیان مبذول داشت. وجود این کانون، پیوندهای جهانوطی و نفوذ گسترده جهانی آن نیز ”توهم“ و ”افسانه“ نیست؛ یک واقعیت جدی تاریخی است. توجه کنیم که در این زمان سر فیلیپ ساسون رهبری امپراتوری مالی ساسونها را به دست داشت و سهامدار اصلی بانک شاهی در ایران بود. بدینسان، بهائی‌گری به یکی از اجزاء سیاست‌های استعماری غرب بدل شد و بهائیان در تحقق استراتژی صهیونیستی ایجاد کشور اسرائیل مشارکت جدی نمودند. این نزدیکی تا بدانجا بود که در زمان درگذشت عباس افندی، چرچیل طی تلگرافی مراتب تسلیت دولت بریتانیا را به جامعه بهائی ابلاغ نمود و سر هربرت ساموئل و سر رونالد استورز، مأمور سیاسی دولت انگلستان در فلسطین، در تشييع جنازه عبدالبهاء شرکت کردن.^{۹۹}

24. David Edward Owen, *British Opium Policy in China and India*, USA: Archon Books, 1968. pp. 257-258

۲۵. نگارنده درباره نقش کانونهای استعماری بریتانیا در کودتای ۱۲۹۹ و صعود رضاخان و پیوند آن با الیگارشی یهودی غرب پژوهشی انجام داده که در آینده نزدیک منتشر خواهد شد. در این پژوهش افراد فوق بطور مسروط معرفی شده‌اند.

۲۶. عبدالحمید اشراف خاوری، /یام تسعه، تهران: موسسه ملی مطبوعات امری، نشر پنجم، ۱۲۹۹ بدیع، ص ۵۰۸ /خبر امری، ارگان محفل ملی بهائیان ایران، شماره ۸-۷، آبان- آذر ۱۳۲۴، ص ۷ عبدالحسین آیتی، کواكب الداریه فی مآثر البهائیه، مصر: ۱۳۴۲ ق، ج ۲، ص ۳۰۷، سید محمد باقر نجفی، بهائیان، تهران: طهوری، ۱۳۵۷، صص ۶۷۹-۶۸۴، ۶۹۶-۶۷۷.

گفتيم که پيشينه پيوند بهائي گري با کانون‌های متنفذ استعماری غرب به سال‌ها پيش از سقوط تزاريسم در روسیه می‌رسد و سفر سال‌های ۱۹۱۰-۱۹۱۳ عباس افندی به اروپا و آمریکا نقطه عطفی در این رابطه است.

یک سال پس از سقوط سلطان عبدالحمید عثمانی و آغاز سلطه ”تجددگرایان“ ترک، در سپتامبر ۱۹۱۰ م. / رمضان ۱۳۲۸ ق. عباس افندی (عبدالبهاء) عازم مصر شد. او مدتی در رمله اسکندریه سکونت گزید، سپس به قاهره رفت و در ۱۱ اوت ۱۹۱۱ راهی لندن شد. عباس افندی پس از یک ماه اقامت در لندن، در ذیقده ۱۳۲۹، به پاریس رفت. ۹ هفته در این شهر بود، سپس به مصر بازگشت و در رمله اسکندریه اقامت گزید. او پس از زمستان، در ۲۵ مارس ۱۹۱۲ / ۶ ربیع‌الثانی ۱۳۳۰ عازم آمریکا شد و در ۱۱ آوریل به بندر نیویورک رسید. عباس افندی تا ۵ دسامبر ۱۹۱۲ / ۲۶ ذی‌حجه ۱۳۳۰ سفر سال‌های ۱۹۱۱-۱۹۱۳ انجام داد. او پس از ۲۱ ژانویه ۱۹۱۳ عازم پاریس شد و مدتی در شهرهای اشتوتکارت، بوداپست، وین و مجدداً پاریس اقامت داشت. در ۱۲ ژوئن ۱۹۱۳ به مصر بازگشت و از آنجا به حیفا رفت.^{۱۰۰}

سفر سال‌های ۱۹۱۱-۱۹۱۳ عباس افندی به اروپا و آمریکا سفری کاملاً برنامه‌ریزی شده بود. بررسی جريان اين سفر، و مجتمعی که عباس افندی در آن حضور یافت، نشان می‌دهد که کانون‌های مقندری در پشت اين ماجرا حضور داشتند و می‌کوشيدند تا اين ”پیغمبر“ نوظهور شرقی را به عنوان نماد پيدايش حذهب جديد انساني، آرمان ماسوني- تئوسوفisti، معرفی کنند. اين بررسی ثابت می‌کند که کارگردان اصلی اين نمایش انجمان جهانی تئوسوفی، يکی از محافل عالی ماسونی غرب، بود. درباره انجمان جهانی تئوسوفی، که در سال ۱۸۷۵ بواسيله کلنل هنری استيل الكوت (۱۸۳۲-۱۹۰۷)، نماینده ویژه پرزيدين特 هاييس رئيس جمهور آمريكا در هند، و مادام هلنا بلاواتسکي (۱۸۹۱-۱۸۴۱) در نيویورک تأسيس شد و سپس مرکز فعالیت خود را در هند قرار داد و نقش پيچيده‌ای در تحولات سیاسی و فرهنگی هند و تمامی مشرق زمين ايفا نمود، نيز ”ما ايرانيان“ چيزی نمی‌دانيم! در نوشتار فارسي معمولاً تئوسوفیسم را به ”حکمت الهی“ و گاه ”عرفان“ ترجمه می‌کنیم و گمان می‌بریم که این یک انجمان جهانی ”عرفانی“ است!

۲۲. شوقی ربانی، God Passes By (كتاب قرن بدیع)، ترجمه نصرالله مودت، تهران: موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۲ بدیع، قسمت سوم (دوره حضرت عبدالبهاء)، صص ۱۷۷-۱۷۲.

بهروزی، در اين سفر تبليغات وسيعی درباره عباس افندی، به عنوان يکي از رهبران تئوسوفيسم، صورت گرفت؛ در حدی که ملکه رومانی و دخترش ژولیا وي را به عنوان «رهبر تئوسوفيسم» می‌شناختند و به اين عنوان با او مکاتبه داشتند.^{۱۰۱} عباس افندی در اين سفر با برخى رجال سياسى و فرهنگى ايران- چون جلال الدوله پسر ظل السلطان، دوستمحمد خان معيرالممالک داماد ناصرالدين شاه، سيد حسن تقى زاده، ميرزا محمد خان قزوينى، عليقلی خان سردار اسعد بختيارى و غيره- ملاقات کرد.^{۱۰۲} اين ماجرا، که حمایت کانون‌های عالي قدرت جهان معاصر را از بهائي گرى نشان مى‌داد، بر محافل سياسى عثمانى و مصر نيز تأثير نهاد و عباس افندی پس از بازگشت از اين سفر وزن و اهميتی تازه يافت.^{۱۰۳}

عبدالبهاء در آغاز اين سفر، در ۲۱ رمضان ۱۴/۱۳۲۹ سپتامبر ۱۹۱۱، با هرئيس انجمن تئوسوفى و فراماسون^{۱۰۴} لندن دیدار کرد و گفت: «تحيت محترمانه مرا به جمعيت تیاسفى برسان و بگو شما فى الحقيقة خدمت به وحدت عالم انساني نموده‌اید، زيرا تعصب جاهلانه نداريد، آرزوی وحدت بشر داريد.»^{۱۰۵}

Abbas افندی، سپس، در ۱۵ ذي‌حججه ۱۳۲۹ / ۸ دسامبر ۱۹۱۱ در انجمن تئوسوفى پاريس حاضر شد و خطابه‌اي ايراد کرد.^{۱۰۶} او در ۱۴ ربیع الاول ۱۳۳۰، بيست روز قبل از سفر به آمريكا، در هتل ويكتوريای رمله اسکندریه با گروهي از سران پارسي ملاقات کرد.^{۱۰۷} ناشران خطبه‌های عباس افندی نام مخاطبان او را در اين سخنرانی ذكر نکرده‌اند؛ ولی با توجه به سياق خطبه‌های او، که عموماً با توجه به وضع مخاطبان است، تردیدی نیست که با جمعی از بلندپايگان پارسي ملاقات کرده است. پيوند زرصالاران پارسي امپراتوری بريتانيا با محافل عالي ماسوني و نقش آنان در پيدايش و

.۲۸. نورالدين چهاردهي، بهائيت چگونه پديد آمد، تهران: آفرينش، ۱۳۶۹، صص ۲۰۱-۲۰۰.

.۲۹. محمدعلي فيضي، حيات حضرت عبدالبهاء و حواتم دوره ميثاق، تهران: موسسه ملي مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع، صص ۱۷۵-۱۷۲.

.۳۰. همان مأخذ، ص ۱۶۷.

.۳۱. خطابات حضرت عبدالبهاء فى اروپا و امريكا، الجزء الاولى فى سفره الاول الى اروپا، مصر: ۱۳۴۰ ق. / ۱۲۹۱ م، صص ۱۸-۱۹.

.۳۲. خطابات مباركه حضرت عبدالبهاء در اروپا و آمريكا، چاپ جديده، بي جا، بي تا، صص ۱۴۳-۱۴۸.

.۳۳. همان مأخذ، صص ۱۲۶-۱۲۸.

اشاعه تئوسوفیسم، و نیز پیوند آنان با پلوتوکراسی یهودی و کانون‌های عالی قدرت در غرب، از مهم‌ترین مباحثی است که ”ما ایرانیان“ باز چیزی از آن نمی‌دانیم!^{۱۰۷} عباس افندی بویژه در آمریکا در مجتمع متعدد ماسونی حضور یافت و سخنرانی باب طبع ماسونها و نیز پارسیان بیان داشت. او در ۲۴ مه ۱۹۱۲ / ۷ جمادی‌الثانی ۱۳۳۰ در کنگره ”انجمان آزادی ادیان“، در شهر بوستن- زادگاه و کانون اصلی تجارت آمریکا با شرق و بویژه تجارت جهانی تریاک، هدف تمامی ادیان را (وحدت عالم انسانی) بیان کرد و تعارض میان ادیان را از «صاحبان ادیان» خواند که خور را به ظلمت مخلوط کرده‌اند.^{۱۰۸} او در ۲۹ مه ۱۹۱۲ / ۱۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۰ در انجمان تئوسوفی نیویورک سخنرانی کرد و مقاصد بهائیان و تئوسوفیست‌ها را یکی دانست.^{۱۰۹} در ۲۴ ژوئیه ۱۹۱۲ / ۲۳ شعبان ۱۳۳۰ در انجمان تئوسوفی بوستن سخنرانی کرد.^{۱۱۰} در ۳ نوامبر ۱۹۱۲ / ۲۳

G. S. Gupta, درباره رابطه پلوتوکراسی پارسی با فراماسونری و تئوسوفیسم بنگرید به: ۳۴ *Freemasonic Movement in India*, New Delhi: 1981; D. F. Wadia, *History of Lodge Rising Star of Western India*, Bombay: 1912.; K. J. B. Wadia, *Fifty Years of Theosophy in Bombay, 1880- 1930*, Madras: 1931; K. R. Cama, *A Discourse on Zoroastrians and Freemasonry; Paper read at the Freemasons Jamshedi Naoroz Festival, 23. 3. 1879*, Bombay: 1967; K. R. Cama, *Freemasonry among the Natives of India*, Bombay: 1877; S. M. Edwardes, *Kharshedji Rustamji Cama, a Memoir*, 1922; Jivanji Jamshedji Modi, K. R. Cama, Bombay: 1932; Jivanji Jamshedji Modi, K. R. Cama Masonic Jubilee Volume, Bombay: 1907; Jivanji Jamshedji Modi, *Masonic Papers*, Bombay: 1913; Jahangir Barjorji Sanjana, “Was Zarthusht the Prophet of the Parsis a Freemason?” (K. Dubas, J. J. Modi Memorial Volume, Bombay: 1930.)

رباره تلاش برای ایجاد مبانی مشترک با یهودیگری توسط خورشید جی کاما (۱۸۳۱- ۱۹۰۹)، عضو عالیرتبه فراماسونری بریتانیا و از سران جامعه پارسی، بنگرید به:

K. R. Cama, *Jewish Angelology and Demonology in the Talmud Dependent on Parseeism*, Bombay: 1871; K. R. Cama, *Comparision of the Laws of Ormuzd with the Laws of Jehova*, Bombay: 1879; K. R. Cama, *The Part Taken by the Parsi Religion in the Formation of Christianity and Judaism*, Bombay: 1899.

۳۵. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء در سفر آمریکا، تهران: موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ بدیع، ج ۲، صص ۸۶-۸۹.

۳۶. همان مأخذ، ص ۹۸.

۳۷. همان مأخذ، صص ۱۸۵-۲۲۳.

”نظريه توطئه“ و فقر روش‌شناسي در تاریخنگاری معاصر ایران

ذیقده ۱۳۳۰، یکی از نشریات شیکاگو پیام عباس افندی به <عالی انسانی> را به چاپ رسانید. عباس افندی در این پیام از <تجدد دینی>، که ملازم با تجدد جهان است، سخن می‌گوید و <وحدت ادیان>:

الحمد لله قرون ظلماني گذشت، قرن نوراني آمد. الحمد لله آثار اوهام و تقاليد زايل شد و عقول و افكار بشر توسيع يافت. اختراعات تجدد جست. علوم و فنون تجدد يافت. مشروعات تجدد حاصل نمود. اكتشافات تجدد جست. جميع اشياء تجدد يافت. قوانين عالم تجدد پيدا نمود. لهذا اقتضا چنان بود که آئين الهي نيز تجدد يابد.^{۱۱۱}

Abbas افندی در یکی دیگر از جلسات تئوسوفیست‌های آمریکا گفت:

تعصب دینی، تعصب مذهبی، تعصب وطني و تعصب سیاسی هادم بنیان انسانی است... دین یکی است... همه روی زمین یک کره است، یک ارض است، یک وطن است. خدا تقسیمی نکرده... اینها اوهام است.^{۱۱۲}

او حتی از <وحدت زبان> و ایجاد یک زبان واحد جهانی سخن می‌گوید؛ زبانی که در <جمعیت مدارس عالم> به کودکان آموخته شود تا بین طریق <سوء تفاهم بین ملل زايل شود.> <این لسان عمومی از جمله اسباب اتحاد عالم انسانی است.>^{۱۱۳}

Abbas افندی، در مسیر بازگشت، در ۴ دسامبر ۱۹۱۲/۲۵ ذیحجه ۱۳۳۰ مجدداً در انجمن تئوسوفی نیویورک سخن گفت؛ از آن‌ها به خاطر <نهایت رعایت> به سفر وی تشکر کرد، خدا حافظی نمود و آرزو کرد که <به متها مقامات عالم انسانی> برسند.^{۱۱۴} در ۹ ژانویه ۱۹۱۳ در شهر لندن در جلسه انجمن تئوسوفی اسکاتلند حضور یافت و سخنرانی کرد، و در ۱۴ فوریه ۱۹۱۳ در انجمن تئوسوفی پاریس درباره <وحدت عالم انسانی> سخن گفت.^{۱۱۵}

.۳۸ همان مأخذ، ص ۳۱۹.

.۳۹ خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء در اروپا و آمریکا، صص ۲۱۷-۲۱۶.

.۴۰ همان مأخذ، صص ۲۱۷-۲۴۹.

.۴۱ خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء در سفر آمریکا، ج ۲، صص ۳۳۳-۳۴۲.

.۴۲ خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء در اروپا و آمریکا، صص ۱۳۵-۱۴۲.

این ماجرا درست در زمانی رخ می‌دهد که علمای شیعه در ایران و عتبات به شدت در زیر ضربه‌اند و تلاش برای اخراج آنان از صحنه اجتماعی و منزوى ساختن شان در اوج خود است.

در عصر روز شنبه ۱۳ رجب ۱۳۲۷ق. / ۳۱ ذوئیه ۱۹۰۹م. شیخ فضل الله نوری، مجتهد نامدار تهران، به وضعی فجیع به دار آویخته شد؛ و درست در همان روز مقاله‌ای موهن علیه اسلام و علماء که بعدها معلوم شد سید نورالدین، پسر سید اسدالله خرقانی مأمور تشکیل انجمنهای مخفی در عتبات، نوشته است^{۱۶} در روزنامه حب‌المتین تهران به چاپ رسید.

این مقاله مفصل، که عنوان ”اذا فسد العالم فسد العالم“ را بر خود دارد، غوغاء و آشوبی در تهران ایجاد کرد و اعتراض شدید مراجع عتبات، از جمله آخوند خراسانی، را برانگیخت. این مقاله دقیقاً یک مانیفست باستان‌گرایانه و ضداسلامی است و تقارن نشر آن با قتل شیخ فضل الله نوری تصادفی نیست؛ و درواقع باید سرآغاز گشایش یک جبهه جدید علیه علماء تلقی شود.^{۱۷}

در آن از جمله چنین می‌خوانیم:

^{۴۳}. صدرهاشمی، همان مأخذ، ج ۲، ص ۲۱۲.

^{۴۴}. مقاله فوق از نظر سبک و سیاق و مضمون به نوشته های اردشیر ریپورتر و نزدیکان او شباخت کامل دارد. سید اسدالله میرسلامی خرقانی (خارقانی) از چهره های بسیار موثر و ناشناخته تاریخ معاصر ایران است که در زمان مشروطه نقشی مرموز در عتبات، بویژه در بیت آخوند خراسانی، ایفا کرد. (بنگرید به: ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، صص ۲۰۷، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۷۵، ۳۷۵-۴۷۲)، ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۷۹؛ ایرج افشار، اوراق تازه‌یاب، صص ۴۷۴؛ شریف کاشانی، وقایعات اتفاقیه، ج ۱، ص ۲۲۵؛ ایرج افشار، خاطرات و اسناد مستشارالدوله، ج ۲، صص ۲۲۰، ۲۵۸؛ ایرج افشار، مبارزه با محمدعلی‌شاه، صص ۴۲۷-۴۲۶) خرقانی در اوایل ربیع الثانی ۱۳۲۷ق. همزمان با اشغال بوشهر بوسیله انگلیسی‌ها، بهمراه دریابیگی وارد بوشهر شد و از آن پس تا زمان مرگ (۸ صفر ۱۳۵۵ق.) در صحنه داخلی ایران فعال بود. در زمانیکه سید نورالدین، پسرش، مقاله فوق را در تهران نوشت، خرقانی در بوشهر اقامت داشت. در مجموعه اسناد خانوادگی آقای داریوش بهادری قشایی نامه‌ای از سید اسدالله خرقانی (از بوشهر) به اسماعیل خان سردار عشاير (صوتل الدوله) قشایی (در فارس) موجود است. این نامه به تاریخ ۲۳ رجب ۱۳۲۷ است یعنی درست ده روز پس از شهادت شیخ فضل الله نوری و انتشار مقاله فوق در تهران. خرقانی در این نامه، از قول بالیوز انگلیس در بوشهر، درباره پیامدهای سوء ورود قشون عشاير و سید عبدالحسین مجتهد لاری به شیراز هشدار می‌دهد. نامه فوق به شکلی آشکار بیانگر ارتباطات نزدیک خرقانی با انگلیسی‌هاست.

ملت ايران که در تاریخ تمدن و اقتدار دول دنيا گوي سبقت و نیکنامی را ربيوده و از بدو تاریخ تمدن و اقتدار دول اولیه در عداد ممالک بزرگ دنيا محسوب بود و از سلاطین بزرگ عالم باج می گرفت و خراج می ستاند، همواره مرکز علوم و صنایع نفیسه بود... چنانچه بناهای تخت جمشید و بناهای داريوش کبیر نمونه شوکت و اقتدار سلاطین آن عصر می باشد. اقتدارات سیروس کبیر از بین النهرين تا حدود سند را در تحت سلطه و اقتدار خود داشت و قریب صد میلیون نفوس ايران آن عصر بود بر نیمی از دنيا حکومت می کرد. اين بود حال نژاد ايراني و سلاطين ايراني... بدترین موقعی که شرف قوميت و استقلال ايران مض محل و نابود شد، همان وقتی بود که قوم وحشی جزيره العرب و باديهنشيان و نژاد سوسمار خوار عرب بر ايران حمله آورد. اينک هزار و سیصد سال است که نژاد ايراني می خواهد پشت خود را زير سنگ خرافات آنان خالي نماید و هر چند که يك نفر اولاد خلف ايران قيام می نماید و می خواهد ملت قدیم و قویم را از تحمل شاق و زحمات رقیت و عبودیت و قید خرافات خلاصی بخشد و اندک زمانی موفق شد، باز سنگی در جلوی راه ترقی می افتد...

مقاله مقصري عقب‌ماندگی ايران را علماء می داند و به آنان به شدت می تازد:

در حقیقت شما ظالمید، ما مظلوم. شما مقصريد، ما قاضی... عبا را از سر یافکنید تا نیک بییند! عمامه را اندک کوچک بیندید تا گوش‌های مبارک را نگرفته، روشن و واضح واویلای مظلومین را بییند و بشنوید...^{۱۱۸}

این تحرکات را يك کانون معین هدایت می کرد. آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی، مراجع عتبات، سرنخی از این کانون را در سید حسن تقی‌زاده یافتند؛ و پس از «چند ماه تثبیت در نصیحت او»، که «اصلاً مفید نشد»،^{۱۱۹} سرانجام در ربيع‌الثانی ۱۳۲۸ ق. به صدور حکم «تفسیق» سیاسی او، نه «تكفیر» چنان که در تارixinگاري معاصر ايران شایع شده، دست زدند.^{۱۲۰} معهذا، دیگر دیر شده بود. جبهه‌ای گشوده شده

۴۵. حبل‌المتین، چاپ تهران، سال سوم، شماره ۶، ۱۳۲۷ ربیع‌الثانی. (متن کامل این مقاله در تاریخ مشروطیت ملک‌زاده، ج ۶، صص ۱۲۹۲-۱۲۹۹).
۴۶. ”نامه آيتین خراسانی و مازندرانی به نایب‌السلطنه علیرضا خان عضد‌الملک درباره مسلک تقی‌زاده“ (۱۳۲۸ ربيع‌الثانی) مندرج در: تاریخ معاصر ایران، کتاب سوم، تهران: موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۰.

۴۷. بنگرید به متن حکم مندرج در: ایرج افشار، اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، تهران: جاویدان، ۱۳۵۹، صص ۲۰۷-۲۰۸.
۴۸. شیخ عبدالله مازندرانی در نامه مندرج در حبل‌المتین (۲۸ رمضان

که در آن علماء از حریف خود شناختی مبهم و نادقيق، و گاه پندارآمیز و گمراه‌کننده، دارند. سه ماه بعد با قتل سید عبدالله بهبهانی (رجب ۱۳۲۸) پاسخی شدید به حکم علماء داده شد. و سرانجام کار به جایی رسید که آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی، دو رهبر نامدار انقلاب مشروطیت ایران، در انزوا و فشار شدید روانی و سیاسی، در شرایطی که به تعبیر مازندرانی «خسته و درمانده» و «خائف بر جان خود» بودند، زندگی را بدرود گفتند. نامه‌ای که شیخ عبدالله مازندرانی در اوخر سال ۱۳۲۸ ق. به یکی از تجار تبریز نگاشته روشنگر این فضای سیاسی است:

رقیمه شریفه مورخه ۲۹ ج ۲، که صفحه آخر آن جناب مستطاب سیدالعلماء العظام آقای آقا میر محمود سلمه‌الله تعالی هم شرحی نوشته بودند، رسید.
همانطوری که جنابالی برای بیان مطالب خودتان مقدماتی نوشته بودید، حقیر هم لازم دانستم که مقدمه‌ای [بنویسم]:

اول آن که، در قلع شجره خبیثه استبداد و استوار داشتن اساس قویم مشروطیت یک دسته مواد فاسدۀ مملکت هم به اغراض دیگر داخل و با ما مساعد بودند. مها با غرض حفظ بیضه اسلام و صیانت مذهب سدّ ابواب تعدی و فعال مایشاء و حاکم مایرید بودن ظالمین در نفوس و اعراض و اموال مسلمین و اجراء احکام مذهبی و حفظ نوامیس دینیه و آن‌ها به اغراض فاسدۀ دیگر و انحراف. بعض مقدسین خالی الغرض از مشروطیت هم بواسطه دخول همین مواد فساد در مشروطه خواهان و از روی عدم تمیز این دو امر از همدیگر به وادی مخالفت افتادند. علی کل حال، مدامی که اداره استبدادیه سابقه طرف بود این اختلاف مقصد بروزی نداشت. پس از انهدام آن اداره ملعونه تباین مقاصد علی شد. مها ایستادیم که اساس را صحیح و شالوده را بر قوایم مذهبی که ابدالدهر خلل ناپذیر است استوار داریم، آن‌ها هم در مقام تحصیل مرادات خودشان به تمام قوا برآمدند. هرچه التماس کردیم و حالی کردیم که «ان لم يكن لكم دین و كنت لا تخافون يوم المعاد» برای حفظ دنیای خودتان هم، اگر واقعاً مشروطه خواه و وطن خواه‌اید، مشروطیت ایران جز بر اساس قویم مذهبی ممکن نیست استوار و پایدار بماند، به خرج نرفت. وجود قشون همسایه را هم در مملکت اسباب کار

←
۱۳۲۸) می‌نویسد: «حکمی که دریاب تقی‌زاده از مها دو نفر صادر شده که متفقاً حکم کردیم، اولاً تکفیر نبوده. هر کس نسبت تکفیر داده کدب محض است. بلکه حکم به فساد مسلک سیاسی و منافات مسلکش با اسلامیت مملکت بود.»

خود دانسته، اسباب بقا را فراهم و به کمال سرعت و فعالیت در مقام اجراء مقاصد خود برآمدند.

دوم آن که، چون مانع از پیشرفت مقاصدشان را فی الحقیقہ به ما دو نفر، یعنی حضرت حجت‌الاسلام آقای آیت‌الله خراسانی دام‌ظهه و حفیر، منحصر دانستند و از انجمان سری طهران بعض مطالب طبع و نشر شد و جلوگیری کردیم، لهذا انجمان سری مذکور، که مرکز و به همه بلاد شعبه دارد و بهائیه لعنهم الله تعالی هم محققاً در آن انجمان عضویت دارند و هکذا ارامنه و یک دسته دیگر مسلمان صور تان غیر مقید به احکام اسلام که از مسالک فاسده فرنگیان تقليد کرده‌اند هم داخل هستند، از انجمان سری مذکور به شعبه‌[ای] که در نجف اشرف و غیره دارند رأی درآمده که نفوذ ما دو نفر تا حالا که استبداد در مقابل بود نافع و از این به بعد مضر است، باید در سلب این نفوذ بکوشند. مجالس سریه خبر داریم در نجف اشرف منعقد گردید. اشخاص عوامی که به صورت طلبه محسوب می‌شوند در این شعبه داخل و به همین اغراض در نجف اشرف اقامت دارند. این گونه اشخاص طریق سلب نفوذ را به نشر اکاذیب دانسته، چه کاغذپرانی‌ها به اطراف کردن و در جراید درج کردن و ظاهراً این شعبه در همه جا مشغول است. تمام آنچه را اشاره کرده بودیم، مثل قضیه میرزا ابوالقاسم طهرانی و غیره و مکاتبه قونسول و مسئله شیروانی و غیرذلک، همه از فروع این اصل و نشر این اکاذیب به دستور العمل مرکز و برای این مقصد است. امثال جنابعالی هم که بی خبر [هستید] و نمی‌دانید زیر کاسه چه نیم کاسه است، تلقی به قبول می‌فرمایید. یکی هم نیست که پرسد که چگونه اعتماد به این نوکشیده‌ها از اعتماد بر خود مaha بیشتر شده. حالا که مطلب بالا گرفت، مکاتبی به غیر اسباب عادیه به دست آمده که بر جانمان هم خائف و چه ابتلاها داریم. از یکطرف شکایت بلاد از خدمات و تعدیات و اشاعه منکرات و خرابی ادارات شب و روزی برایمان نگذارده، از طرف دیگر متصل به اصلاح خرابی مرکز مشغول و یک ثلمه را اگر سد کنیم هزار خرابی از جاهای دیگر پدید، و واقعاً خسته و درمانده شده، بر جان خودمان هم خائفیم.

بعد از بیان این مقدمه عرض می‌شود، حکمی که درباب تقی‌زاده از مaha دو نفر صادر شده، که متفقاً حکم کردیم، اولاً تکفیر نبوده؛ هر کس نسبت تکفیر داده کذب محض است، بلکه حکم به فساد مسلک سیاسی و منافات مسلکش با اسلامیت مملکت بود. این هم نه مطلبی بود که به گفتن یا نوشتمن یکی دو نفر باشد. بلکه اشخاصی که مطلب را به مaha نوشتند، از اعضاء صحیحه مجلس و غیرهم، کسانی هستند که ملت خواهی و عالم بودن آن‌ها به مقتضای عصر و بیغرضی و مسلمانی آن‌ها قطعی در نزد شما و عموم ملت مسلم است. سابقاً هم

مثل شما به او معتقد بودند و حالا عدول کرده، مطالب و خلاف‌های صادر از او، که کاشف از فساد مسلک است، همه با سند و اساس دارد. قطعی و محقق‌اصل انجمن سری طهران را یا خودش منعقد کرده یا رکن عمدۀ است. یازده فصل از مقاصد آن‌ها که روی کاغذ زرد طبع شده بود و چون جلوگیری کردیم جمع کردند، اگر دیده بودید خیلی از این دو ورقی که مرقوم فرموده‌اید نادم و انگشت عبرت به دهان می‌گرفتید. اجمالی از خیانت‌های او را در این مدت در جواب تلکراف آقایان علماء و انجمن ذکر شد. انشاء‌الله تعالی ملاحظه فرموده و به اشتباخ خودتان و عموم ملت آذربایجان درباره او و امثال او متتبه خواهید بود. خداوند عزّ اسمه شرّ او و امثال او را از این مملکت و ملت فلک‌زده رفع فرماید.

اجمالاً بدانید، [در] حقیقت، عساکر کاری روس و انگلیس این گونه مردم‌اند، والا از عساکر قزوین و تبریز، اگر اینها در کار نبودند، خوفی نداشتیم و یقیناً تا حال نمانده زودتر از اینها رفته بودند. آن‌ها هم به امید این دسته کارکنان داخلی مانده‌اند]. اگر خبر از وضع معاشها و استخدام مستخدمین و تلف مالیه ملت در چه مصارف و عدم صرف آن‌ها در تشکیل قشون نظامی، که برای چه غرض و چه مقصد بوده، داشته باشید باید عوض اشک خون گریه کنید که این همه زحمت را برای چه کشیدیم و این همه نفوس و اموال برای چه فدا کردیم و آخر کار به چه نتیجه ضد مقصودی بواسطه همین چند نفر خیانتکار دشمن گرفتار شدیم. کشف‌الله تعالی هذالغمه عن المله. السلام عليك و رحمة الله بر کاته. الاخر
عبدالله المازندرانی.^{۱۲۱}

این وضع تأثیرگذار آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی، که دستاورد مشروطیت ایران بی‌شک شمره پایمردی‌های آنان است، درست در زمانی است که عباس افندی در تدارک سفر آنچنانی به اروپا و آمریکا بود!

در چنین فضایی شاهد گروش دسته‌جمعی بخشی از یهودیان و زرتشیان ایران به بهائی‌گری هستیم. در بررسی الواح عبدالبهاء، اوج این ماجرا را در سال ۱۹۱۹ می‌یابیم.^{۱۲۲} برخی مطلعین، تعداد زرتشیان بهائی شده را حدود ۲۵۰ نفر ذکر

۴۸. حبل‌المتین، کلکته، سال هیجدهم، شماره ۱۵، ۲۸ رمضان ۱۳۲۸ / ۱۳۲۸ اکتبر ۱۹۱۰، صص ۲۰-۲۱.

۴۹. عبدالبهاء، مجموعه الواح مبارکه به اختخار بهائیان پارسی، تهران: موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۳ بذریع.

”نظريه توطئه“ و فقر روش‌شناسي در تاریخنگاری معاصر ايران

کرده‌اند.^{۱۳۳} اينان، بيشتر، روستايان فقير منطقه يزد و كرمان، چون حسين‌آباد و مريم‌آباد و قاسم‌آباد، و از رعایاي ارباب جمشيد بودند.

اين پديده را می‌توان به شكل‌های مختلف تحليل کرد و برای آن پايه‌های اجتماعي و فرهنگي فرض نمود.^{۱۳۴} ولی در آن روزها دست‌اندرکاران و آشنايان با سياست مسئله را به گونه‌ای ديگر می‌دينند؛ عموماً نه آن را جدي می‌گرفتند و نه برای آن اصالتي قائل بودند. برای نمونه، اعظم قدسي در خاطرات خود از دوران تدریس در مدرسه سن لويي تهران می‌نويسد:

مسيو فريبرز - يك معلم انگلیسي به نام فريبرز که اصلاً زرده‌شتي بود ولی بهائي شده بود با من از نقطه نظر اين که علاقمند به خط فارسي بود اظهار دوستي و تقاضا داشت که خط تعلیم بگیرد. من هم حاضر شدم. اين بود که در روزهای مدرسه ايشان هم چند دقیقه که سر کلاس من بود به اصطلاح در زنگ تنفس تعلیم می‌گرفتند... يکي از روزها وارد صحبت مذهبی گردید و خواست از در تبلیغ با من وارد مذاکره گردد. به ايشان گفتم: اگر می‌خواهيد که من به شما تعلیم خط بدhem از اين مقوله با من صحبت ننمایيد، چون تمام اينها را از موسس و غيره می‌شناسم. ولی شما حق داريد چون زرده‌شتي بوده‌اید و حالا قبول اين مسلک را نموده‌اید. شما هم از نقطه نظر سياسي قبول کرده‌اید. خنده‌اي کردن و گفتند: آقاي ميرزا حسن! مثل اين که شما خوب وارد هستيد.^{۱۳۵}

در بررسی اين پديده با نقش ارباب جمشيد جمشيديان به عنوان حامي اصلی اين موج آشنا می‌شویم.^{۱۳۶}

ارباب جمشيد از صميمی ترین دوستان ارشدير ریپورتر است؛ و اين صميمیت در حدی است که برخی از ديدارهای محترمانه ارشديرجي و رضاخان در خانه ارباب

۵۰. حسن نيكو، فلسفه نيكو، تهران: فراهاني، ۱۳۴۳، ج اول، ص ۸۱

۵۱. برای نمونه بنگرید به:

Susan J. Stiles, “Zoroastrian Conversions to the Baha'i Faith in Yazd, Iran”, The University of Arizona, M. A. Thesis, 1983,

۵۲. حسن اعظم قدسي (اعظام الوزاره)، كتاب خاطرات من يا روشن شدن تاریخ صد ساله، تهران: ۱۳۴۲، چاپخانه حيدري، ج ۱، ص ۲۵۷.

۵۳. از جمله بنگرید به: اسدالله فاضل مازندراني، تاریخ ظهور الحق، تهران: موسسه ملي مطبوعات امری، ۱۳۲ بديع، جلد هشتم، قسمت دوم، صص ۹۵۰-۹۵۲؛ حسن نيكو، همان مأخذ، صص ۱۶۸-۱۷۶.

جمشید صورت می‌گرفت.^{۱۲۷} با توجه به این پیوند، اگر تحولات فوق را به کانون‌های توطنه‌گر امپراتوری بریتانیا و اردشیر ریپورتر منسوب کنیم چندان به بیراه نرفته‌ایم.^{۱۲۸} جایگاه ارباب جمشید در این ماجرا تا بدان حد است که عباس افندی مکرراً بهائیان یزد و کرمان را به فرمانبری و اطاعت از او امر می‌کند. او به <بهائیان پارسی> چنین می‌نویسد:

جناب ارباب شخصی خیرخواه است و بلند همت. باید از شما ممنون و خشنود باشد و تا توانید در کار او چنان امانت و صداقت و همت بنمایید که عبرت دیگران گردد. خدمت او خدمت من است و صداقت و امانت او صداقت و امانت من.^{۱۲۹}

صداقت و امانت و همت و خیرخواهی در حق عموم عالم علی‌الخصوص در امور حضرت ارباب جمشید بر کل فرض و واجب است و خدمت به آستان مقدس شمرده شود و خیانت و رخاوت و عدم امانت را معصیت به حق شمرند و عصیان و طغیان در امر حضرت یزدان، و اگر قصور و فتور در این امر مشکور واقع گردد تضییع امرالله است و تدمیر احباء الله و تکدیر خاطر این عبد و تسوید وجوده سایر یاران و سلب اعتماد به امانت و وفا و صفاتی این حزب مظلوم در آفاق.^{۱۳۰}

احباب باید به میل و رضای ارباب جمشید حرکت نمایند و در صداقت و امانت و حسن خدمت به منتهای قوت بکوشند و مبادا نفسی سبب تکدر خاطر آن خیرخواه عالم گردد. چنین شخص خیرخواه را باید به جان و دل خیرخواه شد و در خدمتش همت نمود، زیرا قصور سبب غصب رب غفور گردد.^{۱۳۱}

۵۴. بنگرید به: خاطرات اردشیر ریپورتر (ظهرور و سقوط سلطنت پهلوی)، ج ۲، صص ۱۵۰، ۱۵۵.

۵۵. فاضل مازندرانی اردشیر ریپورتر را از مخالفین بهائیان پارسی می‌خواند که صحیح نیست. (فاضل مازندرانی، همان مأخذ، ص ۶۳۵) شاید فاضل مازندرانی از روابط اردشیرجی مطلع بوده و تعمداً نخواسته با اعلام حمایت او از بهائیان پارسی فرقه خود را در معرض اتهام قرار دهد. معهذا، در کتاب وی مواردی مندرج است که ادعای فوق را نقض می‌کند؛ از جمله حمایت اردشیر ریپورتر از ملا بهرام اختر خاوری، زرتشتی بهائی شده، و همراهان او. (همان مأخذ، ص ۵۶۹) برخی مدارک دیگر نیز حمایت اردشیر ریپورتر از ”بهائیان پارسی“ را ثابت می‌کند؛ از جمله بنگرید به پایان‌نامه خانم استیلس.

۵۶. عبدالبهاء، مجموعه الواح مبارکه به افتخار بهائیان پارسی، صص ۳۷-۳۸.

۵۷. همان مأخذ، ص ۴۱.

۵۸. همان مأخذ، ص ۴۹؛ و نیز بنگرید به همان مأخذ، صص ۴۰، ۴۳، ۵۴-۵۵، ۵۷.

گروش گروه قابل توجهی از زرتشتیان به بهائی‌گری طبعاً نگرانی جامعه زرتشتی را برانگیخت و رهبران دینی زرتشتیان ایران به اعتراض عليه عملکردهای اردشیر ریپورتر و دستیاران او، چون ماستر خدابخش و کیومرس وفادار، برخاستند. مورخین بهائی علت این اعتراض‌ها را <تعصب> دستوران و موبدان زرتشتی و همکاری آنان با <ملاهای اسلام> ذکر می‌کنند!^{۱۳۲}

رشید شهمردان، مورخ زرتشتی که ارادتی خاص به مانکجی هاتریا و اردشیر ریپورتر و الیگارشی پارسی امپراتوری بریتانیا دارد، مخالفت رهبران دینی جامعه زرتشتی ایران با اقدامات اردشیر ریپورتر و دوستان او را به <سخن‌چینی و غمازی> و <خوی زشت اهریمنی> منتبه می‌کند. او می‌نویسد:

فرزانه اردشیر جی ریپورتر و استاد ماستر خدابخش و استاد کیومرس وفادار و ارباب کیخسرو شاهرخ و دیگران از دست و زبان آن‌ها راحت نبوده‌اند و هر آن در پس پرده با پخش شبه‌نامه و یا تشکیل مجالس اشکال و زحمات برای آن‌ها تولید و در پیش بردن مقاصدشان که خیر جامعه را در بر داشت موانع ایجاد می‌کردند.^{۱۳۳}

در این زمان، وثوق‌الدوله و همفکرانش در گیر یک مبارزه پنهانی شدید با اردشیر ریپورتر و هوداران او در میان نخبگان سیاسی حاکم بر ایران بودند. این مبارزه در ماجراهی قرارداد ۱۹۱۹ به اوج رسید. این طرح لرد کرزن، وزیر امور خارجه، با مخالفت جدی جناحی از الیگارشی حاکمه بریتانیا- از جمله ادوین مونتاگ و وینستون چرچیل- مواجه شد و در ایران تکاپوی اردشیر ریپورتر را برانگیخت. اینان طرحی <معقول‌تر> و <صرفه‌جویانه‌تر> در سر داشتند که مدت کوتاهی بعد با کودتای ۱۲۹۹ تحقق یافت.

وثوق‌الدوله، که فعالیت‌های اردشیر ریپورتر را محل اقدامات خویش می‌دید، به بهره‌برداری از نارضایتی زرتشتیان پرداخت و کار به جایی کشید که انجمن‌های زرتشتیان یزد و کرمان و تهران طی نامه‌های مکرر به دولت ایران خواستار عدم مداخله اردشیر ریپورتر در امور زرتشتیان ایران شدند و این درخواست مورد تأیید وثوق‌الدوله،

۵۹. فاضل مازندرانی، همان مأخذ، صص ۹۳۹-۹۳۴.

۶۰. رشید شهمردان، تاریخ زرتشتیان: فرزانگان زرتشتی، (چاپ جدید) تهران: فروهر، ۱۳۶۳، ص ۶۱۶.

رئيس‌الوزرا، قرار گرفت.^{۱۳۴} در يك بيانيه انجمن زردشتیان تهران، از جمله، چنین آمده است:

کسی را که پارسيان هندوستان در هر موقع به ايران می‌فرستند فقط و فقط وظيفه او رسیدگی به حوايج زردشتیان ايران... است و نه چنان‌که جاهلان در سابق تعبير می‌کردند رئيس و سرپرست؛ چه پارسيان هندوستان که خود تربیت شده و متمند هستند خوب می‌دانند که ما تبعه ايرانيم و جز دولت ايران کسی را حق مداخله در حدود و حقوق ما نیست. يعني دولت و آقا و رئيس و سرپرست ما فقط و فقط اعليحضرت همايوني و دولت ايران و قانون مملكتی است. اما بدیختانه کثرت بیچارگی و جهالت ما و بی‌اطلاعی آن‌ها فرصت به دست نماینده اخیر آن‌ها، میستر اردشیرجي ايدلجي ریپورتر، داده... در ظرف ۲۳-۲۴ سال مدت مأموریت ايشان... در حدود و حقوق جماعت مداخله و حکومت نموده و بواسطه مداخلات غير حقه ايشان هر روز در میان جماعت نفاق و دو رنگی تولید می‌شود...^{۱۳۵}

این تعارض به درگیریهای پنهان تروپریستی نیز کشیده شد. در يکسوی اين جنگ خونین کميته حقگوی يزد قرار داشت که نخستین اقدام آن قتل ماستر خدابخش (۱۳۳۶ ق.) و تهدید کیومرس وفادار بود، که منجر به خروج او از ايران شد، و در سوی دیگر کميته مجازات. شرح اين داستان، داستان واقعی نه ”افسانه“ و ”اوهم“ و ”قصه جن و پری“، به مجالی بيشتر نيازمند است.

احمد اشرف اظهارات ارتشبد سابق حسين فردوست درباره سر شاپور ریپورتر را ”تطئه‌پردازی“ و ”افسانه‌های شگفت‌انگیز“ می‌خواند و در این باره نه تنها هیچ استدلالی ارائه نمی‌دهد بلکه از ورود جدی به بحث نیز پرهیز می‌کند. و عجیب اینجاست که وی هیچ اشاره‌ای به اردشیر ریپورتر و وصیت‌نامه جنجالی او، و صحت و سقم این سند تاریخی، نمی‌کند؛ و حال آن‌که این سند می‌توانست بر جسته‌ترین مصادق تحلیل او در زمینه بیماری توطئه‌پردازی ”ما ايرانيان“ باشد.

^{۱۳۴} نامه مورخ ۴ قوس ۱۳۳۷، نمره ۲۵۴۸ وثوق‌الدوله ریاست وزرا به انجمن زردشتیان تهران. (تصویر سند در اختیار نگارنده است).

^{۱۳۵} بيانيه مورخ تیرماه ۱۲۹۷ انجمن زردشتیان تهران. (تصویر سند در دست نگارنده است).

امروزه، پس از پایان جنگ سرد، فضای مناسبی فراهم آمده تا پژوهشگران تاریخ معاصر با نقش شبکه‌های پنهانی در تحولات سیاسی بیش از گذشته آشنا شوند و بدینسان حیطه پژوهش تاریخی را به تحولات آشکار محدود نکنند. در نخستین سال‌های پس از فربوashi اتحاد شوروی پرده از راز شبکه‌های پنهانی برداشته شد که از نخستین سال‌های دهه ۱۹۵۰ توسط سیا و ناتو در برخی کشورهای اروپایی سازمان یافته بود. اعتراضات آندرؤوتی، نخست وزیر وقت ایتالیا، درباره این شبکه شوک عظیمی بر افکار عمومی و محافل سیاسی غرب وارد ساخت. بی‌شک، از این پس مورخ تاریخ معاصر نمی‌تواند از کنار نقش این گونه شبکه‌های پنهان به سادگی بگذرد.

در اوایل ماه نوامبر ۱۹۹۰، در پی فشار حقوقدانان ایتالیا برای افسای راز ترورهای سیاسی ۲۰ ساله اخیر این کشور و ارائه یک سند سری به پارلمان ایتالیا، جولیو آندرؤوتی مجبور شد در برابر مجلس به وجود یک سازمان سری در این کشور اعتراف کند. او در معرفی این سازمان گفت: «این شبکه مخفی مشکل از شهروندانی است که با وسوس خاص انتخاب و برای خرابکاری، تبلیغات و جنگهای چریکی آماده شده‌اند». طبق اظهارات آندرؤوتی، این شبکه، که به نام «گلادیو» خوانده می‌شد، از سال ۱۹۵۱ بمنظور مقابله با اشغال احتمالی قاره اروپا توسط اتحاد شوروی شکل گرفت و تا بدانجا گسترش یافت که «هم‌اکنون» هزاران زن و مرد ایتالیایی در آن به فعالیت مشغول‌اند. به گفته آندرؤوتی، رهبر حزب دمکرات مسیحی که در سال‌های ۱۹۶۹-۱۹۶۶ معاون وزارت دفاع این کشور بود، این شبکه در کشورهای بلژیک، هلند و فرانسه نیز سازماندهی شده است. این شبکه تا بدانجا پنهان بود که حتی بتینو کراکسی، رهبر حزب سوسیالیست ایتالیا که در سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۸۳ نخست وزیر این کشور بود، از وجود آن اطلاع نداشت. به دنبال این حادثه، افشاگری‌های فراوانی صورت گرفت؛ از جمله ریچارد برنک، مأمور پیشین اطلاعاتی، اعلام کرد که «لثر فراماسونی P2 یک ساختار موازی ناتو بود و سازمان سیا ماهی ده میلیون دلار برای فعالیت آن می‌پرداخت». لز P2 کانونی است پنهان از نخبگان بلندپایه ایتالیا. یکی دو سال پیش از این حادثه گفته می‌شد در آن ۱۵۲ مقام بلندپایه دولتی و ۱۹۵ افسر عالیرتبه نظامی (از جمله ژنرال و دریاسالار) عضویت دارند. از دریاسالار توریسی^{۱۳۶} و

دریاسالار بیریندلی^{۱۳۷} (فرمانده نیروهای دریایی ناتو) به عنوان اعضای سازمان ماسونی فوق نام برده می‌شد.^{۱۳۸}

همچنین افشاگری‌هایی درباره رابطه لیچیو جلی،^{۱۳۹} استاد اعظم لژ P2، با شبکه گلادیو و پرداخت کمک‌های مالی آمریکاییان به وی صورت گرفت.

برای بسیاری از ناظران سیاسی در ایتالیا کمترین شکی نیست که ”گلادیاتورها“، تحت کترل سازمان اطلاعات نظامی، بسیاری از عملیات تروریستی را که بین سال‌های ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۴ در ایتالیا انجام گرفته است، رهبری یا تحریک یا سازماندهی کرده‌اند... یکی از ”گلادیاتور“‌های سابق در مصاحبه‌ای اعلام داشت: بر حسب شرایط ما تروریست‌های چپ یا راست افراطی را تحریک یا از عملیاتی منصرف می‌کردیم. از بریایی اعتصاب حمایت، یا به از هم پاشیدگی آن کمک می‌کردیم، حمله مسلحانه پلیس یا ارتش را سازمان می‌دادیم.^{۱۴۰}

فردوست در خاطرات خود به سازمانی مشابه اشاره کرده است. داده‌های ارزشمند و منحصر بفرد فردوست در این زمینه مشابه جدی این گونه فعالیتها را در ایران با ”سازمان گلادیو“ نشان می‌دهد و ثابت می‌کند که ”سازمان بی‌سیم“ مندرج در خاطرات فردوست جزیی از یک طرح جهانی ایجاد شبکه‌های پنهانی در دوران جنگ سردد بوده است. ”سازمان بی‌سیم“، که سرویس اطلاعاتی بریتانیا در ایران سازمان داد، مانند گلادیوی ایتالیا و سازمان‌های مشابه پنهانی در اروپا، به جاسازی اسلحه و مهمات در نقاط مختلف کشور اشتغال داشت. فردوست می‌نویسد:

سازمان بی‌سیم یک سازمان کاملاً مخفی بود که انگلیسی‌ها بر اساس تجربیات نهضت مقاومت فرانسه به تدوین آئین نامه آن پرداخته و در مرحله اول در خاک انگلستان و ایرلند به تشکیل آن دست زده و سپس به ایجاد آن در برخی کشورهای مورد نظر پرداختند. این آئین نامه چنین بود که در شرایط صلح باید به تدریج خانه‌های امن در سراسر کشور، با پوشش بسیار بالا و در نهایت اختفاء تهیه شود. در هر خانه یک یا دو بی‌سیم بسیار قوی در جاسازی کاملاً مناسب و

64. Birindelli

65. Zamoisky, ibid, p. 14.

66. Licio Gelli

۶۷ راه آزادی (چاپ خارج از کشور)، شماره ۶، آبان-آذر ۱۳۶۹، ص ۱۰.

غیرقابل کشف مستقر شود. در هر خانه یک بی‌سیم‌چی ورزیده با خانواده‌اش در پوشش کاملاً موجه سکنی داده شود تا در طول سال‌ها در محیط خود کاملاً جا بیفت. به تدریج در نقاط معین ”دفینه“‌هایی شامل سکه طلا و اسلحه نیز پنهان شود. پس از اشغال کشور توسط نیروی دشمن این پایگاه‌های بی‌سیم به مراکز واحدهای مخفی ارتش آزادی‌بخش تبدیل می‌شود و هر واحد می‌تواند با دسترسی به دفینه‌ها، که نقشه آن از مرکز اطلاع داده می‌شود، امکانات مالی و تسليحاتی خود را تامین کند و به عملیات پارهیزی‌انی دست زند و در عین حال از طریق بی‌سیم فعالیت اطلاعاتی بالایی را انجام دهد.^{۱۴۱}

این توضیحات روشن می‌کند که شبکه گلادیو در ایتالیا، و شبکه‌های مشابه در سایر کشورهای جهان، یک واقعیت جدی تاریخی است. و نیز این واقعیت پژوهشگر تاریخ معاصر را متوجه می‌سازد که پیش‌نمونه‌های این‌گونه شبکه‌ها را در گذشته، در سده نوزدهم و اوایل سده بیستم، نیز می‌توان ردیابی کرد و نقش آنان را در تحولات سیاسی کاوید. اینها همه واقعیت‌های دنیای معاصر است. ترسیم این واقعیت‌ها نباید ”شگفت‌انگیز“ جلوه کند؛ شگفتی در این است که ما بر این واقعیت‌ها چشم بندیم و از پذیرفتن آن سر باز زنیم و ”شگفت‌انگیزتر“ این‌که ما توجه به این پدیده‌ها را به پارانویای سیاسی متنسب کنیم!

پیتر رایت در خاطرات خود از توجه لرد ویکتور روچیلد به تولید نوع خاصی از گریس در آزمایشگاه‌های مجتمع نفتی رویال داچ شل، که برای پنهان کردن اسلحه در زیر خاک به مدت طولانی کاربرد دارد، سخن می‌گوید. زمان تولید این نوع گریس با زمان ایجاد شبکه‌های سری در اروپا و ایران مقارن است. انطباق این داده‌ها روشن می‌کند که استفاده وسیع سرویسهای اطلاعاتی بریتانیا از این ماده به چه منظور بوده و طراحان این ماجرا چه کسانی بوده‌اند. پیتر رایت می‌نویسد:

روچیلد پیشنهاد کرد برخی از واحدهای تحقیقاتی و آزمایشگاه‌های زیر نظر خود را [در مجتمع رویال داچ شل] در اختیار MI-5 قرار دهد و کار روی چند موضوع فنی مختلف، از جمله تولید یک نوع گریس ویژه برای حفظ ابزاری که

باید مدتها زیر خاک مخفی بماند، را شروع کند. گریس مورد نظر خیلی زود تهیه شد و MI-5 و MI-6 در موارد زیادی از آن استفاده می‌کردند.^{۱۴۲}

لرد ویكتور روچیلد همان کسی است که در ظهور و سقوط سلطنت پهلوی ارتباطات وی با شاپور ریپورتر شرح داده شده؛ شرحی که برای آقای احمد اشرف <افسانه‌های شگفت> جلوه کرده است!

ویكتور روچیلد، که در مارس ۱۹۹۰ درگذشت،^{۱۴۳} نیز ”افسانه“ و قصه ”جن و پری“ نیست؛ شخصیتی است واقعی که در همین زمین و در همین زمانه می‌زیست. لرد روچیلد در دولت ادوارد هیث ستاد مرکزی بررسی سیاست‌های دولت بریتانیا (CPRS) را پایه گذارد؛ نهادی از اندیشمندان بر جسته جوان که تنها در دوران ریاست روچیلد در اوج درخشش بود؛ پس از کناره‌گیری او به انحطاط گرایید و سرانجام منحل شد. توصیفی که از لرد روچیلد ارائه می‌شود، او را بمثابه شخصیتی بر جسته و استثنایی جلوه‌گر می‌سازد که در عین حفظ استقلال خود مغز متفکر و هدایتگر دولت هیث بود. بیهوده نیست که مجمع فوق بطور ساده ”Think Tank“ (مخزن اندیشه) نامیده می‌شد. تمامی درهای وايت‌هال (کاخ نخست وزیری انگلیس) هماره به روی روچیلد گشوده بود. یادداشت‌های او با حروف و پوشش قرمز عرضه می‌شد تا به سادگی از مکاتبات اداری متعارف قابل تمیز باشد.^{۱۴۴}

اعتبار، و به تبع آن نفوذ، روچیلد در میان دولتمردان طراز اول دنیای غرب تا بدان حد است که مارگارت تاچر از او به عنوان کسی که <بیشترین احترام> را برایش قایل است یاد می‌کند.^{۱۴۵} پیتر رایت درباره روچیلد چنین می‌نویسد:

در سال ۱۹۵۸... هالیس [سر راجر هالیس رئیس وقت MI-5] مرا با مردمی بهنام ویکتور روچیلد آشنا کرد که برای پیشرفت کار سرویس و مدرن کردن آن خدماتی بیش از حد انجام داد... من شک دارم در زندگی با شخص دیگری، که به اندازه ویکتور روچیلد مرا تحت تأثیر قرار داده باشد، برخورد کرده باشم. او یک دانشمند بر جسته، عضو آکادمی سلطنتی، متخصص گیاه‌شناسی و

۶۹ پیتر رایت، همان مأخذ، ص ۱۸۶.

70. “Nigel West” [Rupert Allason], *The Faber Book of Espionage*, London: faber & faber, 1995, p. 196.

71. John Campbell, *Edward Heath, A Biography*, London: Jonathan Cape, 1993, pp. 317-325.

72. Margaret Thatcher, *The Downing Street Years*, London: HarperCollins, 1993, p. 646.

”نظريه توطئه“ و فقر روش‌شناسي در تاریخنگاری معاصر ایران

جانورشناسی و یک کارشناس برجسته در مطالعات مربوط به شناخت ساختمان اسپر ماتوزوئید بود. اما او خیلی بیشتر، بیش از یک دانشمند صرف، بود. میزان تماسها و آشنایی او در سیاست، در امور اطلاعاتی، با بانکداران، با غیرنظامیان دولتی، و با خارجیان شگفت‌انگیز بود. هیچ موضوعی در انگلیس وجود نداشت که از چشمان تیزبین او مخفی بماند... به زودی دریافت که او علاقه‌ای مفرط به دنیا پر از دسیسه جاسوسی و عملیات مخفی دارد...^{۱۴۶}

پیتر رایت در خاطراتش از تیم سه نفره لرد ویکتور روچیلد، سر دیک وايت و سر شاپور ریپورتر نیز سخن گفته است. او می‌نویسد:

[ویکتور روچیلد] با استفاده از دوستی‌اش با شاه ایران و اداره برخی از عوامل جاسوسی در خاورمیانه، که آن‌ها را بطور شخصی و برای دیک وايت کترل می‌کرد... مانند سر ریپورتر که رل تعیین کننده‌ای در عملیات خاورمیانه‌ای MI-6 در سال‌های دهه ۱۹۵۰ داشت، روابط خود را با دستگاه اطلاعاتی انگلستان حفظ می‌کرد... یک بار دیگر ویکتور و دیک وايت درون هیئت دولت تیمی تشکیل دادند... آن‌ها توان خود را روی هم گذاشتند تا سازمان اطلاعاتی انگلستان را به بالاترین حد ترقی اش در دوران پس از جنگ [جهانی دوم] برسانند.^{۱۴۷}

در آرشیوهای ایرانی اسناد متعددی موجود است که رابطه نزدیک لرد ویکتور روچیلد، و همسرش (ترزا مایور)، و سر دیک وايت (رئیس وقت MI-6) را با سر شاپور ریپورتر و نیز رابطه صمیمانه آنان را با امیر اسدالله علم مسجّل می‌سازد. از جمله این اسناد، و فقط به عنوان نمونه، به موارد زیرین می‌توان اشاره کرد:

۱. کارت دعوت لرد ویکتور روچیلد برای شاپور ریپورتر بمنظور شرکت در یک میهمانی کاملاً خصوصی با حضور روچیلد و همسرش، سر دیک وايت و همسرش، شاپور ریپورتر و همسرش و چهار نفر دیگر در ۱۱ نوامبر ۱۹۶۹ به افتخار شاپور ریپورتر. محل برگزاری میهمانی رستوران Mirabelle لندن است.^{۱۴۸}
۲. تلگراف تبریک ویکتور و سر روچیلد (ترزا مایور) به شاپور ریپورتر بمناسبت دریافت نشان شوالیه‌گری.^{۱۴۹}

.۷۳. پیتر رایت، همان مأخذ، صص ۱۸۵-۱۸۶.

.۷۴. همان مأخذ، صص ۵۳۶-۵۳۷.

.۷۵. تهران، مرکز اسناد موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۱۲/۲۹-۱۲ الف.

.۷۶. همانجا، سند شماره ۱۲/۲۹-۳۹ الف.

۳. تلگراف ويكتور روچيلد از لندن به شاپور ريبورتر در تهران بمنظور دعوت از اسدالله علم برای شکار.^{۷۰}

۴. نامه دوستانه مورخ ۵ دسامبر ۱۹۷۲ ويكتور روچيلد به شاپور ريبورتر و تشکر از او به مناسبت میهمان‌نوازی‌ها و همکاری‌هایش در سفر به ایران به همراه یاکوب روچيلد پرسش (لرد روچيلد کنونی).^{۷۱}

و بالاخره، در همین زمینه ارائه دو سند دیگر شاید تصویری جامع‌تر به دست دهد: نخست، عکس حسنعلی منصور که نامبرده با دستخط خود آن را چنین به شاپور ريبورتر اهدا نموده: (تقدیم به دوست عزیز و استاد و راهنمای خودم شاپور ريبورتر- حسنعلی منصور (امضا)- تهران- ۱۳۴۰).^{۷۲}

دوم، نامه مورخ ۲۲ بهمن ۱۳۵۳ اردشیر زاهدی به شاپور ريبورتر. اردشیر زاهدی می‌نویسد:

از محبت و ژانتی‌یس [لطفى] که به من کردی ممنون هستم و اميدوارم در مقابل شخصیتی که سایه خدای من است و عزیزتر از جان من است لیاقت کار را داشته باشم.^{۷۳}

چنان‌که عبارت نشان می‌دهد، منظور اردشیر زاهدی، سفیر ایران در واشنگتن و داماد پیشین شاه، تشکر از توصیه‌ای است که شاپورجی به سود وی به محمد رضا پهلوی کرده است. آیا این دو سند ما را به این نتیجه رهنمون نمی‌کند که نفوذ و اقتدار شاپور ريبورتر در دربار پهلوی بیش از حسنعلی منصور و اردشیر زاهدی بود؟

توجه به ”توطئه“ کانون‌های پنهان قدرت، زرساساران مقتدر و جهانوطی که در باشگاه‌ها و محافل دربسته خویش گرد آمده‌اند و با اهرم نیرومند مالی خود بر مقدرات جهان امروزین چنگ انداخته‌اند، یک پارانویای ایرانی نیست؛ جهانی است. ”جهان سومی“ نیست، ”غربی“ نیز هست. این توجه می‌تواند معقول و مستدل باشد و می‌تواند راه اغراق بپیماید و به انواع توهم‌ها آلدود شود؛ ولی این وهم آلدگی را نمی‌توان دلیلی بر واهی بودن بنیادهای عینی این توجه دانست. آنچه این تصویر را به وهم می‌آلاید عدم امکان دستیابی به حریم بسته این کانون‌ها، عدم امکان دستیابی به اسناد پنهان و

۷۷. همانجا، سند شماره ۱۲۹/۲۹-۳۷ الف.

۷۸. همانجا، سند شماره ۱۲۹/۲۹-۱۵ الف.

۷۹. همانجا، واحد عکس، شماره ۱۹۷۷ ب .۱

۸۰. همانجا، سند شماره ۱۲۹/۲۷۱-۸ الف.

فقدان تکنگاري‌های جدی پژوهشی در اين حوزه است. به عبارت ديگر، موضوع تحقيق به گونه‌اي است که لاجرم راه را برای فرضييه‌سازی، گاه در حد تخيل و پنداربافی صرف، هموار می‌کند. ولی آيا اين دليل موجهی است که ما نفسي وجود پلوتونكراسي مقندر حاكم بر جهان معاصر را نفي کنيم و منکر تأثير شبکه‌های جهاني سلطه آنان شويم؟

در نيمه دوم سده نوزدهم روچيلدها در غرب و ساسون‌ها در شرق با ايجاد امپراتوري مالي جهانوطی خويش و با دسيسه‌های پيچيده مالي و سياسي، که راه را برای گسترش اقتدار آنان هموار می‌ساخت، به موضوع انواع افسانه‌پردازی‌های وهم‌آسود بدل شدند. گذشت زمان لازم بود تا اين پديده را از اغراق‌ها و افسانه‌ها بپرايد و چهره واقعی آنان را به تاريخ عرضه کند. ولی امروزه نيز نقش تاريخي روچيلدها و ساسون‌ها همچنان يگانه است و پيرايis آن از توهمات ذره‌اي از عظمت اين آميذه دسيسه و قدرت سياسي و مالي نكاسته است. امروزه روچيلدها و ساسون‌ها ”افسانه“ نيستند، موجوداتي زميني هستند که پژوهشگر تاريخ معاصر می‌تواند دامنه اقتدار آنان را بررسی کند و ”واقعيت“ را از ”توهم“ تفكik نماید. امروزه، استناد بر برخى از ”افسانه“‌های گذشته مهر تأييد می‌زند و اهميت پديده فوق را تا بدان حد اثبات می‌کند که پل جانسون در كتاب يكهزار صفحه‌اي و ارزشمند خود درباره پيدايش تمدن جديد غرب عمليات پيچide مالي روچيلدها را عامل کليدي در پيدايش دنياي نوين^{۱۵۴} می‌خواند.

تارixinگاري اروپا توجه به نقش کانون‌های پنهان قدرت در نيمه دوم سده نوزدهم و اوایل سده بيستم را به تازگي آغازide است. كتاب آنتونى الفري درباره محفل خصوصي ادوارد هفتم از اين گونه است. الفري اين كتاب را بر پايه اسناد فراوان، از جمله اسناد خصوصي خاندان سلطنتي و ملکه بريتانيا، تهيه کرده است. كتاب الفري يك پژوهش معتبر و بي طرفانه محسوب می‌شود و از هرگونه شائبه یهودستيزی به دور است؛ تا بدانجا که در فرهنگ بيوجرافی یهود از آن به عنوان منبع استفاده شده است.^{۱۵۵}

81. Paul Johnson, *The Birth of Modern, World Society 1815-1830*, London: Phoenix, 1992, p. 851.

82. Geoffrey Wigoder, *Dictionary of Jewish Biography*, Israel: Jerusalem Publishing House, 1991, p. 457.

ادوارد آلبرت (۱۸۴۱-۱۹۱۰) در سال ۱۸۵۹ پرنس ولز (وليعهد) شد و در ۲۲ ژانویه ۱۹۰۱، بعد از مرگ مادرش، ملکه ویكتوریا، در سن ۵۹ سالگی با نام ادوارد هفتم به تخت نشست و ۹ سال سلطنت کرد. گاه از ادوارد هفتم به عنوان نمونه‌ای از یک پادشاه مشروطه یاد می‌شود که در مسائل دولتی کمتر مداخله می‌کرد.^{۱۵۶} پژوهش الفرى این ادعایا را نقض می‌کند. یکی از صدراعظم‌های پیشین آلمان گفته بود: ادوارد هفتم در غرب چشمگیری به هر آدم پولدار دارد.^{۱۵۷} ادوارد، که به پول علاقه‌ای شگفت داشت، دوستان خود را از میان «ماجراجویان تجاری و سرمایه‌کذاران» برمی‌گزید.

پرنس ادوارد در دوران طولانی ولايتعهدی برای خود درباری داشت که شروتمندترین شخصیت‌های مالی جهان آن روز در آن گرد آمده بودند. در این دربار دوستان یهودی ادوارد جایگاه درجه اول داشتند. بهنوشته آنتونی الفرى، برخی از صمیمی‌ترین دوستان ادوارد عبارت بودند از: ناتانیل روچیلد (اولین لرد یهودی بریتانیا)، ساسون‌ها (معروف به روچیلدهای شرق)، بارون موریس هرش و سر ارنست کاسل.

بهنوشته الفرى، درآمد سالیانه ولیعهد (ادوارد) کفاف زندگی مسافرانه و پرخرج او را نمی‌داد. ادوارد زمانی که به سن بلوغ رسید، بطور رسمی تنها ۶۰ هزار پوند درآمد سالیانه داشت، در حالیکه در سال ۱۸۷۰ برای تعمیر کاخ خود ۸۰ هزار پوند خرج کرد. چهار سال بعد (۱۸۷۴) شایعاتی در مطبوعات بازتاب یافت که گویا پرنس ولز ۶۰۰ هزار پوند بدھکار است و تنها به کمک برادران روچیلد است که زندگی می‌کند.^{۱۵۸}

ادوارد در ۱۹ سالگی (۱۸۶۱) در کمبریج با ناتانیل (بعدها اولین لرد روچیلد انگلیس و دوست لرد راندولف چرچیل)، آفرود و لئوپولد روچیلد، سه پسر بارون لیونل روچیلد، آشنا شد. آنان با ثروت افسانه‌ای خود، که موضوع طنزهای مردم بود، در حوالی کاخ ویندزور می‌زیستند. ادوارد پس از یک روز شکار با آنان چنان شیفته این سه برادر شد که به خانه‌شان رفت و با سرآنتونی روچیلد، عمی آنان، آشنا شد. (پدر آن‌ها، بارون لیونل روچیلد، در این زمان رئیس بانک لندن بود و در اکتون می‌زیست). سرآنتونی دو دختر زیبا در خانه داشت که کمی از ادوارد کوچکتر بودند. پرنس در خانه روچیلدها ماند، با دختران رقصید و آنان را به کاخ خود دعوت کرد. این سرآغاز

83. *Encyclopedia Americana*, 1985, Vol. 9, p. 745.

84. Allfrey, *ibid*, p. 23.

85. *ibid*, pp. 24-25.

”نظريه توطئه“ و فقر روش‌شناسي در تاریخنگاری معاصر ايران

دوستی ادوارد با خانواده روچيلد است که تا پایان عمر او تداوم داشت. سر آتنونی به زودی مشاور مالی ادوارد شد.^{۱۵۹}

سال ۱۸۷۵ سرآغاز صميميت ادوارد با ساسونها شمرده می‌شود. در اين زمان، وليعهد ۳۵ ساله سفری به هندوستان کرد و در بمبهی سر آلبرت (عبدالله) ساسون با پذيرايي باشکوه خود ادوارد را شيفته نمود.^{۱۶۰} الفري درباره ساسونها شرحی مبسوط به دست می‌دهد، تجارت ترياك و پنه را به عنوان منبع انباشت ثروت انبوهشان ذكر می‌کند و از آنان به عنوان <سلطان تجارت شرق> نام می‌برد.

الياس، بسر دوم ديويد ساسون، پيش از سال ۱۸۵۹ در بندر شانگهای مستقر شد. در سال‌های بعد تمامی خانواده ساسون در سواحل چین مستقر شدند و از نخستين تجاری بودند که پس از بازشدن درهای ژاپن به اين کشور راه یافتند. در زمان جنگ داخلی آمريكا و قطع صادرات پنه اين کشور، ساسونها به صدور پنه شرق به انگليس پرداختند و بدینسان نقش خود را به عنوان <سلطان تجارت شرق> ثبيت کردند.^{۱۶۱}

با بازگشايی کanal سوئز، امپراتوري بریتانیا با اعطای نشان شوالیه‌گری و عنوان شهروندی لندن [به عبدالله ساسون] برتری آنان را در شرق به رسمیت شناخت.^{۱۶۲}

به‌نوشته الفري، خانواده ساسون از دهه ۱۸۵۰ در محلات اعيانی لندن دارای خانه بودند. روبن ساسون و ساسون ديويد ساسون در لندن مستقر بودند؛ در کلوب اشرافي لندن، کلوب مارلبورو، عضويت داشتند و چهره آشناي آن به شمار می‌رفتند. آرتور آبراهام ساسون از بنيانگذاران بانک هنگ‌کنگ و شانگهای بود. او در سال ۱۸۷۳ با دختر يکى از اعيان يهودي انگليس ازدواج کرد و همسر زيباى وي، با «الماس‌های خيره‌کننده‌اش»، يکى از معروفترین برگزارکنندگان ميهمانی‌های باشکوه لندن بود. خواهر زن آرتور ساسون مدتی بعد، در ژانویه ۱۸۸۱، با لئوپولد روچيلد ازدواج کرد. پرنس ولز (ادوارد) در اين مراسم حضور داشت. آنان با پرنس ولز، لرد روزبرى (شوبر حنا روچيلد و نخست وزير انگليس در سال‌های ۱۸۹۴-۱۸۹۵) و لئوپولد روچيلد دوست صميمى بودند.^{۱۶۳}

86. ibid, pp. 9-10.

87. ibid, p. 10.

88. ibid, pp. 50-51.

89. ibid, p. 10.

90. ibid, pp. 52- 56.

پیوند ساسون‌ها و روچیلدها بعدها مستحکم‌تر شد. در اکتبر ۱۸۸۷، ادوارد ساسون، تنها پسر و وارث سر آلبرت، با الن، دختر بارون گوستاو روچیلد پاریس، ازدواج کرد و ۹ سال بعد نوه آلبرت با نوه گوستاو روچیلد ازدواج نمود.

در تابستان ۱۸۸۹، ناصرالدین‌شاه میهمان ویكتوریا، ملکه انگلیس، بود و ملکه میهمانداری او را به ادوارد و دوستانش واگذار کرد.^{۹۱} در این سفر، بار اصلی پذیرایی از پادشاه ایران به دوش آلفرد و فردیناند روچیلد بود. بهنوشه الفری، اکنون، سر آلبرت ساسون، که پیر و سالخورده بود، خود حکمران یک امپراتوری شرقی محسوب می‌شد. او در کنار ادوارد در انتظار ورود شاه ایران نشست. شاه در لندن برای شام میهمان روزبربی‌ها (کنت و کنتس / حنا روچیلد) بود و فردای آن روز آلبرت او را به نهار دعوت کرد. الفری معتقد است که توجه آلبرت ساسون به شاه ایران یک مسئله اخلاقی نبود.

ایران به درستی هم حوزه منافع کمپانی ساسون بود و هم حوزه منافع امپراتوری بریتانیا؛ این کشور حایلی بود در میان هند بریتانیا و امپراتوری توسعه‌جوی روسیه... ثبات سیاسی در ایران و افزایش نفوذ بریتانیا توأم باشد با یک تدبیر تأمین می‌شد.

«بازوی مالی» این تدبیر تأسیس بانک شاهی ایران بود. این اقدام بر پایه طرح سر هنری دراموند ولف، سفیر بریتانیا در تهران، تحقق یافت و سر آلبرت ساسون به این خاطر به مقام لردی رسید.^{۹۲}

این تصویری است از رهبران یک شبکه جهان‌وطن که تمامی جهان را در زیر پوشش نفوذ مالی و سیاسی خود داشتند. این شبکه در فراماسونری جهانی نیز نقش درجه اول داشت. توجه کنیم که ادوارد هفتم در مقام ولی‌عهدی به مدت ۲۷ سال رهبر ماسونهای بریتانیا بود.^{۹۳} آیا وهم‌آسود بودن این تصویر در گذشته می‌توانست دلیلی معقول برای نفی وجود آن باشد؟!

آقای اشرف به درستی می‌نویسد:

91. ibid, p. 50.

92. ibid, pp. 56- 58.

93. F. M. Gratton, Robt. S. Ivy, *The History of Freemasonry in Shanghai and Northern China*, Tientsin: 1913, p. 231.

مهم‌ترین عامل در اشاعه توّهم توطئه عامل عینی یعنی تجربه توطئه واقعی است. بنظر ما هیچ یک از کشورهای خاورمیانه جز ایران شرایط نیمه‌استعماری را تجربه نکرده‌اند. در شرایط نیمه‌استعماری، که دو قدرت استعماری به رقابت با یکدیگر می‌پردازند و بر علیه یکدیگر هم توطئه‌چینی و هم توّهم پردازی می‌کنند، زمینه مساعد برای پرورش توّهم توطئه فراهم می‌شود.^{۱۶۷}

با این توضیح گمان می‌رود که وجود و اهمیت عامل ”توّهم توطئه“ و نقش خاص و برجسته آن در تحولات معاصر ایران مورد تأیید آقای اشرف باشد؛ تا بدان حد که وضع این کشور را از سایر کشورهای خاورمیانه متمایز می‌کند. با حضور چنین عامل نیرومندی، انتساب بیماری ”توّهم توطئه“ به ایرانیان و برجسته کردن برخی گذافها و اغراقها و ساده‌اندیشی‌ها و تحلیل‌های عامیانه، که در هر فرهنگ ملی دیگر نیز کم و بیش یافت می‌شود، و بالاتر از آن ریشه‌یابی این ”بیماری“ در اساطیر باستانی و ”توّهم ایران علیه ایران“ و ”توّهنه‌های شرق و غرب علیه ایرج“ و انتساب آن به ”روح ملی“ و غیره و غیره کم لطفی جلوه می‌کند.

آیا پدیده‌ای به نام ”توّهم توطئه“، با همان مختصاتی که ارائه می‌شود، در فرهنگ سیاسی ایران، و به تبع آن در تاریخنگاری معاصر ایران، وجود دارد؟ پاسخ قطعی چنین است: آری، وجود دارد! و دقیقاً همین نگرش‌های سطحی و وّهم‌آلود و پارانویایی است که راه را برای افراطی دیگر هموار می‌کند؛ دیدگاهی که با تمسک به نگرش‌های غیردقیق و سطحی در عمل، در ذکر مصادق‌ها نه در طرح مسئله، منکر هرگونه نقش مؤثر کانون‌های مداخله‌گر و سلطه‌جوی خارجی در تحولات معاصر ایران است. درواقع، بدون وجود دیدگاهی که در فرهنگ سیاسی ایران به طنز ”دیدگاه دایی‌جان ناپائیونی“ نام‌گرفته این سوءبرداشت و نگرش افراطی نمی‌توانست زمینه‌ای برای اشاعه و رشد بیابد.

تاریخنگاری معاصر ایران هنوز در آغاز راه است و تا ترسیم یک تصویر واقعگرایانه و همه جانبه از حوادث دو سده اخیر راهی دراز در پیش دارد. پیراستن تصاویر رایج تاریخی از اوهام و پندارهای یکجانبه و سطحی از نیازهای نخستین طی این راه است. تاریخنگاری معاصر ایران نمی‌تواند و نباید در تبیین تحولات تاریخی به یک عامل بسند کند، بلکه باید بکوشد تا تصویری جامع از فرایند تکوین پدیده‌های تاریخی، با در نظر

.۳۸. اشرف، همان مأخذ، ص. ۹۴

گرفتن نقش تمامی عوامل و زمینه‌های داخلی و خارجی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی- تمدنی، به دست دهد. در این میانه، باید توجه داشته باشیم که تاریخ معاصر ایران، به دلیل رقابت کانون‌های قدرت جهانی در عصر توسعه‌طلبی امپریالیستی و جایگاه رئوپولیتیک ویژه ایران در خط مقدم این تعارض‌ها و رقابت‌ها، یکی از مهم‌ترین عرصه‌های حضور و چالش و نفوذ این کانون‌ها بوده است. بنابراین، تاریخنگاری معاصر ایران، در عین تلاش برای پرهیز از اوهام و یکسونگری‌ها، نمی‌تواند و نباید از اهمیت جدی و گاه تعیین‌کننده نقش کانون‌های خارجی و کانون‌های داخلی مرتبط با آنان و تاثیر آن در سازوکار تحولات معاصر غفلت کند. در این تلاش پژوهشی، اگر تاریخنگاری معاصر ایران به بهانه پرهیز از ”نظريه توطئه“ به دام الگوی عاميانه ”دو عاملی“ بيفتد و فرایند بفرنج پويش جامعه ايراني را به شكلی مطلق گرایانه به دو بخش ”داخلی“ و ”خارجی“ تقسيم کند و برای يافتن ”متهم اصلی“ ناکامی‌ها و عقب‌ماندگی‌های جامعه به چالشی ارزشی در غلط‌دبيشك عقيم خواهد بود و در تحقق کارکرد خويش ناکام خواهد ماند.

آفای دکتر سروش می‌نويسد:

چرا فقط می‌گردیم تا توطئه‌گرانی را پیدا کنیم و همه تقصیرها را به گردن‌شان بیفکنیم؟ گیریم که فراماسونها فعال بودند؛ اما چرا کارشان گرفت و رخنه و رسوخ در امور پیدا کردند؟^{۱۶۸}

اين سخن را اگر بدینگونه تأويل کنیم که در تبیین پدیده‌های اجتماعی نباید تنها به دنبال نقش ”توطئه‌گران“ بود و به زمینه‌ها و علل متعدد تکوین آن پدیده نیز باید توجه کرد، پذيرفتني است. ولی اين سخن را به گونه‌ای ديگر نيز می‌توان فهميد: ”همه تقصیرها را نباید به گردن توطئه‌گران انداخت و خود را تبرئه کرد.“ به عبارت ديگر، در اين ”قصیر تاریخي“ ما نيز ”مقصریم“ یا ”قصیر اصلی“ از ماست! چنین رویکردی به پژوهش تاریخي از بین و بن خطاست. در تبیین واقعیت تاریخي، محقق به دنبال يافتن ”مقصر“ و ”گناهکار“ و ”متهم اصلی“ نیست؛ اعم از این‌که خودی باشد یا بیگانه. حادثه‌ای در گذشته رخ داده و این رخداد ثمره صدها و هزاران عامل بوده است. در مسئله رابطه قدرت‌های غربی و کشورهای تحت سلطه نیز چنین است. ملت‌هایی، که فقط ”ما ايرانيان“ یا فقط ما مسلمانان نبوده‌ایم، به دلایل عدیده در يك بُرهه از تاریخ

.۹۵ سروش، همان مأخذ، صص ۳۰-۳۱.

”نظريه توطئه“ و فقر روش‌شناسي در تارixinگاري معاصر ايران

بشری در موضع انحطاط و ضعف قرار گرفتند و قدرت‌هایی، به دلایل عدیده، در موضع قدرت و سلطه‌جويی. طبیعی است که گروه اول منکوب و مقهور گروه دوم شدند و طبیعی است که در این تحول ”گناه“ و ”قصیری“ نیز مرتكب نشدند. از چنین رویکردي نمی‌توانيم توقع روشنگري تحولات عيني گذشته و يافتن علل و چگونگي فرایندها و پدیده‌های تارixinخی را داشته باشيم.

يك پژوهشگر ايراني در بررسی وضع کونی جامعه ايران می‌نويسد:

مورد دیگري که باید در بررسی جامعه مدنی ايران امروز به آن توجه داشت نقش مهم روشنگران مذهبی و برخی روشنگران لائیك است. هر دو این گروه‌ها با دیدگاه‌های جديد و تفکرات عميق در جهت توسعه جامعه مدنی تلاش می‌کنند. اينان بطور محسوسی از توصيفات پيش پا افتاده و نظریات توطئه دوری ۱۶۹ می‌جويند.

اين گفته را به دو گونه می‌توان فهميد: اگر منظور پرهیز از تحلیل‌های بسيط، جازی با بدیلهای سیاه و سفید^{۱۷۰} و <توصيفات پيش پا افتاده> باشد، اين قطعاً پدیده‌ای ثابت است. ولی اگر اين مفهوم صحيح به ابزاری تبلیغ برای ترويج نوعی دیگر از مطلق‌گرايی بدل شود قطعاً پدیده‌ای منفي است.

گرایش به نادیده گرفتن عامل ”توطئه“، اگر به دخالت قدرت‌های خارجي تعبير شود، در تارixinگاري معاصر نمی‌تواند به عنوان نوعی ”ارزش“ توصيه شود. نتيجه چنین رویکردي بازنگري در تحولات دو سده اخير ايران بر بنیاد نادیده يا کم اثر انگاشتن نقش قدرت‌ها و کانون‌های خارجي خواهد بود که در نهايت منشاء تمامی تحولات را صرفاً به سازوکارهای درونی جامعه ايراني نسبت می‌دهد. اين نگرش يکسویه خواهد بود و به ارائه تصویری مقلوب از تحولات تاريخ معاصر ايران خواهد انجاميد. بازسازی تاريخ

۹۶. هوشنگ اميراحمدی، ”درآمدی بر جامعه مدنی در ايران امروز“، /iran فردا، سال پنجم، شماره ۲۷، مهر ۱۳۷۵، ص ۱۲.

۹۷. هوشنگ اميراحمدی، ”درآمدی بر جامعه مدنی در ايران امروز“، /iran فردا، سال پنجم، شماره ۲۸، آبان ۱۳۷۵، ص ۱۷.

معاصر بر مبنای اين رویکرد الزاماً با واقعیت‌ها همخوان نیست و تنها نگاه روانی گذراي يك مقطع تاریخي است که بر گذشته تحمل می‌شود.^{۱۷۱}

۹۸. برای نمونه، تصویر نوی که شاهرخ مسکوب از رضا شاه یافته قابل تعمق است. بنگرید به: شاهرخ مسکوب، داستان ادبیات و سرگذشت اجتماع، تهران: نشر فرزان روز، ۱۳۷۳؛ و نیز به نقد آن: محمد بهارلو، ”حکایت ادبیات و سرگذشت رضاخان“، دنیای سخن، سال یازدهم، شماره ۷۰، مهر و آبان ۱۳۷۵، صص ۴۴-۴۸.

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library